

۲

تاریخ

غیبتِ صفیری

امام مہدی (ع)

مترجم : محمد امامی

مؤلف : سید محمد صدر

# تاریخ غیبت صغری

## « امام مہدی علیہ السلام »

جلد دوم

مترجم: محمد امامی

مؤلف: سید محمد صدر

شناخته کتاب :

نام کتاب : تاریخ غیبت صغری (امام مهدی علیه السلام)

مؤلف : سید محمد صدر

مترجم : محمد امامی

تاریخ چاپ : ۱۳۶۴ هجری شمسی

تیراژ : ۲۰۰۰ جلد

چاپ : کیوان اصفهان

حق طبع : برای مترجم محفوظ

بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه:

نویسنده توانا جناب آقای سید محمد صدر دست به نگارش یک سلسله بیوگرافی امام مهدی علیه السلام زده که در سه جلد تحت عناوین : ( تاریخ الغیبه الصغری ) و ( تاریخ الغیبه الکبری ) و ( مابعدالظهور ) می باشد .

جلد اول این سلسله ترجمه و به خاطر قطر زیاد کتاب به دو بخش تقسیم گردید که بخش اول در سالهای قبل از ۵۷ تاکنون بارها چاپ و در اختیار شیفتگان اهل بیت علیهم السلام قرار گرفته است .

اینک با تاخیر چندسالی که انقلاب عظیم اسلامی و پیش آمدن وظایف سنگین تری ایجاب می کرد ، ترجمه بخش دوم از جلد اول که از سال ۲۶۰ تا ۳۲۹ هـ می باشد پایان و تقدیم می گردد و امید است به همین زودی بتوانیم ترجمه جلد های دوم و سوم از این تاریخ تحقیقی ارزنده تقدیم علاقه مندان بنمائیم ،

به امید رسیدن به دولت حقه آل محمد (ص) و روشن شدن چشم ما و جهانیان به جمال شکوفه نرگس .

اللهم عجل فرجه و سهل مخرجه واجعلنا من اعوانه و انصاره

محمد امامی

اصفهان خرداد ماه ۶۱ مطابق شعبان المعظم ۱۴۰۲

هجری قمری

### در تعیین مدت زمان دوران غیبت صغری

غیبت صغری از زمان شهادت امام عسکری (ع) و متصدی شدن امام مهدی (ع) به امر امامت، آغاز می‌شود و حضرت هم رسماً غیبت خود را از جریان انتخاب وکیل اول خود، وقتی که با کاروان قمی‌ها برخورد می‌فرماید، آغاز می‌کند همانطور که در بخش‌اول این تاریخ شنیدیم.

از این رو اگر بگوئیم که غیبت صغری از وقت صدور فرمان وکالت آغاز شده است نه از ساعت شهادت امام عسکری (ع) جریان خالی از مسامحه به نظر نمی‌رسد، گرچه مسئله مهم نیست به ویژه وقتی که می‌دانیم تاریخ شهادت امام عسکری (ع) پس از طلوع فجر روز هشتم ربیع الاول ۲۶۰ هـ - ق بوده است و برخورد با کاروان قمی‌ها هم همانروز قبل از ظهر بوده، در حقیقت تاریخ شهادت و انتصاب سفیر اول در همان روز بلکه همان صبح اتفاق افتاده است.

بهر صورت ویژگیهای این دوره را می‌توان در سه ویژگی خلاصه کرد:

۱- آغاز این دوره با تصدی امام مهدی (ع) به منصب بزرگ الهی یعنی منصب امامت و پیشوائی مسلمانان شروع می‌شود، و از این تاریخ به بعد مسئولیت خطیر رهبری توده‌های مردمی و جهان بشریت را رسماً به دوش گرفته و جهان را به سوی سعادت و کامیابی رهنمون می‌گردد.

۲- در این دوره حضرتش بطور کلی از دیده‌ها پنهان نبوده و بلکه روی علل و مصالحی که بعداً خواهد آمد با عده زیادی از خواص در تماس بوده است و اختفا و پنهانی در حقیقت پس از پایان این دوره آغاز می‌شود.

۳- وجود سفرای چهارگانه که از طرف خود آنحضرت و یا از طرف پدران گرامش رسماً وکالت داشتند که به نشر تعالیم و رهنمودهای امام مهدی (ع) و افکار و ایده‌اش در بین توده مردم بپردازند، و نیز روش امام مهدی (ع) و رهبری ارکان مردمی و صدور فرمانها و اخذ اموال و غیره، براین بود که به وسیله همین سفرای بزرگ انجام می‌داد و تنها قول و فعل آنها مستند توده‌های مردمی بود و بس.

ملت اسلام این موهبت بزرگ را با مرگ سفیر چهارم از دست داد و از آن پس کار مسلمانان به نواب عامه که در کتاب و سنت مسلم است و در جای خود در کتاب‌های

متون و احکام اسلامی متعرض آن هستند، واگذار گردید.

این دوره خالی از تشویش ها و مشکلاتی که امام مهدی (ع) و نواب خاصش با آنها دست به گریبان بوده اند، نبوده است، چه آنکه افراد بیشماری ادعای وکالت و نیابت خاصه آنحضرت را کرده اند و با سفرای واقعی به مبارزه برخاسته و مردم را به گمراهی می کشاندند، گرچه سرانجام در اثر تلاشهای پیگیر سفرای راستین به استناد رهنمودهای امام، جز رسوائی و ننگ چیزی دیگر عایدشان نشده است.

در بین این مدعیان دروغین کسی که بیش از همه اثر سوء در جامعه گذاشت و نقش امام در سرکوبی او خواهد آمد ( شلمفانی ابن عزاقری) بود.

همچنین این دوره چه از لحاظ مبارزات حادی که حکومتها نسبت به شخص امام خصوصا و ارکان مردمی طرفدار آنحضرت عموما، داشتند، و چه از نظر مناقشات و انواع سخنهای ناهنجاری که از سوی سران ملی مخالف امام، و به ویژه از طرف چاپلوسها و لاشخورهای سفره حکومتی و سودجویان دستگاه سیاست بازان، نسبت بمائمه علیهم السلام رواج داشت و گفته می شد، وضع بسیار دشواری ایجاد کرده بود، و شاید از بعضی جهات میدان برای به هدف رسیدن مناقشات و جوسازیهای آنهایی که در وجود امام با دیگران بحث می کردند، از مناقشات و جوسازیهای امثال آنها در زمان ظهور ائمه (ع) خیلی بیشتر باز بود، زیرا بزرگان ملی طرفدار و هواداران امام (ع) در این دوره نمی توانستند تماس مستقیم با امام داشته باشند، آن امامی که با تدبیر و توجیه و رهنمود های خود، مشکلات و شبهاتی که از عهده سفرای بر نمی آمد، حل می کرد، به علاوه امام مهدی (ع) در بیانات و اظهارات خود با دیگران، هیچگاه به مناقشه و توجیه، چنانچه خواهیم گفت نمی پرداخت. مضافا بر اینکه اندیشه غیبت مهدی (ع) و طول عمر و فوایدی که بر آن مترتب بود و... و نحو اینها از سئوالات هیجان آفرینی که از طرف مناقشین و جوسازها طرح و به اوج خود رسیده بود، هیچکدام در زمان ظهور ائمه وجود نداشت، و همین مسئله خود سفرای را به زحمت انداخته بود و لذا لازم بود که شخص امام مهدی (ع) با منطقی رسا به رفع اینگونه شبهات قیام و اقدام نماید. اکنون می توان تاریخ غیبت صغری را زیر عنوان چند فصل آغاز کرد:

فصل اول:

تاریخ عمومی این دوره:

### تاریخ عمومی این دوره: ( غیبت صغری )

این دوره از شهادت امام عسکری (ع) یعنی از روز هشتم ربیع الاول ۲۶۰ هـ.ق شروع، و با وفات سفیر چهارم ( ابوالحسن علی بن محمد سمری ) در نیمه شعبان ۳۲۹ پایان می پذیرد.<sup>۱</sup>

این دوره هفتاد ساله مملو از حوادث ژرف و دگرگونیها و تحولات فراوانی است در این دوره تاریخ اسلام سده سوم خود را پشت سر گذارده و وارد سده چهارم می شود.

در این دوره، وکالت و به عبارت دیگر سفارت امام مهدی (ع) به چهار نفر از بهترین بندگان خدا و خواص آنحضرت به نامهای [ عثمان بن سعید ] و پسرش [محمد بن عثمان] و [ حسین بن روح ] و [ علی بن محمد سمری ] واگذار می شود.

در این دوره، خلافت بین شش نفر از خلفای عباسی که ( معتمد ) معاصر وفات امام عسکری و آغاز غیبت صغری تا ۲۷۹ و سپس [ معتضد ] تا ۲۸۹ و بعد از او (المکتفی [ تا ۲۹۵ و بعد از او (المقتدر) تا ۳۲۰ و سپس ( القاهر بالله ) تا ۳۲۲ و پس از او (الرازی بالله) تا ۳۲۹ یعنی سال وفات نائب چهارم ( سمری ) علیه الرحمه و پایان غیبت صغری دست به دست می گشت و به ترتیب خلافت می کردند.

خط مشی عمومی اجتماع در این دوره عینا همان بود که در تاریخ عمومی " بخش اول " دانستیم و ضعف و ناتوانی دستگاه خلافت سال به سال رو به فزونی و افزایش بود. تسلط موالی و اتراک بردستگاه حکومت و نقش آنها در عزل و نصب خلفا اگر در دوره قبل به اعتبار تازه کاری آنها جلب نظرها می کرد، در این دوره خیلی به صورت امری معمولی و طبیعی انجام می گرفت.

آنها فرمانده، جنگ برپاکن، مالک تمام اطراف و جوانب حکومت و به ویژه خلفا و گاهی دشمنان آنها بودند، و در عزل و نصب خلیفه باکمال دست بازی و روشنی عمل می کردند. بهتر می توان گفت که آنها علیرغم اینکه استخوانی در گلوی خلفا بودند، دست راست و بازوی توانای آنها هم به شمار می آمدند! و بنام خلفا در تمام طول و



عرض حکومت اسلامی به چپاول پرداخته و سودها به جیب خود می ریختند . کمتــــر خلیفه ای بود که به مرگ طبیعی بمیرد . بلی ( معتمد ) در یک شب نشینی در کنار شط بغداد آنقدر پرخوری کرد که از درد دل مرد .<sup>۱</sup> ولی ( معتضد ) به دست یکی از کنیزانش و یادگیری مسموم شد .<sup>۲</sup> ( مقتدر ) با بدترین وضع به دست عده ای از بربریهسا و آفریقائیها درحالیکه دور از یارانش بود ، دورش گرفتند و شمشیرها برویش کشیدند ، او می گفت وای بحال شما ! من خلیفه ام ! گفتند تو را می شناسیم ای دون و پست ! ! تو خلیفه شیطانی . . . و خلاصه او را کشتند و هرچه داشت حتی پیرجامه اش را هم از تنش درآورده و بردند و او را لخت رها کردند ، تا اینکه کشاورزی رسید و با مشتی خاروخاشاک بدنش را پوشید و سپس او را دفن کرد .<sup>۳</sup> و روی قبرش پوشید ، و ( القاهر ) را عده ای از افسران ترک و حجری<sup>۴</sup> بروی شوریدند و قصرش را محاصره کردند ، وقتی که سر و صدا را شنید درحالیکه مست بود از خواب پرید و به این سو و آن سو به دنبال راه فرار می دوید ، تا اینکه وی را دستگیر و کشتند .<sup>۵</sup>

این ( قاهر ) کسی است که یکبار دیگر هم در دوره خلیفه پیش از خود ، برای مدت دو روز مزه خلافت را چشیده است ، زمانی که افسران موالی و وزراء ( مقتدر ) را از خلافت خلع و ( قاهر ) را بجای او انتخاب کردند ، ولی ( مقتدر ) با حيله و نیرنگ دوباره به مسند خلافت برگشت و به او گفت :

برادر ! من می دانم که تو گناهی نداری ولی مقهور واقع شدی ( یعنی از ترس خلافت را پذیرفتی ) و اگر بجای قاهر به تو لقب مقهور داده بودند بهتر بود ! !

( قاهر ) از شنیدن این جملات به گریه افتاد و گفت : ای امیرالمومنین ! حالا جانم را حفظ کن و پیوند خویشاوندی مرا با خودت فراموش مکن و به یاد آور .<sup>۶</sup>

اما دستگاه وزارت و وزرائی که یکی پس از دیگری روی کار می آمدند و طولی

۱- کامل ج ۶ ص ۷۳

۲- مروج ج ۴ ص ۳۸۴

۳- کامل ج ۶ ص ۲۲۱

۴- حَجْر . شهری است در جزیره العرب به فاصله یک روز از وادی القری ، گفته می شود که آنجا محل سکونت قوم شمود بوده و زیر رو شده است و اکنون بیابان پر خاری است

( المنجد ) قسمت اعلام ص ۱۵۳

۵- کامل ج ۶ ص ۲۳۷

۶- کامل ج ۶ ص ۲۵۲

نمی کشید که در مردم داری و تقسیم بودجه کشور و تدبیر امور سیاسی مملکت رسوائی بار می آوردند و از کاربرکنار می شدند و چه بسا پس از سقوط و برکناری دچار انواع شکنجه‌ها و زندانها و مصادره اموال می گشتند، خود بهترین نمودار اوضاع و احوال است و نیازی به توضیح ندارد.

دشواریها و جنگهای پیاپی که بیشتر از سوی خوارج و کردها و احیانا اعراب و از سوی استثمارگران خارجی که دائما در اندیشه ریاست و سیطره بر اطراف و آکناف بودند، همیشه قدم به قدم و همه جا را فرا گرفته و برپا بود.

در فتوحات اسلامی هم دائما به صورت تجارت و غارت و چپاولگری رقم سنگینی درآمد برای دولت تامین میشد، که بیشتر در راه استحکام مبانی خلافت مرکزی و مصالح شخصی حکام مصرف می شد، دولت هم از فتوحات هدفی جز این نداشت تا جایی که می شنویم در زمان (مقتدر) مرزبانهای دریائی (ملطیه، میافارقین، آمد، ارزن و غیره) آنقدر ضعیف و ناتوان شده بودند برای مقابله با روم که تصمیم گرفتند تسلیم دولت روم شوند بدین منظور به بغداد گزارش ضعف خود را و تقاضای ارتش استمدادی و تصمیم تسلیم شدن خود را دادند، ولی احدی به سخن آنها گوش نداد و شکست خورده و مایوس برگشتند<sup>۱</sup> و این بدین خاطر بود که پایتخت می دانست در اینجا نمی توان ثروتی به دست آورد، و اگر بخواهد کمکی بکند صرفا برای دفاع و نجات یک منطقه اسلامی از زیر یوغ کفر بیش نخواهد بود.

جنگ در اطراف دولت اسلامی بین طمع داران ریاست و سران قوم به شدت ادامه داشت به طوری که کار از دست پایتخت خارج بود، و در حقیقت این جنگها به منظور تسلط یک حاکم و شکست امیری دیگر انجام می گرفت.

برای اثبات این موضوع توجه به موارد زیر کافی است کارهایی که یعقوب لیث صفار در فارس و اهواز کرد و سرانجام در سال ۲۶۵ مرد و فرماندهی جنگها به برادرش (عمرو) منتقل شد<sup>۲</sup> و کارهای (خجستانی) که به دنبال آن (رافع بن هرثمه) در هرات جای او را گرفت تا اینکه در سال ۲۷۹ مرد<sup>۳</sup> و کارهایی که (خلنجی) در سال ۲۹۲ در مصر انجام داد<sup>۴</sup> و بعد از او (حسین بن حمدان) در سال ۳۰۳<sup>۴</sup> و جنگهای شکننده و

۴- کامل ج ۶ ص ۱۱۱

۵- کامل ج ۶ ص ۱۵۰

۱- کامل ج ۶ ص ۲۰۶

۲- کامل ج ۶ ص ۲۱

۳- کامل ج ۶ ص ۷۴

کوبنده ( مرداویج ) در فارس تا جایی که شهرهایی را متصرف شد و بی ناموسی ها و سرکشیهائی کرد و برای او تختی از طلا ساخته بودند که روی آن می نشست و تختی دیگر از نقره برای افسران ارشدش، و مردم سخت از وی هراس داشتند<sup>۱</sup> تا اینکه خدمتگزارانش در سال ۳۲۳ در حمام او را کشتند<sup>۲</sup> اینها همه شواهد همان جنگهای ریاست طلبانه<sup>۳</sup> محلی است.

در این صورت پس خط مشی های عمومی که قبل از زمان غیبت بود ( که ما آنرا کاملا در بخش اول ترسیم نمودیم ) در این دوره هم عینا همان وضع بود، و مردم همان مردم بودند.

مهم این است که ما به تجزیه و تحلیل قضایای تاریخی این دوره پرداخته و در ضمن چند امر بررسی نمائیم:

#### ۱- انتقال خلافت

مسئله انتقال خلافت به بغداد و اعراض کلی از سامرا وقتی است که در سال ۲۷۹ با ( معتضد ) ابی العباس بن موفق در بغداد بیعت شد و سامرا به صورت لقمه گوارائی آماده اضمحلال و نیستی گردید، و ( المکتفی ) تصمیم برگشتن به سامرا گرفت، ولی وزیرش به بهانه<sup>۴</sup> مخارج هنگفتی که باید قبل از انتقال خلافت در آنجا خرج کرد، او را منصرف نمود و سامرا همچنین به صورت ویرانه ای به جای ماند.

#### ۲- جریان صاحب زنج

این دوره شاهد پایان پذیرفتن جریان ( صاحب زنج ) است، که بعد از ویرانی ها و کشتارها و آتش سوزی هائیکه در شهرها و بلاد به وجود آورد و زیادی را برده خود ساخت، در سال ۲۷۰ ه<sup>۳</sup> کشته شد و قتل او موجی از خوشحالی در اجتماع به وجود آورد تا جائیکه در این باره اشعار زیادی سروده شد<sup>۴</sup>

بزرگترین کسانی که در جنگ او را بیچاره و ناتوان ساختند ( طلحه بن متوکل،

۱- کامل ج ۶ ص ۱۹۵

۲- کامل ج ۶ ص ۲۴۴ به بعد

۳- کامل ج ۶ ص ۵۱ به بعد

۴- کامل ج ۶ ص ۵۳ به بعد

موفق) و فرزندش (المعتضد بالله) و (لؤلؤ) غلام احمد بن طولون بودند که قبلا هم گفتیم که (معتضد) در این جنگهای فرسایشی آزموده، نیرومند و متوجه سیاست های عمومی شد. و این جنگها در طرز اداره حکومت در دوران خلافتش نقش بسزائی داشت. یکی از عجائبی که درباره (معتضد) نقل شده این است که علیرغم قساوتها و خونریزیها و انواع شکنجههایی که در دوران خلافتش داشت. نسبت به علویها تا اندازه ای به مدارا رفتار می کرد، تا جائی که از طرف (محمد بن زید) از طبرستان مالسی آورده بودند که محرمانه بین علوی ها تقسیم کنند. جاسوسان به معتضد خبر دادند (معتضد) آورنده مال را خواست و دستور داد که لازم نیست محرمانه این مال را تقسیم کنی، بلکه آشکارا تقسیم کن<sup>۱</sup> سبب این خوش رفتاری این بود که وی امیرالمومنین علی (ع) را در خواب دید و حضرت او را به خلافت بشارت دادند و سفارش فرزندانش خود را فرمودند، و معتضد هم در عالم رؤیای گفت [سما و طاعتا یا امیرالمومنین]<sup>۲</sup> او کسی است که تصمیم گرفت که در روی منبرها رسماً معاویه بن ابی سفیان را لعنت کند، دستور داد کتابی را که مشتمل بر معایب بنی امیه و احادیث نبوی و آیات قرآن در مذلت آنها و وجوب بیزاری از آنها باشد، بنویسند و بر مردم قرائت کنند.<sup>۳</sup> در این تصمیم سخت اصرار می ورزید تا وقتی که قاضی (یوسف بن یعقوب) به وی گفت:

پس درباره کسانی که از هر گوشه ای سر درآورده و خروج می کنند و مردم زیادی هم به عنوان اینکه آنها نسبت خویشاوندی با پیغمبر (ص) دارند، آنها را دوست می دارند، چه کنیم؟ در حالیکه مردم وقتی مطالب این کتاب را بشنوند، بیشتر به آنها متمایل گشته و آنها هم زبانشان بازتر و احتجاجات و استدلالشان روشن تر می گردد، آنوقت (معتضد) از تصمیم خود برگشت<sup>۱</sup>

یکی دیگر از افسانه هایی که درباره (معتضد) نقل شده این است که در سال ۲۸۴ هـ شخصی با چهره های گوناگون بنظرش می آمد که گاهی به صورت راهبی با ریشی سفید و لباس رهبانان، و گاهی به صورت جوانی زیبا با محاسنی مشکی، و بار دیگر به چهره پیرمردی ریش سفید و به شکل تاجری، و خلاصه گاهی دیگر به هیئت مردی شمشیر

۱- مروج الذهب ج ۴ ص ۱۸۱

۲- مروج الذهب ج ۴ ص ۱۸۱

۳- حاشیه کامل ج ۶ ص ۸۵ نقل از طبری

۴- کامل ابن اثیر ج ۶ ص ۸۷

به دست وارد می شد و یکی از خدمه<sup>۱</sup> ( معتضد ) را زیر شکنجه ها می کشت ، نساچار ( معتضد ) درها را می بست تا شاید از ش روی راحت شود ولی او هرکجا که بود خواه در حیاط خانه و یا اطاق و یا پشت بامهای مرتفع کاخ آن چهره در برابرش ظاهر می شد !! مردم در این باره سخنها گفتند و سروصدایش بین خواص و عوام پیچید و همه جاگیر شد و شهرتش همه جا را فراگرفت و سخن ها درباره<sup>۲</sup> او بر حسب دریافتها و اندیشه هائی بود که هرکس از او در ذهن خود داشت .

ولی به نظر می رسد که آن مرد خیالی نه جن بود و نه از شیاطین و نه دیوانه ، بلکه آن چهره ای بوده که در اثر ستمگریها و قساوتهائی که ( معتضد ) بر مردم روا می داشت ، در درونش احساس می کرده و وجدانش او را رنج می داده است ، به طوری که خیال می کرد که او یکی از شخصیت های درباری است که نمی توان چیزی را از او پنهان داشت ، در این صورت او در برابر فریادهای عصیانگر وجدان و تحمل ندای آن مجبور بود در هر شرایطی تن در دهد . و هر وقت احساس گناهان مرتکب شده خود می کرد ، همان تصورات و خیالها به نظرش مجسم می شد و منظره کشته شدن یکی از خدمتزارانش در زیر شکنجه های آن مرد خیالی به نظرش می آمد .

این اندیشه و خیال ( معتضد ) را هرکجا که بود گرچه در اطاقهای در بسته و در زیر پوشش گارد محافظ هم دنبال می کرد و از او جدا نمی شد و بر حسب اختلاف اندیشه ها و خیالهای ( معتضد ) آن شبخ خیالی هم به گونه های مختلف به نظری مجسم می شد . اما اینکه آن شبخ یکی از خدمتگزاران ( معتضد ) کشته باشد ، نمی توان باور کرد و شاید از بافتنی هائی باشد که مردم ساخته و به این داستان افزوده اند .

### ۳- پایان حکومت طولونیه

این دوره از تاریخ شاهد سپری شدن حکومت ( طولونیه ) در مصر است . این حکومت از سال ۲۵۴ در دوره<sup>۱</sup> ( معتز ) به وسیله ( احمد بن طولون ترک ) زمانی که ( بایکبال ترک ) از طرف حکومت عباسی وی را به حکومت مصر برگزید ، آغاز شد . در این پست به عنوان حاکم مصر و سوریه باقی بود تا اینکه در سال ۲۷۰ به علت دل دردمرد<sup>۱</sup> و پسرش ( خمادویه ) که بعد در سال ۲۷۹<sup>۲</sup> ( معتضد ) او را به دامادی خود انتخاب کرد

به جای وی نشست و در این پست باقی بود تا اینکه در حالت مستی به دست یکی از خدمتگزاران خود کشته شد. بعضی از خدمتگزاران گوشتهای ران او را بریدند و بردگان سیاه پوستش از گوشت او خوردند! و همچنین دولت (طولونیه) باقی بود تا در سال ۲۹۲ (المکتفی) بر حکومت و مال آنها سیطره پیدا کرد و حکومت مصر را به (عیسی نوشری)<sup>۴</sup> واگذار نمود، و بدینوسیله دولت آنها پس از مدتی بازیگری (حدود ۴۰ سال) منقرض گردید.

#### ۴ — ظهور مهدی در شمال آفریقا!

شخصی در شمال آفریقا ظهور و ادعا کرد که وی (مهدی ع) و از ذریعه (اسماعیل بن جعفر بن محمد الصادق) (ع) است، وی جد فاطمیین در مصر است، و در سال ۲۹۶ هـ ۳ بعد از آنی که (ابوعبدالله حسین بن احمد بن محمد بن زکریای) شیعی از اهل صنعاء، زمینه را برای وی فراهم کرد، بر دولتی وسیع تسلط پیدا کرد و در آن منطقه بر دولت آل اغلب حکومت کرد و آخرین حاکم آل اغلب (زیاده الله بن محمد) را از آن منطقه بیرون نمود<sup>۴</sup> و قسمت زیادی در شمال آفریقا را یعنی لیبی، الجزایر، و تونس امروز را متصرف شد.

وقتی که تمام کارها بر وفق مراد وی انجام شده و قبائل (سلجماسه) به وحشت افتادند، مردی بنام (عبیدالله بن حسن) را از زندان خود در (سلجماسه) بیرون آورد و اعلان کرد که وی (مهدی) است، امام دوازدهم است، و تمام حکومت خود را به وی واگذار کرد، پس شهرها و بلاد و مردم همه در برابر وی تسلیم شدند، و شخصا زمام امور را به دست گرفت و جلو فعالیتهای ابی عبدالله شیعی و برادرش ابی العباس را گرفت و آنها را از دخالت در کارها بازداشت. ابی العباس سعی کرد تا درباره مهدویت وی در مردم ایجاد شک کند. می گفت: این شخص آن مهدی که ما معتقد به وجوب اطاعت و پیروی از آن هستیم، نیست، زیرا آن مهدی دارای معجزات و دلایل است، حرف او در دل اکثر

۱- مروج ج ۴ ص ۱۴۵

۲- مروج ج ۴ ص ۱۵۸

۳- کامل ج ۶ ص ۱۳۳

۴- کامل ج ۶ ص ۱۳۰

مردم اثر کرد. من جمله شخصی از ( کتابه ) که بنام ( شیخ المشایخ ) معروف بود، این شخص با مهدی!! مواجه و مناظره کرد و گفت " اگر تو مهدی هستی برای ما معجزه ای بیاور!! " ما درباره تو مشکوکیم " ولی این مهدی!! جوابی جز کشتن او نداشت، ولذا او را کشت. <sup>۱</sup>

بهر صورت به طور مستقل از حکومت بغداد، شروع به فتوحات اسلامی کرد و دوبار در مصر کودتا کرد ولی موفق نشد، و با مقابله شدید عباسیان روبرو گردید، اول در سال ۳۰۱<sup>۲</sup> و دوم در سال ۳۰۷ هـ<sup>۳</sup> و در سال ۳۱۵ هـ<sup>۴</sup> در قسمتی از مغرب کودتا کرد و شهری در آنجا بنام ( مدینه المهدیه ) شهر مهدی بنا و آنجا را پایتخت حکومت خود قرار داد، گرداگرد این شهر حصار محکم کشید و درهای بزرگی برای آن گذاشت که وزن هر یک لنگه از آن معادل ۱۰۰ قنطار بود <sup>۵</sup>. آغاز حکومتش در این شهر روز شنبه پنجم ذی القعدة ۳۰۳ هـ بود <sup>۶</sup> و همچنین باقی بود تا در سال ۳۲۲ هـ مرد <sup>۷</sup> و فرزندش ( محمد ) ملقب به ( قائم ) برجای وی نشست ( قائم ) بعد از جنگهای مکرری که با ( ابایزید خارجی ) کرد <sup>۸</sup> در سال ۳۳۳ مرد. <sup>۹</sup>

شگفت این است که دولت این مهدی!! در اثناء غیبت صغرای حضرت مهدی (ع) واقع شده است. قبلا ما در مباحث خود اشاره کردیم که ادعای مهدویت این شخص و امثال آن که در بستر تاریخ پیدا شده است از روی اغراض سیاسی بوده، تا افکار امت اسلامی را از ایمان به حضرت مهدی (ع) که پیغمبر (ص) بدان بشارت داده است، منحرف نمایند، چون ما فعلا در صدد بررسی تاریخ هستیم، از مناقشه در اینگونه ادعاها صرف نظر کرده و به مبحث دیگری موكول می نمائیم. در اینجا همین اندازه اکتفا می کنیم

۱- کامل ج ۶ ص ۱۳۴

۲- کامل ج ۶ ص ۴۷

۳- کامل ج ۶ ص ۱۶۱

۴- کامل ج ۶ ص ۱۹۰

۵- هر قنطاری معادل ۱۰۰ رطل و هر رطلی ۲۵۶۴ گرم است ( مترجم )

۶- کامل ج ۶ ص ۱۵۵

۷- کامل ج ۶ ص ۱۳۸

۸- کامل ج ۶ ص ۲۰۵

۹- کامل ج ۶ ص ۳۳۳

که: مقصود ما از (مهدی ع) آن رهبری است که: (جهان را پراز عدل و داد کرده و بر تمام بشریت به صورت عدالت اسلامی حکومت خواهد نمود) پس هر مدعی مهدویتی که به چنین هدفی نرسیده باشد، آن مهدی مقصود نخواهد بود.

#### ۵- ظهور قرامطه

ظهور (قرامطه) است که ملت اسلامی از نظر انحرافات عقیدتی و خونریزی ها، از ناحیه آنها رنجها کشید و همچنین دولت عباسی هم از نظر مال و جان خسارات هنگفتی از طرف آنها متحمل گردید. بهتر آن است که قبلا مختصری از عقاید آنها را بررسی کنیم و سپس به اعمال و رفتار آنها بپردازیم، تا بهتر آنها را بشناسیم، زیرا در بحثهای آینده شناخت آنها برای ما مفید خواهد بود.

#### اما عقائد آنها

آنچه از کتابهایی که درباره فرقه های مختلف نوشته شده مانند کتب نوبختی، و سعدبن عبدالله اشعری، برمی آید اینها فرقه ای هستند از اسماعیلیه که معتقد به هفت امامند، بدین ترتیب (علی بن ابیطالب - حسن بن علی - حسین بن علی - علی بن الحسین - محمدبن علی - جعفر بن محمد علیهم السلام و محمدبن اسماعیل بن جعفر) و معتقدند که هفتمین نفر، امام قائم، مهدی و پیغمبر است، او زنده است و نمی میرد و در بلاد روم زندگی می کند. و معنای قائم به نظر آنها این است که مبعوث به رسالت شده و شریعت جدیدی می آورد که ناسخ شریعت محمد (ص) است، وی از پیغمبران اولوالعزم است و پیغمبران اولوالعزم عبارتند از (حضرت نوح - ابراهیم - موسی - عیسی - محمد علیهم السلام و محمدبن اسماعیل بن جعفر). آنها معتقدند که محمدبن اسماعیل آخرین پیامبری است که خداوند در قرآن کریم او را یاد فرموده است، دنیا دوازده جزیره است و در هر جزیره ای یک حجت هست حجت های الهی دوازده نفرند و هر حجتی یک پیشقراول دارد که مردم را به وی می خواند، بنام (داعیه) و هر داعیه ای هم یک نفر دارد که دلائل و براهین را اقامه می کند. او را (ید) و یادست می خوانند و بدین ترتیب حجت را (اب) و داعیه را (ام) و ید را (ابن) می نامند و درست همان روش نصاری را در تثلیث دنبال می کنند.

اینها (باطنیه اند) یعنی معتقدند که تمام چیزهایی که خدا بر بندگانش واجب



فرموده است یا سنتی که پیغمبر (ص) وضع نموده و بدان امر فرموده است، دارای ظاهری و باطنی است، تمام اعمالیکه مردم به وسیله آنها خدا را عبادت می کنند، غیر از ضرب المثلهایی نیست که در زیر آنها معانی نهفته است. مردم باید بدان معانی عمل کنند و نجات هم در همان است و بس. عمل به ظواهر جز هلاکت و بدبختی چیزی نیست، کتب ما خذ معتقدند که اینهم همان عقیده عمومی پیروان (ابی الخطاب) است.

اینها کشتار و متعرض مردم شدن را با شمشیر جایز می شمارند و به این آیه شریفه استشهاد می نمایند که [ *أَقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ* ] بکشید مشرکین را هر کجا آنها را بیابید. همچنین اسارت زنان و کشتن اطفال را هم جائز شمرده و به این آیه شریفه استناد می کنند [ *لَا تَذَرُوا عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكَاْفِرِينَ دِيَارًا* ] بار خدایا بر صفحه گیتی از کفار احدی را باقی مگذار.

اینها چنین می پندارند اولین دسته ای که کشتن آنها واجب است کسانی هستند که معتقد به امامت کسی باشند که برخلاف عقیده آنها باشد، مخصوصا کسانی که معتقد به امامت امام موسی بن جعفر (ع) باشند و برای این عقیده آیه شریفه زیر را تاویل می نمایند [ *قَاتِلُوا الَّذِينَ يَلُونَكُمْ مِنَ الْكُفَّارِ* ] یعنی جنگ را از کفاریکه به شما نزدیکند شروع کنید<sup>۱</sup> (بروکلیمان) درباره آنها می گوید: آنان در قانون مالی و اقتصادی معتقد به (اشتراکی) هستند. و شریعت و قانون را تاویل به حقایق باطنی می نمایند، مرید بازی را یک نوع عمل جنون آمیزی می پندارند. که مرید به منظور کورکورانه به اطاعت کشیدن دیگران، این دام را گسترده تا سرانجام یکجا خود را از قید و بندهای عقیدتی و قانونی برهاند.<sup>۲</sup>

این اثیر برای آنها نماز مخصوصی نقل کرده که با نماز سایر فرقه های اسلامی متفاوت است و همچنین اذان مخصوص که در آن نام تمام انبیاء اولوالعزم را یکی یکی برده می شود. می گوید قبله آنها بیت المقدس و روز تعطیلی آنها دوشنبه است<sup>۳</sup> ولی در جای دیگر<sup>۴</sup> از قول یکی از همانها که در برابر حکومت ها پرده از روی عقیده خود برداشته است، نقل می کند، که گفت باید برای خدا در روی زمین حجتی باشد، وهمانا

۱- نوبختی ص ۷۴ به بعد و اشعری ص ۲۶ به بعد (سوره توبه - ۲۲)

۲- تاریخ الشعوب الاسلامیه ج ۲ ص ۷۳ به بعد

۳- کامل ج ۶ ص ۷۰

۴- کامل ج ۶ ص ۱۸۸

امام این طائفه همان مهدی است که در بلاد مغرب زندگی می کند، او همان ( عبیدالله بن حسن ) است که قبلا بدان اشاره کردیم و آن زمان معاصر با قرامطه بود .  
اما باید دانست که نهضت قرامطه قبل از نهضت این مهدی است، زیرا نهضت این مهدی در سال ۲۹۶ هاست درحالیکه نهضت قرامطه در اوایل کار در اطراف کوفه ۱۸ سال قبل از این تاریخ یعنی شال ۲۷۸ ه بوده است<sup>۱</sup>، دلیل دیگر بر اینکه اینها معتقد به امامت ( عبیدالله بن حسن ) می باشند این است که ( عبیدالله ) قرامطه را سخت سرزنش کرد که چرا ( حجرالاسود ) را از جای خود برداشته اند و بر آنها واجب کرد که ( حجرالاسود ) را بجای خود برگردانند چنانچه خواهد آمد. و این عمل منافات دارد با عقیده آنها، در صورتیکه معتقد به امامت ( محمد بن اسماعیل بن جعفر بن محمد ) باشند و او را مهدی بدانند، با اینکه می دانیم احتمال وجود دو مهدی در جهان داده نمی شود و جدا بعید می نماید که آنها به وی معتقد باشند. ( والله العالم بحقائق الامور )

#### نمائی از اعمال و رفتار [ قرامطه ]

بعد از جریان ( صاحب زنج ) هنوز اجتماع اسلامی نفس راحتی نکشیده بود که بار دیگر پس از هشت سال که از تاریخ ( صاحب زنج ) می گذشت نهضت قرامطه پیش آمد و جامعه دچار این بلا شد. قرامطه به سفاکی و خشونت و شدت عمل شهرت داشتند بطوری که هیچ ارتش جنگجویی جرات مقابله با آنها را نداشت و هیچ شهری در برابر آنها فکر مقاومت نمی کرد. احتمال هجوم قرامطه به منطقه ای کافی بود که رعب و وحشت عجیبی در مردم آن سامان ایجاد کند و تا حد زیادی معنویات و روحیه خود را از دست بدهند.  
عراق و سوریه و بحرین، مشقتهای زیاد و کشته های فراوانی متحمل، تا ( صاحب الشامه ) رهبر آنها را در سال ۲۹۱ دستگیر و پس از شکنجه ها کشتند<sup>۲</sup> و بزرگ آنها ( زکویه بن مهرویه ) را در سال ۲۹۴<sup>۳</sup> و بزرگ آنها در بحرین ( ابوسعید جنابی ) را در سال ۳۰۱<sup>۴</sup> به قتل رساندند، یعنی ( صاحب الشامه ) و ( زکویه بن مهرویه ) قبلاً از

۱- کامل ج ۱ ص ۶۷

۲- کامل ج ۶ ص ۱۰۸

۳- کامل ج ۶ ص ۱۱۶

۴- کامل ج ۶ ص ۱۴۷

نهضت ( مهدی ) که در سال ۲۹۶ بود کشته شدند . ولی با اینکه سران آنها کشته شدند ، در اراده آنها خللی پیش نیامد ، چه آنکه در سال ۳۱۱ بصره دست به گریبان فاجعه قرامطه به رهبری ( ابوطاهر سلیمان بن اپی سعید خجری قرمطی ) بود ، او در بین مردم بی گناه شمشیر کشید و خلق فراوانی را کشت ، عده زیادی از ترس خود را در شط انداختند و اکثر آنها غرق شدند ، وی هفده روز در بصره ماند و هرچه توانست مال و منال و زنان و فرزندان مردم را با خود به یغما برد .<sup>۱</sup>

سپس در سال ۳۱۵ همین شخص به کوفه هجوم آورد و کشتارهای فراوانی کرد ، یورش و راهزنی آنها به قافله های حج و وحشیگریهای آنان نسبت به رهروان حج در خلال سالهای متعادی ، حادثه ای بود بسیار ناگوار که از سال ۲۹۴ به سرکردگی ( زکریه ) از جمله به کاروان حج خراسانیها آغاز شد که وی در این حمله از آخر کاروان شروع به کشتن کرد و همچنین با بقیه کشتار را ادامه داد تا از کشته ها پشته ها ساخت ، و شخصی هم به دنبال فراریها فرستاد تا به آنها امان داده ولی وقتی برگشتند آنها را نیز کشت و دو میلیون دینار غنیمت به دست آورد که در بین غنائم به دست آمده در این یورش ناجوانمردانه اموال ( طولونی ) و وابستگان او بود .<sup>۲</sup>

این یورش در سال ۳۱۲ ( وقتیکه ) ابوطاهر قرمطی ( کاروان حاجیان را غارت و شتران و خوراکیها و اموال و زنان و بچه های آنها را گرفت و به ( هجر )<sup>۳</sup> برد و حاجیان را در میان بیابان گذاشت که بیشتر آنها از گرسنگی و تشنگی و شدت گرما هلاک شدند ، تکرار شد .<sup>۴</sup>

آنها باعث شدند که در آن سال کسی نتواند مکه رفته و اعمال حج انجام دهد<sup>۵</sup> و در سال بعد یعنی ۳۱۳ قرامطه از عده ای از حاجیان باج گرفتند تا گذاشتند که به مکه بروند .<sup>۶</sup>

این جنایات در سال ۳۱۷ با حمله مستقیم به مکه و قتل و غارت و خونریزی در مسجد الحرام و ریختن جنازه ها در چاه زمزم ، به اوج خود رسید . ( ابوطاهر ) پرده کعبه

۱- کامل ج ۶ ص ۱۷۵

۲- کامل ج ۶ ص ۱۱۰

۳- هجر نام شهری است که مرکز بحرین است و تمام ناحیه بحرین را نیز هجر گفته اند . ( دهخدا - حرف ه ص ۱۴۷ ) مراجعه شود . مترجم

۴- کامل ج ۶ ص ۷۷

۵- کامل ج ۶ ص ۱۸۰

۶- کامل ج ۶ ص ۱۸۰

را بین یاران خود تقسیم کرد و خانه های مکه را غارت، و (حجرالاسود) را از جای کندو به (هجرت) برد<sup>۱</sup> که سی سال در آنجا بود.<sup>۲</sup>

گفته اند وقتی خبر حمله به مکه به (مهدی) ابامحمد عبیدالله علوی در شمال آفریقا رسید، نامه ای به (ابوطاهر) نوشت و کردار وی را سخت نکوهش و ملامت کرد و لعنتش نمود و گفت تو با این کردارت کفر و الحاد شیعیان و دولت ما را اثبات کردی! و اگر آنچه را که از مردم مکه و حاجیان و دیگران گرفته ای به آنها برنگردانی و حجرالاسود و پرده کعبه را به جای خود نبری، من در دنیا و آخرت از تو بیزار خواهم بود.

وقتی این نامه به دست وی رسید حجرالاسود و آنچه را که توانست از اموال مردم مکه برگرداند و گفت مردم پرده کعبه و اموال مردم را تقسیم کردند و من نتوانستم جلو آنها را بگیرم!!<sup>۳</sup>

بهر صورت حقیقت امر این است که این قسمت از تاریخ را که نگاشتیم، میدان ناخت و ناز قرامطه بود، البته گاهی اوج می گرفت و گاهی کمی آرام می شد. از این بیان روشن می شود که قرامطه تابع (مهدی) به اصطلاح افریقائی بودند و در مشرق مشغول نشر دعوت و کشتار مخالفین او بودند، و لذا او گویا خود را قیم آنها دانسته و به آنها چنین دستور می دهد که شنیدیم و گویا عمل زشتی جز برکندن حجرالاسود از جای خود چیز دیگری از آنها ندیده است!!

#### ۶- پیدایش دولت آل بویه

دولت آل بویه در سال ۳۲۱ به وجود آمد<sup>۴</sup>، سیطره و قدرت آل بویه (عماد الدوله) در فارس گسترش داد و در نتیجه حکومت آل بویه در جوانب مختلفی که ما اکنون در صدد تفصیل آن نیستیم، توسعه یافت.

#### ۷- کم شدن انقلابیون علوی

در دوره پیش در حدود نیم قرن شماره نهضت‌های انقلابیونی که رسماً قیام

۱- کامل ج ۶ ص ۲۰۴

۲- تاریخ الشعوب الاسلامیه ج ۲ ص ۷۵

۳- کامل ج ۶ ص ۲۰۳ به بعد

۴- کامل ج ۶ ص ۲۰۲ به بعد

کردند تا آنجا که به ما رسیده است بیست نهضت بوده است، در حالیکه در خلال هفتاد سالیکه اکنون در صدد نگارش آن هستیم، جز تعداد کمی از انقلابیون به چشم نمی خورد گرچه ابوالفرج اصفهانی در مقاتل خود در این دوره نام تعدادی کشتگان را ذکر کرده است ولی آنها تیکه رسماً بخاطر قیامشان کشته شده اند از دو و یا سه نفر تجاوز نمی کنند و بقیه کشتگان یا در زندانها و یا با شمشیر قرامطه و یا با شمشیر عباسیان بدون جنگ کشته شده اند<sup>۱</sup> علت کمی نهضت علویها دوجیز بوده است.

۱- جنگها و تحریکات ضد دولتی قرامطه همه جا را فرا گرفته بود و هرگونه نهضتی که برپا می شد، از سوی ایادی دولت فوراً برچسب (وابسته به قرامطه بودن) بر آن زده می شد، و این خود برخلاف خواست نهضتگران علوی بود، زیرا علویین خوب می دانستند که قرامطه تاجه اندازه در ایدئولوژی و عقیده با آنها مخالفند و حتی خون آنان را مباح دانسته اند و در هر فرصتی اولین بار دست خود را به خون آنها آلوده خواهند کرد، چه آنکه قرامطه آیه شریفه [قاتلوا الذین یلونکم من الکفار] با کافران نزدیک به خود کارزار کنید، را در باره آنها تاویل می کردند و لذا عده ای از آنها را در راه مکه کشته بودند<sup>۲</sup> از اینرو، اتهام آنها به تبعیت از قرامطه و برچسب قرامطه به آنها خوردن برای آنها صحیح نبود، چنانکه دو نفر از آنها برایشان چنین اتهامی پیش آمد و این برچسب را به آنها زدند<sup>۳</sup>

۲- که قطعاً مهمتر از جهت اول است، پایان یافتن زمان ظهور امام معصوم و کوتاه شدن دست علویین از دامان پاک امام بود که از اولین روز شهادت امام عسکری (ع) و آغاز غیبت صغری آغاز گردید.

قبلاً نقش امام و رهبریهای مستقیم و غیر مستقیم ایشان در نهضتهائی که زیر آرم خاص (رضای آل محمد ص) به وجود، و امام هم از عهده مخفی داشتن آن نهضتها از دستگاه حکومت بخوبی برمی آید، دانستیم. و موقعیت ائمه علیهم السلام در جامعه اسلامی و تاثیر معنوی آنها در روح مردم و تاریخ شکوهمندی که از تاثیر سخنان و رهبریهای آنها و بویژه در روح و جان انقلابیونی که بر علیه ظلم و بیدادگریها قیام می کردند و راه را برای دفاع و نهضت آماده می ساختند، به وجود آمده بود، معلوم و روشن گشت.

۱- مقاتل ج ۳ ص ۴۹۵

۲- مقاتل ج ۳ ص ۵۰۰

۳- مقاتل ج ۳ ص ۴۹۹

اما این دوره، و بعد از غیبت آخرین امام حضرت مهدی (ع) و قطع رابطه آنحضرت با مردم و سران مردمی... قیامهای نهضتگران و انقلابیون هم روبه ضعف نهاد. وکلا و سفرای چهارگانه هم که در این دوره مسئول امور مهم بودند و درست به منزله همزه وصلی بین امام و توده ها و سران مردمی بودند، گرچه در نهایت تقوی و صلاح بودند ولی بهر صورت آن موقعیتی که امامان (ع) در دلهای جامعه داشتند، تا آن حد، نداشتند، و به علاوه صلاح نبود که از طرف آنها فرمانی برای نهضت صادر و یا رهبری شورشیان و نهضتگران را ولومحرمانه و غیر مستقیم به دست گیرند، چه آنکه حفظ و نگهداری مصالح مهمی که آنها عهده دارش بودند چنین ایجاب می کرد که دخالتی نکنند چون آنها بخوبی می دانستند که در جو موجود وضع نهضتها بهتر از سابق نخواهد بود که همیشه منجر به شکست و خاموش شدن شعله های فروزان نهضتها می گشت.

با این شرایط، برپا کردن نهضت و یا تشویق دیگران، نتیجه ای جز نابودی وکلا و قربانی شدن رشته اتصال بین امام غائب و مردم و از دست دادن مصالح وسیع اقشار جامعه که آنها مسئول حفظ و نگهداریش بودند، چیز دیگری بار نمی آمد. و پرواضح است که حفظ مصالح جامعه و سران مردمی از تشویق برهر نهضتی که ثمره اش جز شکست و ضرر چیز دیگری نباشد، ارزنده تر و بهتر است.

مضافا براینکه اگر وکلا میخواستند مستقلا وبدون نظر امام غائب (ع) مردم را به نهضت تشویف کنند که خلاف وظیفه و مسئولیتی بود که عهده دارش بودند، و اگر میخواستند که به دستور امام باشند، آنهم برخلاف خط امام بود، چه آنکه امام مهدی قیام نمی کند مگر آن قیام جهانی که جهان را پس از فراگیری ظلم و جور، پراز عدل و دادش کند. و بنظر آنحضرت، این مخالتهای کوچک و فرسایشی ارزشی نداشته و مدخلیتی در وظیفه بزرگ اسلامی حضرتش نخواهد داشت.

بهر صورت، آنچه کاملا محسوس است، انواع نهضتهائی که در زیر پوشش آرم (رضای آل محمد ص) انجام می گرفت، با قطع دوران ظهور امام، پایان یافت و تمام نهضتهای بعدی در تاریخ اسلام تا به امروز، همه واکنش ها و انعکاسات درست و بیانادرستی است که کم و بیش از آن نهضتهای خالصانه ای که از نهضت حسین عزیز (ع) شروع و با پایان ظهور امامان پاک، پایان یافته است، الهام گرفته و می گیرند.

## فصل دوم:

خط مشی و روشهای عمومی این دوره:

## فصل دوم

### خط مشی و روشهای عمومی این دوره

در این خط مشی های عمومی، خط مشی امام مهدی (ع) در خلال این دورهای که منجر به غیبت صفرای آنحضرت می گردد و همچنین خط مشی سیاسی دوستان و موالی که معتقد به امامت آنحضرت بودند، و سفرائی که با وکالت از آنحضرت متصدی حفظ رهبری جامعه بودند، و خط مشی دولت های این دوره، همگی بررسی می گردد، ما در این موضوع ضمن چند بخش به سخن می پردازیم.

#### بخش اول - خط مشی عمومی امام مهدی [ع]

خط مشی سیاسی امام (ع) در رابطه آنحضرت با ارکان ملی و رهبری آن جناب آنها را طبق تاریخ ویژه خودمان در ضمن چند نکته بیان می شود:

نکته اول: اقامه حجت به طور محسوس و روشن بوجود خود آنحضرت بود، تا از این راه مستمسک روشن و محکمی برای درهم کوبیدن شبهات و سئوالات پیرامون ولادت و وجود آنجناب باشد و این عینا همان نقشی بود که پدر گرامش امام عسکری (ع) ایفا می فرمود، چنانچه در تاریخ دوره سابق دیدیم که آنحضرت فرزند گرام خود را در معرض نشان دادن به اصحاب خاص خود قرار داده و به امامت آنجناب بعد از خود تصریح می کرد و می فرمود که او است که زمین را پراز عدل و داد خواهد کرد.

امام مهدی (ع) هم، همین روش پدر گرامی خود را به خاطر سئوالات و اشکالات پی در پی که با قصد یا بدون قصد میشد، به ویژه با اختفاء امام و مشکل بودن موقعیت مکانی آنجناب و پیش آمدن انحرافات بین اصحاب آنحضرت، بوسیله عمویش جعفر و شلمغانی و غیره، ادامه می داد.

برای امام مهدی جهت اثبات وجود خود به روش محسوس و روشنی چند راه



وجود داشت .

*راه اول* . امکان ملاقات دادن به عده مخصوصی از خواص و بویژه بزرگان ملی طرفدار خود ، برای دیدن آنحضرت و توصیه کردن به آنها که آنچه دیده اند به مردم بگویند ولی محل و تمام خصوصیات که امکان دست یابی حکومت ها به آنحضرت را فراهم کند کاملا کتمان نمایند .

*راه دوم* . انجام معجزه بطور غیر مستقیم برای افرادی که با آنها مواجه نمی شد ، از طریق فرستادن نامه ای به وسیله خادم یا دیگری که متضمن نام طرف و یا اوصاف مالی را که آورده و یا شهری که از آنجا آمده و مشابه اینها از چیزهایی که ممکن نیست صادر شود مگر از حجت خدا .

*راه سوم* . پاسخ دادن آنحضرت به سئوالات و حل مشکلات و قضاء حوائج مردم از طریق وکلای خود با یک روش منطقی و حکیمانه ای که کاملا اسلوب و روش پدران گرامش در چنین موقعیتهائی ، از آن نمودار بود . بطوریکه معلوم بود که هرگز سفیر و وکیل آنحضرت خود نمی تواند چنین کاری انجام دهد و یا حتی به دلش هم خطور نخواهد کرد مخصوصا وقتی که جریان آمیخته به یک امری بود که سفیر اساسا از آن بی اطلاع بوده و امام در نامه خود آنرا روشن و اثبات می ساخت .

*راه چهارم* . آنحضرت همیشه با یک نوع خط معینی می نوشت که فقط موالی خاص خود و پدرش آن خط را می شناختند ، زیرا اختلاف خطوط با اختلاف افراد مطلبی است روشن ، بطوریکه در تمام وادیهای قانونی و فقهی و غیره برای شناخت صاحب خط ، از روش خط او استفاده می کنند . از اینرو خط امام دارای مشخصاتی بود که تنها موالی مخصوص آنرا می فهمیدند و می شناختند و به هیچ وجه حتی برای شخص سفیر هم قابل تقلید نبود ، علاوه بر اینکه روش خط آنحضرت ذاتا و شکلا در دست تمام کلای چهارگانه یکنواخت محفوظ بود ، با اینکه هر کدام از آنها طبعا و از نظر خط باهم مختلف بودند<sup>۱</sup> این بود عناوین عمومی راههایی که آنحضرت برای شناساندن خود داشت و در بحثهای آینده به تفصیل از آن بحث خواهد شد .

نکته دوم .

پنهان و مخفی کردن خود از دستگاههای دولت ، به طوریکه با تحمل هر نوع

۱- برای نمونه به بحار ج ۱۳ ص ۹۵ و غیبت شیخ طوسی ص ۲۱۶ و ۲۲۵ مراجعه فرمائید

مشقت هم نتوانند به آنجناب دست یابند .

این عمل به چند طریق امکان پذیر بود .

۱- امکان ندادن دیدار خود مگر برای کسانی که عمق اخلاص و عدم افشاء سر آنها کاملا محرز باشد .

۲- کسانی که او را می دیدند ، سفارش می فرمود که قضیه را افشاء نکنند و از این جهت بروجود امام خود احتیاط نمایند ، بطوریکه شخص دارای تکلیف بسیار مهمی می گشت ، از یکطرف موظف بود که وجود امام را تبلیغ نمایند و از طرفی هم باید مواظب باشد که تبلیغش بجاهای خطرناک و باریک نکشد .

۳- تحریم تصریح بنام شریف آنحضرت و منع کردن آنحضرت شدیداً از نام بردن آنجناب تا حدی که برای زیادی از خواص و دوستان هم نام شریف آنجناب مجهول بود تا چه رسد به سایر مسلمین به ویژه کسانی که ملازم و وابسته به دستگاه حاکمه بودند . از اینرو خواص در موقع نیاز با تعبیرات مختلفی مانند قائم ، غریب ، حجت ، ناحیه ، صاحب الزمان و مشابه اینها ، بدان حضرت اشاره کرده و بطور کلی از تصریح به نام شریف آنجناب خودداری می نمودند ، زیرا ( اگر آنها می خواستند روی نسام آن حضرت اتکاء کنند ، راه را به روی دشمن باز می نمودند ) .<sup>۱</sup>

۴- مخفی کردن خود بطور کامل از دستگاههای حاکمه و هرکسی که طرفدار و دوست آنحضرت نبود ، گرچه امام در اثناء غیبت صغری گاهی با بعضی از موالی و دوستان خود گرد می آمد ولی مطلقاً با دیگران اجتماع نمی کرد مگر در صورتی که برای اقامه حجت و یا اظهار وجودی در برابر هیئت حاکمه لازم می شد ، آنهم به صورتی که امکان دستگیری آنحضرت را به آنها نمی داد ، چنانکه برای رشیق ( صاحب المادرای ) پیش آمد ، وقتیکه دستگاه او را مامور حمله به خانه امام مهدی (ع) در سامرا کرد که تفصیل قضیه بهمین زودی خواهد آمد .

۵- جابجا کردن محل و جای خود پس از هر مدتی به صورتی که هیچگونه جلب توجه نکند .

این مطلب از مجموع روایاتی که دال بر جا و محل سکونت آنحضرت می باشند فی الجمله استفاده می شود زیرا بعضی از آن روایات حاکی است از وجود آنحضرت در یکجا و روایت دیگری جای دیگر و سومی مکان دیگر و . . . و این خود با اختلاف ازمنه و تعدد روزها و سالها در خلال غیبت صغری ، درست است و تفصیل این بحث را در فصل

آینده از همین تاریخ خواهد آمد .

۶- سکوت کامل : و از اینجا است که مسئله بفرنجی بلکه جهل کاملی نسبت به روش پیوند و ارتباط وکیل خاص آنحضرت با آنجناب پیش می آید ، که آیا ارتباط به صورت مواجهه و روبرو بوده است ؟ یا به روش دیگری ؟ اگر به صورت مواجهه بود در کجا و چگونه پیش می آمده است ؟ و اگر به صورت مواجهه نبوده پس چگونه جواب سئوالات و حل مشکلات بدست مردم می رسید ؟ تمام اینها مجهولاتی است که برای همه مردم حتی جز شخص سفیر که شخصا متصدی اینگونه امور مهمه بوده مخفی بود .

ممکن است گفته شود که سفیر مامور بوده که اساسا برای احدی این راز را فاش نکند ، و از اینجهت بود که شخص سئوال خود را می آورد و تقدیم سفیر می کرد و سپس پس از یکی دو روز دیگر می آمد و جواب سئوال خود را می گرفت . و در روایات هم کوچکترین اشاره ای به نحوه دست یافتن به پاسخ ها و حل مشکلات ، نشده است .

۷- وکالت خاصه و سفارت را به اشخاصی واگذار می فرمود که عادتاً محال می نمود که دست از دامن امام بردارند یا چیزی را بگویند که ایجاد خطری برای امام بنماید ، گرچه گوشت از بدن آنها بچینند و یا استخوان آنها بسایند و نرم کنند ، و اینسان به عالیترین درجه اخلاص رسیده بودند . بعد از این صفات ، توجه حضرت در این نه بود که سفیر از نظر فقه از همه عمیقتر و یا از نظر فرهنگ و بینش وسیع تر باشد ، زیرا سفارت از طرف امام یعنی واسطه بین آنحضرت و مردم و افضلیت علمی در این باب دخالتی ندارد و از این رو است که گاهی وکالت به شخصی مفضول و پائین تر از نظر علمی واگذار می شد ، فقط به منظور درجات اخلاص او و بس . و این همان مطالبی است که در بعضی از روایات بدان اشاره شده است ، آنگاه که به (ابی سهل نوبختی) اعتراض شد و شخصی به وی گفت که چگونه با بودن تو سفارت به (ابی القاسم حسین بن روح) واگذار گردید ؟ در پاسخ گفت آنها خود داناترند که چه کسی را برگزینند ، چه من مردی هستم کسه با دشمنان روبرو شده و با آنها مناظره می کنم ، اگر من جای آنحضرت را چنانکه ابوالقاسم می داند می دانستم تحت فشار قرار می گرفته شاید جای آنحضرت را به مردم می گفتم ، ولی ابوالقاسم اگر (حجت) یعنی (امام) در زیر دامنش باشد و با مقراض بدنش را قطعه قطعه کنند ، دامن از روی آن برنخواهد داشت<sup>۱</sup>

نکته سوم: گرفتن آنحضرت اموال و توزیع آنها را بوسیله سفرای خود و دیگران اموالی که حضرت به دست می آورد معمولا حقوق شرعیه ای بود که دوستان و اصحاب آن امام از شهرهای مختلف اسلامی می آوردند، وقتی مقداری از اینگونه اموال پیش عده ای جمع می شد بوسیله یکنفر از امنای خود برای آنحضرت می فرستادند. و گاهی هم این اموال از نوع هبه و بخشش بود که یکی از دوستان آن جناب یا عین مالی یا جامه و لباسی و یا غیره به آنحضرت هدیه و هبه می کرد. و گاهی مالی بود که شخصی وصیت کرده بود که بعد از وفاتش به خدمت امام (ع) تقدیم شود و غیر ذالک. قسمتی از این اموال مستقیما به دست خود امام می رسید و قسمتی از آنها در دست وکیل می ماند و او برحسب نظر امام و قواعد اسلامی توزیع و تقسیم می نمود.

همچنین که حامل اموال برای امام هم گاهی موفق می شد که شخصا مال را بسه سفیر تحویل دهد و گاهی هم موفق نمی شد، بلکه مامور می شد که مال را در جای معینی بگذارد و راه خویش گرفته و برود، و این در اثر اوضاع و احوال محیط و جو زیست سفر و بزرگان مردمی طرفدار امام، بود که در بحث آینده بدان اشاره خواهد شد.

#### نکته چهارم

از مهمترین وظایف سفرا رساندن سئوالات و آنچه از طبقات مختلف دوستان در نزد آنها جمع می شد به آنحضرت و پاسخهای آنجناب متقابلا ب مردم بود. پاسخ گاهی بصورت توقیع یعنی جمله ای مختصر و مرکب از چند کلمه بود، و گاهی برحسب مصالح اجتماع و یا سائل که امام صلاح می دید جواب را مفصل و مبسوط می نوشت. این سئوالات شامل سئوالات فقهی، عقیدتی، خواسته های شخصی مانند اجازه گرفتن برای سفر حج، یا تقاضای فرزند، یا تقاضای سازش بین زن و شوهر، و یا رفع شبهه و مناقشه در شبهاتی که برای دوستان آن حضرت پیش می آمد، و یا در باره ادعاهای دروغینی که بعضی می کردند و خود را سفیر آن حضرت معرفی مینمودند و لعن آنها و پرده از روی چهره منحرف آنها بالاودن، و همچنین طلب رحمت برای سفیر اول خود و تسلیت گفتن به فرزندش سفیر دوم، و یا در باره انقطاع مسئله سفارت خاصه بعد از سمری نایب چهارم و غیر از اینها از توقیعاتی بود که تفصیلا خواهد آمد.

#### نکته پنجم

رفع احتیاجات و قضاء حوائج مردم و ارکان مردمی اعم از آنهایی که خود مستقیما از امام دریافت می کردند و یا از سفرا و دیگر وابستگان به حضرتش می گرفتند که مجموع این

اموال رقم سنگینی می شد که نباید از نظر دور داشت .  
و همچنین در این باب نصائح امام برای متقاضیان نصیحت به وادار کردن آنها به عمل معینی مانند حج یا غیره و یا منع آنجناب آنها را از عملی بر طبق مصالحی که بعدا برای خود سائل فلسفه آن روشن می شد و همچنین ، کفن ، کافور ، یا جامه هائی که با اندک مدتی قبل از فرارسیدن مرگ یکی از دوستان یا درخواست و یا بدون درخواست به آنها می داد ، شامل می شود و به همین زودی تفصیل همه اینها خواهد آمد .

#### نکته ششم

سکوت و عدم تعرض آنحضرت نسبت به حوادث عمومی که در اجتماع یا در دستگاه حکومت و یا در خارج پیش می آمد و همچنین کارهائی که از خلفا یا وزراء و یا امراء و یا افسران و یا قضات و یا غیر آنها سر می زد در کلام آنحضرت هیچگونه تعرضی به چنین اموری نیست ، چه آنهاییکه به حضرتش مربوط می شد و چه آنهایی که نمی شد ، علیرغم تمام حوادث مهمه ای که در تاریخ عمومی شناختیم ، آن حوادثی که پشت دولت را به لرزه درآورده و اجتماع را تا سرحد زیادی دچار مشکلات می کرد ، حتی بعضی از آن حوادث دلهای مسلمین را جریحه دار می نمود ، مانند قلع حجرالاسود و بردن آن سه (هجر) وسیله قرامطه ، در توقیعات و کلمات آنحضرت کوچکترین تعرضی نسبت به این حوادث به چشم نمی خورد .

و این به خاطر سه انگیزه ای بود که گاهی در یک حادثه هر سه انگیزه و گاهی کمتر وجود داشت .

#### انگیزه اول

اعراض کامل حضرت از حوادث عمومی بمنزله تشکیل یک احتجاج بی سروصدا و مبارزه منفی در برابر خط عموم منحرفین و سودجویانی بود که خود حادثه آفرینان این حوادث و نمایشگران در بستر تاریخ بودند و آغاز آن از دولت و سرانجامش بدست ارکان ملی هواداران دولت و توده های اجتماع انجام می گرفت ، آن خطی که درست مغایر خط امام و آن روشی که مباین با روش حضرتش بود ، آن خطی که دولت و دشمنان آنحضرت پیش گرفته و از آن سود می بردند ، آنها در هرچه اختلاف داشتند ، در دشمنی و انکار وجود و طرد طرفداران آنجناب باهم ساخته و متفق بودند ، و مهم در پیش آنحضرت کماقانه حق مطلق در سراسر گیتی فقط از او انتظار می رود ، این است که اینگونه

انحرافات را بکلی نادیده گرفته و کاملا مهمل واگذارد، و مقام شامخ خود را بالاتر از آن بداند که سخنی و یا تعلیقی مجمل یا مفصل در اینگونه امور داشته باشد، بنظر آنجناب گویا هیچ اتفاقی نیفتاده و در روی زمین مسئله ای جز حق و اهداف عالی آنجناب وجود ندارد.

#### انگیزه دوم

روش امام مهدی (ع) در بیابات و توقیعاتش غالباً روی مبنای پاسخ سئوالاتی بود که از طرف موالی و دوستان بوسیله سفرها به پیشگاه آنحضرت تقدیم می شد، و توقیعی ابتدائی از آنحضرت بیرون نمی آمد مگر بسیار اندک و نادر آنهم درباره حال سفراء خود مانند تسلیت و تعزیه گفتن در مرگ سفیر اول و اعلان انقطاع مسئله سفارت خاصه با مرگ سفیر چهارمیش و نظیر اینها.

از اینرو چنین منطقی بنظر میرسد که از امام مهدی توقیعی نبود که تعلیقی و تفسیری در مورد یکی از حوادث عمومی داشته باشد مگر اینکه از آنجناب سؤال شود، آنهم در روایات نقل نشده که در اینگونه موارد سئوالی باشد، و علت عدم سؤال در اینگونه امور این بود که توده طرفدار امام به دو دسته تقسیم می شدند.

۱- آنهائیکه اکثریت تشکیل می دادند، مردمی بودند که بینش آنها کم و تا حد زیادی از درک مسائل اجتماعی بدور بودند، گرچه اینها در احکام دینی که جنبه شخصی داشت از طریق مذهب اهل بیت علیهم السلام دریافته بودند ولی جنبه های اجتماعی و سیاسی ائمه خود خصوصاً و احکام اسلام عموماً درست درک نمی کردند.

بویژه که آنها زمانی زندگی می کردند، که لهیب های نادانی شعله ور بود و در ناآگاهی نگهداشتن مردم پافشاری می شد، زیرا چنانکه دانستیم سیاست بنی العباس به خاطر همین گونه اغراض و اهدافی که گفتیم، این بود که بین ائمه علیهم السلام و توده های ملی و طرفداران آنها جدائی انداخته و ائمه علیهم السلام را در پایتخت کنترل کرده و به دربار خود نزدیک می ساختند، تا بهترین راه برای عدم رشد دوستان و موالی و جدا ساختن آنها از رهبرشان و محروم کردن آنها از علوم و فرهنگ و بینش امامانشان باشد.

نسلی که این چنین ساخته شده، این همان نسلی است که فعلاً در خلال غیبت صفی سوری سیادت و بزرگی را بدست گرفته است، این همان نسلی است که اکثریت دوستان نادان را تشکیل می دهد... در این صورت سزاوار نیست که ما از چنین نسلی

توقع داشته باشیم که از امام علیه السلام در موضوع حوادث اجتماعی، یا حکومتی نظر بخواهند.

۲- آنهائیکه اقلیت را تشکیل می دادند، آنها تحت تعالیم ائمه پیشینیان علیهم السلام، با فرهنگ و بینش خوبی بار آمده و جنبه های سیاسی و طرز تفکر و تدبیر ائمه علیهم السلام را خوب درک می کردند، این دسته، یا اینکه بدون احتیاج به سؤال به نظر امام آشنا بودند، زیرا می دانستند که سیاست این امام عینا همان سیاست پدران گرامش می باشد.

آنها قواعد و موازین کلی اسلامی را می دانستند و لذا می توانستند حوادث اجتماعی و حکومتی را با سنجش با آن قواعد کلی تجزیه و تحلیل نمایند، و لذا شخص تفسیر حوادث را از خود می پرسید و از خود هم پاسخ می شنید. و بمیزان بینش و فهم اسلامی خود که از ائمه علیهم السلام به دست آورده بود سیاستی ویژه خود پیش می گرفت بدون اینکه احتیاجی به سؤال از امام داشته باشد و یا اینکه شخص از این تیپ نبود که موازین اسلامی را در حوادث اجتماعی درک کند و بداند ولی از طرفی هم دسترسی برای سؤال از امام نداشت زیرا آنها از خواصی بودند که در دستگاه های دولتی معروف بوده و تمام اعمال و رفتار و گفتار آنها کنترل و روی آن حساب می شد و این خود از بزرگترین موانع برای سؤال از امام علیه السلام در اینگونه امور بود.

#### انتیـبـز ه سوم

ترس امام مهدی علیه السلام درباره ارکان ملی طرفدار خویش، از ظلم و سختگیری های دولت در صورتیکه نظر امام (ع) در موضوعی سیاسی و یا اجتماعی پیش آنها یافت می شد با یکی از دو اعتبار زیر

اول. در صورتیکه تعلیق و نامه حضرت از دور یا نزدیک برخوردی با دولت داشت و یا اشخاصی و حوادثی را تایید می فرمود، این خود رسماً اعلان صریح بر مخالفت دولت به شمار می رفت، و این نه تنها شخصی را که نامه پیش او یافت می شد و یا از او شنیده می شد، در معرض خطر قرار می داد، بلکه عده زیادی از وابستگان او بلکه سایر افراد ملی طرفدار امام علیه السلام را به انواع خطر و تهدید هـا دچار می ساخت که در غیر این صورت در امان بودند، و این خود خواست امام مهدی (ع) نبود همچنانکه پدران آنحضرت هم چنین خواستی نداشتند.

دوم. تعلیق حضرت بر حوادث اعم از اینکه موافق با دولت باشد و یا مخالف

حاکی از روشنگری و بینش کسی است که نامه آنحضرت در پیش آن یافت شود و یا از وی شنیده شود، بلکه حاکی از روشنفکری عده ای است که از نظر فکری و فرهنگی در ردیف او به شمار می آیند، این بود مفهوم توفیع و نامه امام (همانطور که دولت هم به خوبی چنین درک می کرد) که یعنی فرد و اجتماع در جو حوادث هستند و در سطحی هستند که مسئولیت را می پذیرند، ندای حق را پذیرفته و تعالیم امام علیه السلام در هر صحنهای و هر حادثه ای اطاعت می کنند.

و این امری بود که دستگاه برای خود و ارگانهای خود مضر می دانست و با تمام نیرو با آن مبارزه می کرد. اگر برای احساس دولت، ظلم و بیدادگریها و جهل او بسه افراد با بینش و مخلص اضافه کرده و رویهمرفته بسنجیم، می توانیم بزرگی خطر و وخیم بودن اوضاع را درک کنیم، از این رو امام مهدی (ع) اساس و پایه را رهائی یاران خود از این احساس دولت می داند، به اینکه دولت، هیچگونه روشنگری و بینش موالیسان آنحضرت را احساس نکند، تا هم از خطرهای محفوظ بوده و هم به خاطر مصالح بزرگتری که امام می خواهد، امکان پیوند با مردم و فعالیت به شکل وسیعتری در اجتماع برای آنها باقی بماند.

آسان ترین راه برای رسیدن به این هدف آن است که در بین هیچیک از یاران و یا به زبان آنها، هیچ نوع تعلیق و نامه ای رسمی درباره حوادث اجتماعی و یا سیاسی از آنحضرت، یافت نشود، زیرا اگر چیزی از این نوع مطالب پیش یکنفر بود، ناچار می شد که تمام فعالیتهای خود را منحصر در حفظ همان زمینه خاص کرده تا مبادا به دست دولت و یا یکی از عمال دولت بیفتد، بدینجهت است که می شنویم وقتی عده ای از خواص در مجلس سفیر دوم (محمد بن عثمان) درباره روایات ائمه علیهم السلام و سخنان آنها گفتگو می کردند، تا اینکه ابوبکر (محمد بن احمد بن عثمان) معروف به بغدادی پسر برادر ابي جعفر عمری رضی الله عنه وارد می شود همینکه ابوجعفر چشمش به او افتاد فوراً به شیعیان فرمود، بحث را رها کرده وساکت باشید زیرا این شخص که می آید از شما نیست.<sup>۱</sup>

در اینجا آنچه دوست می دارم که مختصراً اشاره ای بدان شود این است که کمی و قلت توفیع و نامه های آنحضرت درباره امور اجتماعی، حاکی از وجود اینگونه مصالحی است که ذکر شد نه اینکه دلالت داشته باشد بر اینکه امام دور از اوضاع و حوادث



و دگرگونیهای اجتماعی بوده اند، ما فعلا نمی خواهیم در اینجا شواهدی ذکر کنیم که امام کاملا متوجه اوضاع اجتماعی بوده اند، زیرا ما معتقدیم که امام معصوم است و علم او علم الهی است و هر وقت بخواهد که موضوعی را بداند می داند، و همچنین فعلا در مقام آن نیستیم که بکوشیم همین فکر انتخاب سفیر و مسئله سفارت و مصالح بزرگی که بر آن مترتب است، خود بزرگترین دلیل بر توجه کامل آنحضرت نسبت به حوادث عمومی و بینش کامل آنجناب در مشکلات و روش آنحضرت در سطح رهبری اسلامی بوده است نه در سطح معمولی! نهایت چیزی که ما در اینجا بدان اشاره می نمائیم همان روایات بیشمار است که در تواریخ ویژه خودمان ( شیعه ) رسیده و با کمال روشنی دلالت بر همین گفته ما دارد، مانند جواب ندادن آنحضرت به سؤال شخصی که جزء ( قرامطه ) گردید<sup>۱</sup> و یا آنچیزی که به ( علی بن مهزیار ) در شان مردم عراق فرمودند<sup>۲</sup> و همچنین بیانی که از آنحضرت برای شیخ مفید صادر شد و متضمن برخی از اخبار و اندیشه ها است.<sup>۳</sup> و داستان پاره کردن آنحضرت پیراهنی که نیمی از آن از شخص مرجی<sup>۴</sup> بود و برگرداندن سهمیه او و قبول نیمی از آن که از یکی از موالی آنحضرت بود و غیر ذلک از روایاتی که حاکی از تعرض و توجه امام مهدی (ع) در برابر حوادث و مشکلات اجتماعی است و به همین زودی تفصیل و توضیح آن خواهد آمد.

اینها نکات برجسته و رئوس سیاست عمومی امام مهدی (ع) در دوران غیبت صغری بود که به طور اختصار متعرض گشته و تفصیل آنها را در خلال فصلهای آینده همین کتاب خواهید دید.

۱- ارشاد ص ۳۳۲

۲- الغیبه شیخ طوسی ص ۱۶۱

۳- احتجاج ص ۳۲۳

۴- منتخب الاثر ص ۳۸۶ و کتابهای دیگر (مرجی) در دوران حکومت بنی امیه بمنظور تصویب اعمال ننگین حکام و خلفاء یک حزب سیاسی بوجود آمد که بنام مذهبسی معرفی شدند و آنها را مرجئه میگفتند عقیده آنها این بود که ملاک خوبی و بدی و ثواب و عقاب عقیده درونی است نه عمل خارجی و لذا اگر کسی اعمالش زشت باشد ولی عقیده اش پاک خدا او را پیامزد شخصی که دارای این عقیده و جزء این دسته باشد او را ( مرجی ) گویند ( مترجم )

## بخش دوم - خط مشی و سیاست عمومی گروه طرفداران امام [ع]

سیاست عمومی گروه موالی و طرفدار امام علیه السلام در خلال غیبت صغری به اطراف چند نکته مربوط و بهم پیوسته دور می زند:

۱- اعتماد تام و اطمینان کامل به سفر و حسن ظن به آنها با عالی ترین صورت ممکن به خاطر لیاقت آنها: زیرا آنها در اثر تصریح ائمه گذشته در توثیق و تحلیل و مدح دو سفیر اول و دوم چنانکه در شرح حال آنها خواهد آمد، در پیش توده دوستان معروف و مشهور بودند، مضافاً بر تجربه فعلی و معاشرت هائی که از نزدیک و یا دور با آنها داشتند، آن معاشرتهائی که مردم قبل از سفارت و یا بعد از سفارت با آنها داشتند، به اخلاص و ایمان و راستی و تقوای آنها اطمینان پیدا کرده بودند بطوریکه آنها را در ردیف بزرگان از خواص موالی قرار داده بود. از اینرو آنها به هیچ نحو در آنچه از سفر شفاها و یا کتبا از امام مهدی (ع) نقل می شد شک و تردیدی نداشتند، علاوه بر آنچه که قبلاً اشاره کردیم که موالی برای درستی و حقیقت نامه امام (ع) به خط و مضمون و روش و سبک تبلیغی آنحضرت استدلال می کردند و آشنا بودند.

۲- در مشکلات عقیدتی و یا فقهی و یا شخصی از طریق سفرای گرام به امام مراجعه کرده تا آنحضرت با اندیشه و حکمت خویش راه مشکلات را به روی آنان هموار سازد چنانکه تفصیل آن در بحثهای آینده خواهد آمد.

روی این جهت امام مهدی (ع) با اینکه دوران غیبت خود را می گذراند، زمام اداره ارکان ملی و توده طرفداران خویش و تدبیر امور و ارشاد آنها را به آنچه باید بکنند و یا نباید انجام دهند، به دست داشت.

۳- اعتماد و هماهنگی در امری و یا یک نظر عمومی که در بین افراد موالی و هواداران در یک مسئله و یا مشکله ای وجود داشت، پس شخص در برابر امر متفق علیه آنچنان فکر می کرد و به قواعد دینی مراجعه می نمود، که تمام برادران دینیش فکر می کردند، در عده ای از امور و افکار وضع چنین بود بطوریکه شخص نمی توانست مخالفت نماید، و اگر مخالفت می کرد به منزله اعلان مخالفت با دین و کشف انحراف و فساد و عقیده و روش او به شمار می آمد.

و این توافق و همکاری باعث حفظ ارکان ملی در خواص و موجهین و علماء عموماً و به ویژه، سفراء گرام می گشت. علت توافق این دسته از خواص در یک موضوع، در نتیجه

قواعد کلی اسلامی بود که در دست داشتند، و یا به خاطر صدور دستوری صریح از طرف امام مهدی (ع) که به دست یکی از سفراء گرامش به آنها می رسید و یا به اعتبار تجربه و حسیاتی بود که در اثر معاشرت و زندگی با شخصی که به وثاقت و یا به انحراف او توافق می کردند. مانند توافق بر وثوق دو سفیر اول و دوم<sup>۱</sup> و سفیر سوم حسین بن روح<sup>۲</sup> بلکه به موثق بودن همه سفرای چهارگانه، و مانند توافق بر انحراف و لعن " شلمغانی ابن ابی العزاقری<sup>۳</sup> و همچنین توافق بر اینکه هرکس بعد از (سمری) ادعای سفارت کند، پس کافر و منحرف و منحرف کننده است.<sup>۴</sup> پس اینگونه امور و امثال آنها از امور روشنی بود که در پیش آنها هیچگونه قابل مناقشه نبود، و خلف عن سلف و جاهل از عالم و عامه از خواص دست به دست گرفته و جزء فراورده های دینی آنها به شمار می آمد. این بود نکات مهمه ای که ارکان ملی در رابطه خود با امام مهدی (ع) و سفرای گرامیش برگزیده و دنبال می کردند.

#### بخش سوم. سیاست عمومی سفرای

سیاست عمومی سفرای چهارگانه در زندگی اجتماعی اسلامی آنها در چند نکته خلاصه می شود.

- ۱- قیام به رهبری ارکان ملی طرفداران امام مهدی (ع) از نظر فکری و روش عملی مطابق فرامین آنحضرت، و به عبارت دیگر، وساطت در رهبری امام مهدی (ع) نسبت به اجتماع و تطبیق تعالیم آنجناب در اجتماع بر حسب مصالحی که آنحضرت در نظر می گرفت و خواسته وی بود.
- ۲- اخلاص در سفارت از طرف امام مهدی (ع) و خدمت کردن به ارکان ملی که سخت محتاج به رهبری و سفارت آنها بودند، و فداکاری در این راه با جان و مال و تن و آخرین سرحد امکان.
- ۳- برنامه عملی آنها جوری بود که هیچگونه جلب توجه نمی نمود، زندگی آنها

۱- الغیبه شیخ طوسی ص ۲۱۵

۲- = = = ص ۲۲۷

۳- = = = ص ۲۵۰

۴- = = = ص ۲۵۵

معاملات و تجارات آنها کاملاً طبیعی بود به طوری که در برابر دولت و عمال و طرفداران آن، هیچگونه ایجاد تحریکی نمی کرد. مثلاً می شنویم که چگونه عثمان بن سعید عمری سفیر اول، اموال را در جلد (مشک) روغن که شغلش روغن فروشی بود قرار داده و به امام عسکری (ع) می رساند، و چون خط مشی سیاسی دولت بعد از امام عسکری (ع) و آغاز غیبت صغری تغییر نکرد، از اینرو عثمان عمری، در دوران سفارتش از امام مهدی (ع) هم به همان روش ها و اسلوبها ادامه می داد.

همچنین می بینیم که (حسین بن روح) سفیر سوم حضرت به هیچوجه افرادی دور خود جمع نمی کرد، در صورتیکه مدعیان دروغین سفارت برای خود دارو دسته ای به راه می انداختند<sup>۱</sup>

این روش، مخصوص سفرا نبود، بلکه تمام خواصی که آن طریقه صحیح متفق علیه را پیش گرفته بودند، به همین روش زندگی می کردند، مثلاً (علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی) دائماً بکار تجارت خود پرداخته و مانند دیگر تجار هر روز به حساب و کتاب خود می رسید<sup>۲</sup> ولی این روش مانع و منافی با انجام وظیفه واجب او و حق عقیده حقه را ادا کردن نمی شد، زیرا همین شخص وقتی منصور حلاج بدروغ ادعای سفارت از طرف امام مهدی (ع) می نماید، دستور می دهد که پاهای او را گرفته و کشان کشان از محل تجارت و کسبش او را بیرون کنند.<sup>۳</sup>

۴ - در هرکجا که نیازمند به تقیه می شدند، بخاطر آرام شدن دلهایی که بر علیه آنها بود و دور داشتن نظر از آنها، و بخاطر اینکه فرصتی بهتر و مناسب تر و موقعیتی بزرگتر برای فعالیت به دست آورند، چون همیشه با کمال شدت آنها تحت نظر و تحت تعقیب بودند، راه تقیه را برمی گزیدند.

از باب نمونه (ابوالقاسم حسین بن روح علیه الرحمه) در مجلس عامّه غیر طرفدار ائمه علیهم السلام شرکت می کرد، تصادفاً روزی در یکی از این مجالس بین دو نفر مناظره ای بود، یکی از آنها مدعی بود که افضل مردم بعد از رسول الله (ص) ابی بکر است، و سپس عمر و بعد علی، دیگری می گفت علی از عمر افضل بود، سخن آنها بالا گرفت (حسین بن روح) علیه الرحمه فرمود (آنچه صحابه بر آن اجتماع دارند این است

۱- بحار ج ۱۳ ص ۷۹

۲- الغیبه از شیخ طوسی ص ۲۴۸

۳- = = = =

که صدیق مقدم است و بعد فاروق و بعد عثمان ذوالنورین و سپس وصی (اصحاب حدیث هم همین می گویند و بنظر ما هم صحیح است، اهل مجلس از این سخن در شگفت ماندند و عامه که در مجلس بودند نزدیک بود که او را روی سر خود جا دهند به او دعا کردند و به آنها تیکه وی را جزو رافضین (شیعه) می دانستند، بد گفتند!!<sup>۱</sup> این سخن کسی است که خود رهبر رافضیان (شیعیان) و سفیر امام آنها است!! (حسین بن روح) در اینجا چیزی گفت که به مراتب تعجب آورتر و تازه تر از سخن آن دو نفر بود، زیرا آنها بر تقدیم ابی بکر بر همه و تاخیر عثمان از همه متفق بودند، تنها اختلاف آنها در افضلیت علی و عمر بر یکدیگر بود، ولی ابوالقاسم گفت که علی در افضلیت رتبه چهارم و متاخر از همه آنها است . . . و مشابه این داستان از حوادث دیگری که شاید، در فصل آینده متعرض بشویم.

بهر صورت، آنچه مسلم و متیقن است این است که این روش که سفرا پیش گرفته بودند، پیروی و اطاعت از خط مشی عمومی امام مهدی (ع) بود که برحسب مصالحی که در آن زمان می دید و یا جو زندگی ارکان ملی طرفداران خود در برابر دولت و دیگران در نظر گرفته و انتخاب فرموده بود، و هر سفیری همین خط مشی را به میزان موقعیت و شکل حوادث در زمان خود، پیاده می کرد.

و اما آنچه از درجه ایمان و اخلاص آنها که باعث اهلیت آنها برای سفارت خاصه گردید و دیگر از خواص به چنین مقامی نرسیدند، می دانیم این است که آنها آماده بالاترین فداکاریها بودند، بشرطی که فرمان قیام بامری از امام (ع) دریافت می کردند و یا اینکه مصالح اسلامی ایجاب می نمود، چگونه می توان تصور کرد که آنها چنین نبودند درحالیکه شنیدیم که یکی از بزرگان شیعه درباره (حسین بن روح) شهادت داد که اگر حجت و امام در زیر دامن او باشد و بدنش را با مقراض قطعه قطعه کنند هرگز دامن از روی امام برنخواهد داشت (یعنی حاضر نیست که راز را فاش کند). ولی هرچه موقعیت باریکتر و فعالیتها در مسیر رهبری ارکان ملی دامن دار تر و مهم تر و تطبیق مصالح در اجتماع شیعیان بزرگتر می شد، احتیاج به انصراف دولت و طرفدارانش از این نوع فعالیتها ضروری تر و زیادتر می گشت، و سفرا مانند ائمه علیهم السلام توانستند با انتخاب روش و مسلک تقیه و یا روش منفی در رهبری و هدایت و محافظت ارکان ملی، بیش از آنچه امکان داشت از راه تلاشهای مذبوحانه و مخالفتها و تمرد های بسی ارزش،

برای مصالح عامه موفقیت ، کسب کرد ، موفقیت‌هایی به دست آوردند .

### بخش چهارم سیاست عمومی و دولت

مقصود ما از دولت ، هیئت حاکمه است ، اعم از خلیفه و وزرا و قضات و افسران و منشیان . . . به اضافه تمام کسانی که از افراد مسلمان معتقدا و یا مصلحتا به نحوی از انحاء در مسیر اهداف دولت گام زده ، و با کمک دولت خط مشی و سیاست خاصی ترسیم کرده بودند که این خط مشی به ترتیب نسلها و در طول سالیان دراز باقی بود .

و این خط مشی تاریخی طولانی ، بی شک با روشن ترین گونه تجلی کرده‌ودر این دوره عینا همان وضع داشت ، که ما بدان اشاره کردیم و گفتیم که ضعف سیاست عمومی خلافت به هیچ وجه از فشار بردوش طرفداران خط ائمه علیهم السلام نمی گاست ، زیرا گفتیم که سیاست عمومی دولت تنها در دست خلیفه نبود ، بلکه در دست مجموع هیئت حاکمه بود . جز اینکه چیزیکه از تاریخ اسلامی عمومی استفاده می شود و بعضی از قرائن تاریخی هم آنرا تایید می نماید ، این است که دستگاه خلافت در این دوره ذاتا تا اندازه ای مماشات کرده و از توده مسلمانانیکه خط مشی ائمه علیهم السلام را تعقیب می کردند چشم پوشیده بود .

( معتضد ) که یکی از نیرومندترین و خشن ترین و با سیطره ترین خلفای این دوره است از اوائل این دوره یعنی نه سال بعد از شهادت امام عسکری (ع) آن وقتی که هنوز جراحات رو به بهبودی نگذاشته و عواطف و احساسات آرام نشده بود ، خلافت را به دست گرفت ، دوره خلافت وی از پیچیده ترین دوره های غیبت صغری است . ولسی همین ( معتضد ) معذالک همانطور که در فصل اول از همین بخش شنیدیم ، در برابر علویین و بدنبال آن در برابر سائر خط مشی هائی که توده طرفدار امام (ع) پیش گرفته بودند ، سختگیری نمی کرد . وی کسی است که نوشته جات را بر علیه و طعن بنی امیسه گسترش می دهد تا جائیکه بعضی از قضات به وی گفت آنچه را که گفت . . . و همچنین درباره اموالی که از طرف محمد بن زید علوی از طبرستان رسیده بود که بین آل ابیطالب محرمانه تقسیم شود ، با اینکه متوجه شد مسامحه کرد و به حامل دستور داد که علنا بین آنها تقسیم کند .

دلیل دیگر براین روش و سیاست اینکه ( معتضد ) و خلفای بعد از او در این دوره و اطرافیان آنها از افسران همگی با دشمن مشترک خود و خط مشی ائمه علیهم السلام . .

یعنی قرامطه که تا اندازه ای عقاید آنها را دانستیم که هرکس در موضوع امامت مخالف آنها بود، هر مذهبی که داشت تصمیم کشتن او را می گرفتند، و در جنگ و ستیز بودند. آنها در این دوره مهمترین عامل بیچارگی دولت و قساوتمندترین زیانکاران و خرابکاران برای اجتماع به شمار می آمدند، و همچنین خوارج که زمانشان طولانی تر و تاریخشان عمیق تر و تأثیر آنها از دیرزمان رسوخ داشت و تاحد زیادی، همدوش قرامطه باعث ناراحتی دولت شده بودند. جز اینکه دولت در موقع جنگ با این دشمنان هیچگاه احساس نمی کرد که اینها دشمن مشترک هستند، به این معنی که گفتیم، و به آنها هم به این عنوان که اینطور باشند اهمیتی نمی داد، بلکه شاید سیاست عمومی دولت متمرکز شده بود در اطراف اینکه دشمن دولت، قرامطه و خوارج هستند از یکسو، طرفداران خط ائمه علیهم السلام از سوی دیگر، نهایت چیزی که دولت از فرق بین این دو دشمن درک می کرد، این بود که قرامطه و خوارج دائما کینه توزی کرده و خون مسلمین را مباح می دانند، در حالیکه در طرفداران خط مشی ائمه علیهم السلام رویه خاص و حکمت و تقیه وجود دارد بطوریکه هر آن در شهرهای مختلف اسلامی خطر نهضت و قیام آنها وجود داشت.

به علاوه دولت بخوبی می داند که خط مشی ائمه علیهم السلام به دلتهای مسلمین و به واقع قوانین اسلام نزدیکتر است، چنانکه از تصریح (قاضی یوسف بن یعقوب) گذشته بخوبی این مطلب برمی آید و قرائن تاریخی زیادی هم بر این موضوع دلالت دارد که در خلال بحثهای گذشته شنیدیم. در حالیکه قرامطه و خوارج از روح اسلامی و از جلب رضایت جمهوری مسلمانان از نظر طرز تفکر و اندیشه، بسیار فاصله دارند.

ولی دولت بهر صورت احساس می کند که باید بر ضد اعمالی قیام کند که احیانا با خط ائمه علیهم السلام مشترک است، مانند از کار برکنار کردن جعفر بن علی، از کار چنانکه گذشت و کشته شدن (ابن ابی عزاقر) به وسیله (الراضی بالله) در سال ۳۲۲<sup>۱</sup> و کشته شدن حسین بن منصور حلاج بدست (مقتدر) در سال ۳۵۹<sup>۲</sup> این دو نفر هر دو به دروغ ادعای سفارت از طرف حضرت مهدی علیه السلام کرده بودند، و ابن ابی عزاقر موضع مهم و سرسختانه ای در دشمنی با مهدی (ع) داشت.

۱- کامل ج ۶ ص ۲۴۱

۲- کامل ج ۶ ص ۱۶۷

این بود سیاست عمومی دولت، چنانکه قرائن تاریخی آنرا ترسیم نموده است، ولی لازم است که ما در این باب چند امر را فراموش نکنیم و در بینش خود دخالت دهیم شاید ملاک بینش و سنجش ما هم تغییر کند.

۱- امر اول. روایات ما تصریح دارند بر اینکه اوضاع در زمان ( معتضد ) بسیار سخت بود و از شمشیرها خون می بارید چنانکه گفته شده است<sup>۱</sup> و سالهای این دوره عموماً ( مملو از ظلم و جور و خونریزی بود همانطور که ( رونلدسن ) مستشرق معروف بدان تصریح دارد.<sup>۲</sup>

۲- امر دوم. جوی که توده<sup>۳</sup> امامیون بطور عموم و خواص آنها خصوصاً و سفراء بطور اخص در آن زندگی می کردند بسیار تیره و تار بود بطوریکه امر سفارت بین خواص هم یک امر سری بود، و هرکس چیزی برای ابی جعفر (سفير دوم) حمل می کرد نه خبری از وی به دست می آورد و نه حالی، فقط به او گفته می شد برو فلان جا و یا فلان جا و آنچه همراه داری تحویل بده، او هم چنین می کرد بدون اینکه چیزی را احساس کند و رسیدی هم به او داده نمی شد تا از این راه روزنه و سوژه ای به دست دولت نیفتد<sup>۴</sup>

قبلاً میزان خفاء و پوششی که سفیر اول ( عثمان بن سعید ) داشت به طوری که اموال را در مشک روغن قرار داده و به امام می رساند، و همچنین میزان تقیه سفیر سوم ( حسین بن روح ) را در زمان حیات آن بزرگوار، شنیدیم. تفصیل این روش در بحث آینده خواهد آمد ولی آنچه اکنون باید بدان دست یافت این است که این روش ناچار جهتی داشته است زیرا این سفر اگر کوچکترین نسیمی از آزادی یا چشم پوشی از دولت احساس می کردند هیچگاه کار سری بدینجا ها نمی کشید و وضع پوشش و تقیه آنها به این صورت عمیق در نمی آمد پس صرف همین روش از آنها حاکی است از اینکه آنان فشار و کنترل و تبعید، و شکنجه های طاقت فرسایی برای خود از دولت احساس می کردند.

۳- امر سوم. شکنجه های وسیعی که برای بزرگان فرقه امامیه بوده است، که در این وادی بیکران آنچه ابوالفرج در مقاتل<sup>۴</sup> ضبط کرده از کشته های علویین به دست دولت که در بین آنها بزرگان و فقهای بوده اند، ما را کافی است، گرچه ما قبلاً گفتیم

۱- الغیبه شیخ طوسی ص ۱۷۹ و بحار ج ۱۳ ص ۸۴

۲- عقیده الشیعه ص ۲۵۷

۳- بحار ج ۱۳ ص ۸۲

۴- مقاتل ص ۴۸۷ و بعد ج ۳



که نهضت‌های تحت عنوان ( رضا آل محمد ص ) در این دوره کم بوده است ولی کشتگان زیر شکنجه های دولت از اندازه و شمار بیرون است .

۴- امر چهارم . تعقیب‌های جانکاه و حيله و کوشش‌های دولت برای بدست آوردن امام مهدی (ع) دولت را به زحمت انداخته بود ، دولت گرچه در ظاهر معترف به وجود امام مهدی (ع) نبود ، ولی برای دولت و مخصوصا شخص خلیفه و بعضی از خواص دولت روشن بود که نمونه کامل حق و عدل اسلامی مطلق که ریشه منحرف حکومت او را از بیخ و بن خواهد کند همان مهدی (ع) خواهد بود .

از اینرو دولت هرچند وقت یکبار به خانه حضرت حمله کرده و تفتیش می کرد و هیچگاه هم به مقصود خود نمی رسید . در تاریخ ویژه ما سه بار حمله به خانه آن حضرت ذکر شده که در بحث آینده به توفیق الهی متذکر خواهیم شد . علاوه بر اینکه دائما گوش به زنگ بود که سخنی و یا عملی که اشاره ای به آنحضرت باشد از دور و نزدیک به دست آورد .

پس وقتی که سیاست دولت در برابر امام پیشوا چنین باشد ، پیداست که سیاست او در برابر ارکان ملی و توده طرفداران آنجناب چگونه است ؟ و چقدر بزرگان شیعه احساس تبعید و شکنجه می کردند و آنها دائما از ترس حکومت ، متوجه و مراقب کار غیبت قائد و رهبر خود بودند .

این امور ، علیرغم آرامش و تسامح ظاهری که تاریخ عمومی در این دوره از دولت ها منعکس کرده است ، نمایشگر جو تیره و تاری است که توده طرفداران امام علیه السلام در آن زندگی می نمودند .

و می توان گفت که دولت علنا آنها را شکنجه نمی داد و به زندان نمی افکند و از دم شمشیر نمی گذرانند ، زیرا آنان در تدبیر کار و پنهان داشتن فعالیت‌های خود خیلی روشن تر و بیدارتر از این بودند ، بطوریکه دولت نمی توانست از آنها سوژه ای به دست بیاورد که برای دستگاه دولت خطرناک به شمار آید و یا از دور و نزدیک چیزی به دست بیاورد که حاکی از وجود مهدی (ع) باشد .

دولت وقتی که سوژه ای به دست نمی آورد ، طبعا آسوده خاطر می گشت ، از این رو دولت ها توانسته اند در خلال غیبت صغری بخاطر کوشش‌های سفرا و خواص شیعه در پوشش و محرمانه انجام دادن کارهای خود ، آرامش نسبی خود را به دست بیاورند .

بعد از این دور کوتاهی که به سیاست عمومی حاکم در اجتماعات این دوره زدیم

ناگزیر باید مفصلا وارد تاریخ غیبت صغری شویم ، ابتداء از زندگانی شخصی و وکالت و نحوه فعالیت‌های وکلای چهارگانه و مانند اینها سخن خواهیم گفت و سپس از وکالت‌های دروغین عده‌ای که در این دوره ادعای وکالت کردند با چشم اندازی به نحوه دفع و مبارزه با آنها از طرف امام مهدی (ع) از یکسو و از طرف دولت از سوی دیگر ، سخن خواهد رفت ، و بعدا وارد گفتگو در شخص امام مهدی (ع) خواهیم شد تا زندگی و فعالیت‌ها و نقش آنحضرت در خلال این دوره بهتر درک کنیم ، اینها مطالبی است که در خلال فصلهای آینده روی آنها تکیه خواهد شد .

x x x

فصل سوم:

سفرای چهارگانه ولی عصر امام مهدی «ع»  
بیوگرافی سفیر اول  
(عثمان بن سعید)

## فصل سوم

### سفرای چهارگانه، زندگی و فعالیت‌های آنان

قبلا دانستیم که سفرای اربعه که در دوران غیبت صغری وکالت خاصه امام مهدی (ع) را عهده دار بودند، همه آنها از عثمان بن سعید عمری، و فرزندش محمد بن عثمان عمری، و حسین بن روح نوبختی و علی بن محمد سمری وجودشان یکی از امتیازات و افتخارات مهم این دوره به شمار می رود، و با پایان پذیرفتن آنها دوران غیبت صغری هم پایان می پذیرد.

ضبط سفرای به این شکل و ترتیبی که ذکر شد برای کسانی که معتقد به غیبت امام مهدی (ع) هستند از ضروریات مذهب بشمار می رود، و از واضحات تاریخ ویژه ما است و احتیاجی برای به زحمت افتادن برای اثبات وجود آنها نیست.

تنها مهم، اولاً سخن گفتن در زندگی شخصی و شرح حال و ذکر روایاتی است که در فضائل هر یک از اینها رسیده است و سپس بحث و تحقیق در روش تبلیغی و نحوه نفوذ پیوند آنها با مردم است، از اینرو این فصل به دو بخش کلی تقسیم می شود:

### بخش اول

#### در تراجم و شرح حال سفرای چهارگانه

بیوگرافی و زندگانی سفرای چهارگانه (خاصه) و سفرای (عامه) در چهار چوب آنچه از تاریخ ویژه خودمان به دست می آید خواهد بود.

سفیر اول، شیخ موثق (عثمان بن سعید عمری) معروف و مکنی به ابوعمر و اسدی است، به وی (عمری) گفته شده است به خاطر منسوب بودن به جدش، عده ای از شیعه می گویند که امام عسکری (ع) فرموده است هیچگاه بین عثمان و ابوعمر در یک فرد جمع

نمی‌شود، از اینرو دستور داد کنیه او را از ابو عمرو به ( عمری ) به فتح عین و سکون میم تبدیل شود، از اینرو گفته شد ( عمری )<sup>۱</sup> ( عسکری ) هم به او گفته می‌شود چون وی اهل عسکر یعنی سامرا است.

( سمان ) هم به وی گفته می‌شود، زیرا برای مصالحی تجارت روغن می‌کرد تا پوششی روی کار اصلیش یعنی سفارت باشد و هر وقت شیعه می‌خواستند چیزی را برای امام عسکری بفرستند به ابی‌عمر می‌دادند و او آن مال را در مشک روغن می‌گذاشت و برای آنحضرت می‌برد و این نوع تقیه می‌کرد.

وی دو فرزند داشت یکی بنام [ محمد ] که همان سفیر دوم امام مهدی ( ع ) باشد و دیگری بنام [ احمد ]<sup>۲</sup>

در مآخذ تاریخی سال ولادت و وفات وی ضبط نشده است، فقط نام او را در اولین جائی که باید برده شود ذکر شده است مانند وکالت خاصه امام هادی ( ع )<sup>۳</sup> و آنحضرت وی را توثیق و مدح کرده است مثل اینکه فرموده است *هذا ابو عمر الثقه الامین ما قال لكم فعنی یقولہ ، و ما اداہ الیکم فعنی یودیہ*،<sup>۴</sup> یعنی این ابو عمر مورد وثوق و امین است، آنچه وی به شما بگوید از طرف من گفته و آنچه به شما ادا نماید ( از اموال و اجراء دستورات ) از طرف من ادا کرده است.

این عبارت فی حد نفسه نحوه فعالیت‌های ابو عمرو را می‌رساند که چگونه اموال و اقوال از امام هادی ( ع ) به مردم و از مردم به آنحضرت می‌رسانده است، پس او وعده دیگر دایره وساطت و رابطه بین آنحضرت و ارکان طرفدار آنجناب را در آن دوره ای که دانستیم که امام هادی بخاطر آمادگی دوستان و موالیش برای غیبت نوه عزیزش امام مهدی آغاز کرده است تشکیل می‌دهند و وقتی که امام هادی ( ع ) در سال ۲۵۴ خـدای خود را ملاقات می‌نماید و از دنیا می‌رود، ابو عمرو وکیل خاص امام عسکری ( ع ) گشته و فعالیت‌های چشمگیر و برازندگی‌های ویژه ای در عمل از خود نشان می‌دهد، قبلاً شنیدیم که چگونه اموال را در مشک روغنی قرار داده و از این راه همان خط مشیی که امام برای او ترسیم فرموده است می‌پیماید، و در بین مردم مانند یک تاجر روغن فروش معمولی جلوه

۱- الغیبه شیخ طوسی ص ۲۱۴

۲- = = = ص ۲۱۴

۳- = = = ص ۲۱۵

۴- = = = ص ۲۱۵

گری مینماید تا از این راه سرپوشی بروی حال و مسلک و مرام خود بگذارد .  
 امام عسگری (ع) بمناسبتهای زیادی و در برابر مردمی زیاد ، فراوان لب به مدح و ثنای وی گشوده است . منجمله اینکه فرموده است : *هذا ابو عمرو الثقه الامین ، ثقه الماضي و ثقتی فی المصیا و الممات ، فما قاله لكم فعنی یقولہ ، و ما ادى اليکم فعنی یؤدی*<sup>۱</sup> یعنی . این ابو عمر ثقه و امین است ، مورد وثوق گذشته ( یعنی امام هادی ) و وثوق در حیات و پس از حیات من است ، پس آنچه به شما بگوید از من گفته و آنچه به شما بدهد از طرف من داده است .

و در برابر هیئتی از یمنی ها فرمود

*امض یا عثمان فانک الوکیل والثقه المأمون علی مال الله*<sup>۲</sup> یعنی . ای عثمان !

بروزیرا تو وکیل و مورد وثوق و امین بر اموال خدائی .

تا جائیکه حال و بزرگی مقام او در بین توده دستان شهرت پیدا کرد .  
 ( ابوالعباس حمیری ) می گوید ما زیاد سخن امام عسگری (ع) را درباره ابی عمر گفتگسو می کردیم و جلالت او را توصیف می نمودیم .<sup>۳</sup>

هیئت یمنی ها وقتی که مدح امام عسگری (ع) را در باره او می شنوند ، می گویند  
 ( ای سرور ما ، می دانیم عثمان از پیروان و شیعیان خوب شما است ولی شما مقام وی را در خدمتگزاری به شما و اینکه وی وکیل و امین بر مال الله است ، بر معلومات ما افزودید ،<sup>۴</sup>  
 از اینرو شیعه همیشه معتقد به عدالت و وثاقت و جلالت شان وی بوده است .<sup>۵</sup>

وقتی که فرزند امام عسگری (ع) یعنی امام مهدی (ع) متولد شد ، حضرت فرستاد بدنبال همین ( عثمان بن سعید و به وی دستور می دهد که ده هزار رطل نان و ده هزار رطل گوشت بخرد و بین بنی هاشم تقسیم کند و چند گوسفند هم بگیرد و برای آنحضرت یعنی امام مهدی (ع) عقیقه نماید .<sup>۶</sup>

۱- الغیبه شیخ طوسی ص ۲۱۵

۲- = = = ص ۲۱۶

۳- = = = ص ۲۱۵

۴- = = = ص ۲۱۶

۵- = = = ص ۲۱۶

۶- هر ده هزار رطل تقریباً یکهزار من تبریز است ( مترجم ) نقل از منتهی الامال

۷- اکمال الدین صدوق خطی

امام عسکری (ع) در مجلسی که چهل نفر از خواص شیعه در آن جمع بودند ، فرزند خود امام مهدی (ع) را به آنها عرضه داشته و تصریح به امامت و غیبت آن حضرت می نماید و همچنین به وکالت عثمان بن سعید از طرف فرزندش مهدی (ع) تصریح کرده و می فرماید [ فاقبلوا من عثمان ما یقولہ ، وانتهوا الی امرہ او اقبلوا قولہ فهو خلیفہ امامکم والامر الیه ] یعنی آنچه عثمان می گوید بپذیرید و به فرمان وی گردن نهید یا سخنش قبول کنید ، زیرا وی جانشین امام شما است و فرمان با او است ( یعنی وسیله او فرمانها صادر می شود )<sup>۱</sup>

و وقتی که امام عسکری (ع) در سال ۲۶۰ خدای خود را ملاقات می نماید (عثمان بن سعید) در مراسم غسل آنحضرت حاضر می شود و متصدی تمام مراسم کفن و دفن و حنوط آنحضرت می گردد<sup>۲</sup> شیخ طوسی انگیزه این کار را چنین می فرماید که وی در ظاهر مأمور بدین کارها بوده است زیرا گاهی حقایق را باید در زیر پوشش ظواهر اشیاء مستور و پوشیده داشت) . با این جمله شیخ اشاره به مخفی بودن حضرت مهدی و عدم امکان آنجناب به غسل و کفن و دفن پدر گرامش می نماید ، ولی ما بهر صورت گفتیم که چگونه آنجناب بر پدر گرام خود نماز می خواند و عموی خود جعفر را جلو جمعیت حضار که یکی از آنها هم عثمان بن سعید است ، دور می نماید از اینرو می توان گفت که امام مهدی (ع) پدر خود را قبل از آنی که رسماً جنازه آنحضرت را حرکت دهند و در برابر توده مردم بیاورند ، مخفیانه در خانه غسل داده است ، و ظاهر عبارت شیخ حاکی است که آنحضرت قبلاً با حضور ( عثمان بن سعید ) پدر گرام خود را غسل داده است و سپس عثمان بقیه شئون کفن و دفن و حنوط را شخصاً ( عثمان بن سعید ) عهده دار گشته است ، واللہ العالم بحقائق الامور .

بهر صورت ، وی از همان آغاز ، سفارت امام مهدی (ع) را چنانکه امام عسکری فرموده بود و شنیدیم و خود امام مهدی (ع) هم در برابر هیئت اعزامی قمی ها فرمود ، متصدی گشت و از آن روز بامر مهم رابطه بین امام و توده طرفداران آنحضرت و تبلیغ توجیہات و تعالیم و انواع تدبیرها و اداره آنحضرت شیعیان خود را به مردم و رساندن سئوالات و مشکلات و اموال آنها به آنجناب و اجرای فرامین امام در بین آنها ، قیام نمود .

۱- الغیبه شیخ طوسی ص ۲۱۷

۲- الغیبه شیخ طوسی ص ۲۱۶

همینطور در این پست حساس باقی بود و با بهترین وجه انجام وظیفه کرد تا وقتی که مرگ اورسید و فرزندش ( محمد بن عثمان ) به امر غسل و تجهیزات وی پرداخت<sup>۱</sup> و چنانکه [ ابونصر هبت الله بن محمد ] می گوید در سمت مغرب بغداد در خیابان میدان، در اولین محلی که معروف به ( درب جبله ) است در ( مسجد الدرب ) سمت راست ورودی مسجد، دفن شد و قبر او اکنون در قبله مسجد واقع است.

شیخ طوسی می گوید من قبر شریف آنجناب را در همانجا که ( ابونصر ) ذکر می کند دیدم و دیواری جلو آن کشیده شده است که محراب مسجد به آن دیوار است و کنار آن دربی است که وارد محل قبر می شود در یک اطاق تنگ و تاریکی، ما وارد آن اطاق می شدیم و زیارت می کردیم قبر آنجناب را. و از سال ورود من به بغداد که سال ۴۱۸ بود، تا امروز که چهارصدوسی و اندی است بهمین نحو باقی است.

سپس ( ابومنصور محمد بن فرج ) این دیوار را خراب کرد و قبر را بیرون قرارداد و ضریحی روی آن گذاشت و سقفی روی آن بنا کرد که هرکس بخواهد وارد می شود و زیارت می کند.

شیخ می گوید. همسایگان محله به زیارت قبر شریف وی رفته و تبرک می جویند و عده ای می گویند که این قبر پسر دایه امام حسین (ع) است و حقیقت را نمی دانند و تا امروز هم یعنی سال ۴۴۷ برای عده ای همینطور مجهول است.<sup>۲</sup> ولی امروز قبر شریف آنجناب با تمام شکوه در بغداد معروف و مردم به زیارت وی مشرف می شوند و خیر و برکت می طلبند.

می توان از مجهول بودن قبر وی در زمان شیخ طوسی به میزان پیچیدگی و پوششی که سفارت مهدویه را فراگرفته بود در زمان حیات و بعد از وفات آنها پی برد تا جائیکه پس از ۲۰۰ سال که از مرگ آنها می گذرد هنوز قبرشان مجهول بوده است. هنوز مرگ وی نرسیده بود که اصحاب و ارکان شیعه را به آنکس که از طرف مهدی (ع) مامور بود یعنی به فرزندش ( محمد بن عثمان ) راهنمایی و ابلاغ فرمود و تمام کارها را به وی واگذار کرد.<sup>۲</sup>

مرگ وی در دل‌های آنان که پی به مقام و فضل وی برده و آنها که منزلت او را

۱- الغیبه ص ۲۲۱

۲- الغیبه ص ۲۱۸

۳- الغیبه ص ۲۲۱



می دانستند به ویژه امام مهدی (ع) ، غم و اندوه فراوانی به بار آورد ، از اینرو می بینیم که امام مهدی (ع) نامه ای به فرزندش سفیر دوم خود نوشته و او را در مرگ پدرش تسلیت گفته است و فرموده است .

[ انا لله وانا اليه راجعون ، تسليما لامره ورضاء بقضائه . عاش ابوك سعيدا و مات حميدا ، فرحمه الله والحقه باوليائه و مواليه عليهم السلام فلم يزل مجتهدا في امرهم ، ساعيا فيما يقربه الى الله عزوجل و اليهم ، نصرالله وجهه و اقال عشرته ] یعنی . ما همه از خدائیم و بازگشت همگی بسوی اوست ، تسلیم فرمان او و راضی به احکام و قضای اوئیم . پدرت سعادت‌مندانه زندگی کرد و ستوده از دنیا رفت ، پس خدا وی را رحمت کرده و با اولیاء و دوستانش که بر آنها سلام باد ، محشورش گرداند ، او همیشه در اجراء اوامر آنها کوشا و در آنچه که وی را به خدا و به آنها نزدیک می ساخت سعی فراوان داشت ، خدا رویش را سفید و از لغزشهایش صرفنظر فرماید .

در قسمت دیگری از نامه تسلیت خود چنین می فرماید [ اجزل الله لك الثواب و احسن لك العزاء ، و رزيت و رزينا و اوحشك فراقه و اوحشنا ، فسره الله في منقلبه ، كان من كمال سعاده ان رزقه الله تعالى ولدا مثلك يخلفه من بعده ، و يقوم مقامه بامره ، و يترحم عليه ، و اقول الحمد لله ، فان الانفس طيبه بمكانك و ما جعله الله تعالى فيك و عندك ، اعانك الله و قواك و عضدك و وفاقك ، و كان لك وليا و حافظا و راعيا و كافيا <sup>۱</sup> یعنی خداوند بتو پاداشی خوب بدهد و این مصیبت را برای تو نیک گرداند ، هم تو و هم ما به مصیبت بزرگی دچار شدیم ، فراق و جدائی او هم تو و هم ما را به وحشت انداخت ، پس خدا او را در آرامگاهش خشنود گرداند ، از کمال سعادت وی این است که خداوند به وی فرزندی مانند تو عنایت کرد ، که جانشین وی بوده و کارهای او را انجام می دهی ، و بر او ترحم می نمائی ، من می گویم خدایا شکر ، که دلها به تو و آنچه خدای تعالی در وجود تو و پیش تو قرار داده است ، خوشند ، خدا تو را کمک کند و نیرو بخشد و بازوگیری باشد و موفقیت بدارد ، خدا ولی و حافظ و نگهبان و کافی تو باشد .

در این دو عبارت معانی بسیار بلند اسلامی در روش ترحم بر مومن و دعا برای او و ثنای او گنجانده شده است که براستی برای افرادی که گوش شنوایی داشته باشند ، بینش زیادی می بخشد و وسیله عبرت است .

بیوگرافی سفیر دوم

(محمد بن عثمان)

بیوگرافی سفیر دهم ولی عصر امام مهدی [ع]

وی شیخ بزرگوار محمد بن عثمان بن سعید عمری است، بعد از پدر گرام خود به فرمان امام عسکری (ع) که به هیئت یمنی ها فرمودند [واشهدوا علی ان عثمان بن سعید وکیل و ان ابنه محمد وکیل ابنی مهدیکم]<sup>۱</sup> یعنی شاهد باشید که (عثمان بن سعید) وکیل من است و فرزندش محمد وکیل فرزندم مهدی شما است. و به فرمان پدرش به دستور امام مهدی (ع) است سمت سفارت را به عهده گرفت<sup>۲</sup> بزرگان بر عدالت و وثوق و امانت وی متفق بودند بطوریکه حتی دو نفر از امامیه در این باب اختلاف ندارند چگونه چنین نباشد در حالیکه امام عسکری (ع) درباره خود او و پدرش به بعضی از اصحاب خود می فرماید *العمری وابنه ثقتان فما ادیا فعنی یودیان، و ما قال لک، فعنی یقولان، فاسمع لهما و اطعهما، فانهما الثقتان المأمونان*<sup>۳</sup> یعنی عمری و فرزندش هر دو مورد وثوقند پس آنچه ادا کنند و انجام دهند از طرف من کرده اند، و آنچه به تو بگویند، از من گفته اند، سخن آنها را بشنو و اطاعت کن، زیرا آن دو ثقه و امینند.

و سخنان امام مهدی (ع) درباره وی فراوان است چنانکه شنیدیم چگونه وی را در اوائلی که به این سمت مهم رسیده است در مرگ پدرش تسلیت گفته و او را می ستاید و به او روح و جان می دهد، درباره اش می فرماید. وی دائما در زمان پدرش مورد وثوق ما بود، خدا از پدرش راضی بود. و او هم از خدا راضی، خدا روسفیدش گرداند مقام وی در پیشگاه ما بجای پدر و جایگزین اوست، این فرزند طبق فرمان ما فرمان می دهد و بفرمان ما عمل می نماید و غیر ذلک از انواع احترامات و تجلیلها که از وی می نماید.<sup>۴</sup>

در دوران حیاتش، توقیعات فراوانی، در امور مهمه ای، بهمان خطی که در

۱- الغیبه ص ۲۱۶ به بعد

۲- الغیبه ص ۲۱۸ و ۲۲۱

۳- الغیبه ص ۲۱۹

۴- الغیبه ص ۲۲۳

زمان پدر گرامیش صادر می‌شد، از ناحیه مقدسه امام مهدی (ع) بدست وی بیرون می‌آمد شیعیان در اینگونه امور شخصی را جز وی نمی‌شناختند و به غیر از او مراجعه نمی‌نمودند. دلائل فراوان و معجزات امام که به دست وی ظاهر می‌شد و همچنین اموری را که از طرف حضرت به شیعیان خبر می‌داد، باعث روشن بینی بیشتر شیعیان می‌گردید.<sup>۱</sup> حدود پنجاه سال با کمال قدرت، مسئولیت سفارت را عهده دار بود، تا اینکه در جمادی الاول سال ۳۰۵<sup>۲</sup> و یا ۳۰۴<sup>۳</sup> به لقاء پروردگار خود شتافت، یعنی ۵۴ سال بعد از شهادت امام عسکری (ع).

و چون پدر گرامیش مدت چندسالی در مقام سفارت بوده است، از این رو بهتر آن است که گفته شود سفارت وی حدود چهل سال طول کشیده است نه حدود پنجاه سال چنانکه شیخ در (الغیبه) متذکر است.

و چون تاریخ وفات پدر گرامیش متأسفانه معلوم نیست، آغاز سفارت وی هم مجهول است، ولی همین اندازه مسلم است که قبل از سال ۲۶۷ در این پست و مقام بوده است، زیرا (ابن هلال کرخی) که خط مشیی مخالف وی داشته و یکی از منحرفین بوده است که در فصل آینده خواهیم شنید، در زمان سفارت وی مورد طعن و لعن قرار گرفته است در حالیکه (ابن هلال) در سال ۲۶۷ یعنی هفت سال بعد از شهادت امام عسکری (ع) وفات یافته است، بدین جهت می‌توان تقریباً چنین گفت که "عثمان بن سعید" پنج سال و فرزندش "محمد بن عثمان" چهل و پنج سال مقام سفارت را عهده‌دار بوده‌اند. با این حد تقریبی که برای مدت سفارت وی گفته شد، می‌توانیم بفهمیم که دوران سفارت او از همه سفر طولانی تر بوده است و همچنین برداشت وی از آموزش‌های علمی امام مهدی (ع) فراوان تر و درباره رهبری و تدبیر شئونی که به عهده اش بود، از همه سفرای دیگر نقشی مهم تر داشته است.

ابی جعفر عری (محمد بن عثمان) آنچه را که خود از امام عسکری و یا امام مهدی (ع) شنیده و آنچه پدرش از قول امام عسکری و یا از امام هادی (ع) برای وی نقل کرده است، در موضوعات فقهی، کتابهائی تصنیف کرده است که در بین آنها نوشته‌جاتی است بنام (کتب الاشربه) یعنی نوشته‌هائی در باره نوشیدنیها، به چشم می‌خورد.

۱- الغیبه ص ۲۱۹

۲- الغیبه ص ۳۲۳

۳- کامل ج ۶ ص ۱۵۹ اعلام الوری ج ۱ ص ۲۵۵

راوی این روایت که (ابونصر) نوهٔ دختری (ام کلثوم) دختر محمد بن عثمان است از قول (ام کلثوم) نقل می‌کند که این نوشته‌جات پدرم در موقع وصیت به "حسین بن روح" داد. بعد راوی می‌گوید که بگمانم (ام کلثوم گفت که بعد از حسین بن روح) این نوشته‌ها به "ابی الحسن سمری" رسید. (۱)

"محمد بن عثمان" با اشاره و راهنمایی امام مهدی (ع) وقت مرگ خود را می‌دانست از اینرو برای خود قبری حفر کرد و با چوب ساج پوشش نمود، راوی می‌گوید از وی پرسیدم چرا قبر را برای خود حفر کردی؟ گفت هرکسی اسباب و وسیله‌ای دارد، من مأمورم که کارهای خود را جمع و جور کنم دو ماه بعد هم از دنیا رفت!

وی همچنین یک تابلوی از چوب ساج برای خود فراهم کرده بود که نقاشان آیاتی از قرآن کریم و اسامی ائمه (ع) را در اطراف آن کنده بودند، راوی می‌گوید گفتم آقای من این ساج برای چیست؟ فرمود این برای قبر من است، که در قبر خود بگذارم، یا گفت به آن تکیه می‌کنم، و سپس فرمود من هر روز وارد این قبر می‌شوم و یک جزو از قرآن می‌خوانم و بیرون می‌آیم، سپس دست مرا گرفت و به من نشان داد و فرمود: هر وقت فلان روز از فلان ماه از فلان سال فرا رسید من به سوی خدا خواهم رفت و در این قبر دفن می‌شوم و این چوب ساج و تابلو هم بامن است. راوی می‌گوید از پیش وی بیرون آمدم و آنچه فرموده بود یادداشت کردم و دائما مراقب بودم، تا اینکه طولی نکشید که ابی جعفر مریض شد و در همان روز و ماه و سالیکه گفته بود از دنیا رفت.<sup>۲</sup>

ابی جعفر "محمد بن عثمان" طبق فرمان امام مهدی (ع) جانشین خود را (سفر سوم) "حسین بن روح" قرار داد که تفصیل آن خواهد آمد.

وقتی از دنیا رفت، کنار مادرش در خیابان (باب الکوفه) دروازه کوفه یعنی همانجا که منزل شخصی وی بود، که بقول راوی فعلا در وسط بیابان واقع شده است، دفن گردید.

اکنون آرامگاه مجلی دارد معروف به (خلانی) که زیارتگاه مردم است. قدس الله روحه الشریف.

۱- الغیبه ص ۲۲۱

۲- الغیبه ص ۲۲۲

بیوگرافی سفیر سوم

(ابوالقاسم حسین بن روح بن ابی بحر نوبختی)



بیوگرافی سفیر سوم ولی عصر امام مهدی [ ع ]

وی شیخ بزرگوار ( ابوالقاسم حسین بن روح بن ابی بحر نوبختی ) از قبیلۀ بنی نوبخت است . او هم مانند دیگر سفر سال ولادت و آغاز حیاتش ذکر نشده است . اولین تلالو و درخشندگیش از آنوقتی شروع شد که مانند وکیلی برگزیده در املاک " محمدبن عثمان " نظارت می کرد و اسرار وی را به رسای شیعه می رسانید و از یاران خصوصی وی بشمار می آمد تا جائیکه پیش آمدهای داخله زندگیش که بین او و کنیزان و زنانش پیش می آمد ، بخاطر انس و نزدیکی که با او " حسین بن روح " داشت ، به وی می گفت .

از این رو ، بخاطر خصوصیتی که با " محمدبن عثمان " داشت و شیعیان هم این خصوصیت را می دانستند در نظر آنان مقامی رفیع پیدا کرده و موثق و مورد اطمینان آنها بود و فضل و دین و سفارتی که بعدا به عهده خواهد گرفت ، کاملا در بین شیعیان روشن بود .

در زمان " محمدبن عثمان " زمینه برای وی آماده شد ، تا وقتی که به فرمان امام مهدی (ع) " محمدبن عثمان " سفارت را به وی سپرد ، از اینجهت در سفارت او تردیدی نشد و احدی شک نکرد .<sup>۱</sup>

یکی از دوستان ، اموالی به میزان چهارصد دینار پیش " محمدبن عثمان " برای امام مهدی (ع) آورد ، ابی جعفر به وی دستور داد که مال را تحویل " حسین بن روح " بده ! و وقتی که شخص مردد می شود ، وی تاکید می کند و به او می گوید که مال را به " حسین بن روح " بده و این دستور امام مهدی (ع) است ، این جریان دو یا سه سال قبل از مرگ " محمدبن عثمان " بود .<sup>۲</sup>

وقتی که حال " ابی جعفر " سخت شده بود ، عده ای از وجوه و بزرگان شیعه مانند

۱- الغیبه ص ۲۲۷

۲- الغیبه ص ۲۲۴ و ۲۲۵

" ابوعلی بن همام " و " ابو عبدالله بن محمد کاتب " و " ابو عبدالله الباقاطی " و " ابو سهل اسماعیل بن علی نوبختی " و " ابو عبدالله بن وجناء " و دیگران کنار وی بودند ، به او گفتند اگر کاری پیش آمد چه کسی بجای شماست ؟ در جواب فرمود ، ( این " ابوالقاسم حسین بن روح بن ابی بحر نوبختی " جانشین من و سفیر بین شما و بین صاحب الامر علیه السلام است ، و وکیل و مورد وثوق و امین است ، در کارهایتان به وی رجوع کنید ، و در مهمات به او تکیه و اعتماد نمائید ، من مامور بدین امر شدم و ابلاغ نمودم )<sup>۱</sup> از " احمد بن متیل " که از پیشتازان و بزرگان اصحاب " محمد بن عثمان " است روایت شده که وقتی مرگ " محمد بن عثمان " فرا رسید ، من در کنار سر او نشسته و با وی گفتگو می کردم و " حسین بن روح " هم کنار پای او نشسته بود ، آنگاه به من رو کرد و فرمود ( مامورم که به " حسین بن روح " وصیت کنم " ابن متیل " می گوید من از کنار سر بلند شده و دست " حسین بن روح " را گرفتم و بجای خود نشاندم و خود رفتم پائین پای او نشستم .<sup>۲</sup> و غیر اینها از مواردی که وکالت " حسین بن روح " را اعلان و تاکید کرده است .

انگیزه مهم این همه تاکید و سفارشات " محمد بن عثمان " درباره " حسین بن روح " این است که " حسین بن روح " مانند دو سفیر قبل از خود ، در زمان درخشان ائمه (ع) نبوده است که از توثیق ائمه (ع) برخوردار باشد ، از اینرو " ابی جعفر ) به منظور آماده ساختن اذهان برای انتقال سفارت به " حسین بن روح " نیازمند است که وی را در بین توده های مردمی طرفدار خط مشی ائمه (ع) را توثیق کرده ، و اوگذاری کارها به وی و دفع اموال امام (ع) به دو ، یا چند سال قبل از وفات خود به امر امام (ع) مسئله توثیق وی را تکرار کرده و روشن نماید .

علاوه " حسین بن روح " با آنهمه جلال و قدر و تقریبش به سفیر دوم ، جزو بهترین اصحاب وی به شمار نمی رفت ، زیرا " ابی جعفر " در بغداد حدود ده نفر داشت که گاهاریش را به آنها واگذار می کرد و " حسین بن روح " هم یکی از آنها بود ، ولی همه آنها از وی خصوصی تر بودند ، تا جائیکه اگر کاری نیاز پیدا می کرد به دست دیگران انجام می داد ، اما همینکه نزدیک وفات " ابی جعفر " می شود ، وی از طرف امام انتخاب

۱- الغیبه ص ۲۲۷

۲- الغیبه ص ۲۲۶

۳- الغیبه ص ۲۲۵



شده و وصیت به او می شود .

در واگذاری سفارت به وی دو مصلحت بود :

۱- رسیدن این منصب به شخص مخلصی که اگر امام در زیر دامنش مخفی باشد و او را با قیچی قطعه قطعه کنند که دامن را بالا زند نخواهد کرد ، چنانکه قبلا در حق وی شنیدیم ، و گفتیم که مقام سفارت بخاطر اهمیت و موقعیت خطرناکی که داشت ، چنین اشخاصی را لازم بود که به عهده بگیرند ، و سابقه باائمه یا عمیق بودن در فرهنگ اسلامی لازم نیست ، زیرا سفیر بطور مستقیم تعالیم و نامه ها را از امام می گیرد و در بین مردم گسترش می دهد ، از اینرو لزومی برای تعمق علمی شخص او به نظر نمی رسد .

۲- بستن راه شبهه به روی افرادی که ممکن بود بعدا بگویند که "ابی جعفر" سفارت را واگذار کرد به نزدیکترین افراد و یاران خود بخاطر خصوصیتی که با وی داشت ، ولی "حسین بن روح" نزدیکترین و خصوصی ترین افراد نسبت به "ابی جعفر" نبود ، تا این شبهه پیش بیاید ، بلکه افکار کاملا از وی دور بود و حتی احتمال واگذاری سفارت به وی در پیش روشنگران به امور اجتماع از یاران "ابی جعفر" بسیار ضعیف بود ، تا جائی که "ابی جعفر" مجبور می شود که به منظور رسوخ این اندیشه در اذهان مسئله را به گونه های مختلف از چند سال قبل از فوت خود تکرار نماید ، و افکار در اطراف اشخاصی دیگر مانند (جعفر بن احمد بن متیل) و یا پدرش که هم از نظر بینش علمی و هم از نظر تاریخی و هم به اعتبار خصوصیتی که با "ابی جعفر" داشت ، بطوری که نوشته اند که "ابی جعفر" در اواخر عمر غذائی نمی خورد مگر آنچه در منزل "جعفر بن احمد بن متیل" و یا پدرش پخته می شد ، دور میزد .

علیرغم تمام این خصوصیات ، سفارت به "حسین بن روح" واگذار شد و اصحاب هم همه تسلیم وی گشته و همچنانکه با "ابی جعفر" بودند ، کماکان به وی وفادار بودند<sup>۱</sup> و همیشه "جعفر بن احمد بن متیل" از جمله اصحاب "حسین بن روح" بود ، تا اینکه از دنیا رفت .

از اینرو ، هرکس "حسین بن روح" را طعن و طرد کند "ابی جعفر" و امام مهدی (ع) را طرد کرده است .<sup>۲</sup>

بهر صورت "حسین بن روح" با مرگ (ابی جعفر) در سال ۳۰۵ سفارت امام مهدی

۱- الغیبه ص ۲۲۶

۲- الغیبه ص ۲۲۶

(ع) رابعه‌ده گرفت تا اینکه در سال ۳۲۶ در ماه شعبان به رفیق بلند پایه خود پیوست ، پس مدت سفارت وی در حدود ۲۱ سال طول کشیده است ، و اگر بتوانیم آن دو سه سالی را که ( ابی جعفر ) در زمان حیاتش کارها را به وی واگذار می کرد ، اضافه کنیم و تصور کنیم که هر دو بزرگوار در یک زمان مشترکا متصدی سفارت بوده اند ، مدت سفارت وی ۲۳ سال و یا بیشتر بوده است .

اولین نامه ای که از امام مهدی علیه السلام دریافت کرد ، نامه ای مشتمل بر تمجید وی بود و همان خط تبلیغاتی که ( ابی جعفر ) نسبت به اشتهار و عظمت ( حسین بن روح ) در برابر هواداران ائمه علیهم السلام ترسیم کرده بود ، در آن نامه هم دنبال شده و عملا امام هم با ( ابی جعفر ) در این مبارزه تبلیغاتی همکاری فرموده بود . این نامه آخرین و مهمترین گامی بود که در راه سفارت وی پیموده شد تا بتواند امر مهم سفارت را با سهولت و آسانی آغاز نماید .<sup>۱</sup> این نامه در روز یکشنبه شش روز به آخر شوال ۳۰۵ یعنی حدود پنج ماه بعد از وفات ( ابی جعفر ) به دست وی رسید .

" ابوالقاسم " از همان وقت به مسئله مهم سفارت قیام کرد و با بهترین وجه شروع به کار نمود ، بنحو چشمگیری ملتزم به تقیه بود و اظهار اعتقاد به مذهب اهل سنت می کرد و از این راه مصالح فراوانی را حفظ می نمود ، و دل‌های فراوانی را به خود جلب می ساخت ، تا جائیکه ده نفر بروی وارد می شوند در حالیکه نه نفر از آنها وی را لعن می کنند و یکی دیگر درباره وی مشکوک است ولی وقتی که از پیش او خارج می شوند نه نفر از آنها محبت وی را وسیله تقرب به خدا میجویند و یکنفر دیگر در باره اش بی طرف

۱- چون نامه بسیار مجمل است و معلوم نیست که نامه از چه کسی به چه کسی است و مولف محترم هم مطلب را مبهم نوشته است لذا با مراجعه به متن نامه عینا نقل تا پویندگان در هنگام تحقیق به آن مراجعه نمایند .

؟ واخبرنی جماعه عن ابی العباس بن نوح قال وجدت بخط محمد بن نفیس فیما کتبه بالاهواز اول کتاب ورد من ابی القاسم رضی الله عنه ، نعرفه عرفه الله الخیر کله ورضوانه واسعده بالتوفیق وقفنا علی کتابه و ( هو ) ثقتنا بما هو علیه وانه عندنا بالمنزله والمحل الذین بسرانه ، زاد الله فی احسانه الیه انه ولی قدیر والحمد لله لاشریک له وصلی الله علی رسوله محمد وآله وسلم تسلیم کثیرا . بحارج ۵۱ ص ۳۵۶ طبع اسلامی ، والغیبه شیخ طوسی ص ۲۳۸ در الغیبه کلمه ( هو ) ندارد . ( مترجم )

و متوقف است ، راوی می گوید این بدان علت بود که آنچه ما از فضائل صحابه نقل می کردیم با ما همراهی می کرد و آنچه هم ما روایت نمی کردیم وی روایت می کرد و ما می نوشتیم .<sup>۱</sup>

این مطلب دلیل برتیزهوشی و اطلاعات وسیع و توجه او براین روش از طرف امام مهدی (ع) است .

در ایام سفارتش با تبلیغ ارکان مردمی بسوی امام مهدی (ع) حمله مهمی بر علیه کسانی که به دروغین ادعای سفارت می کردند و از خط مشی ائمه (ع) منحرف بودند ، داشت ، که در فصل آینده خواهد آمد .

همچنین دائما در این پست مهم مشغول تلاش بود تا اینکه در سال ۳۲۶ هـ به رفیق اعلای خود ملحق گشت و در همان ساختمانانی که خانه ( علی بن احمد نوبختی ) در آنجا است و مشرف بر تلی است ، و یا آن درب دیگر که مشرف بر پل شوک است ، دفن گردید ، تاریخ چنین می گوید و امروزه قبر او در بغداد معروف و مقصد و مزار همگان است .

## بیوگرافی سفیر چہارم

ابوالحسن علی بن محمد سمري یاسمري  
یاصمري

### بیوگرافی سفیر چهارم امام مهدی (ع)

او شیخ بزرگوار " ابوالحسن علی بن محمد پمیری یا سمیری و یا صمیری " است ، و مشهور همان اولی با فتح سین و میم است و آن دو دیگر چنین ضبط شده است ، به فتح اول آنها و سکون یاء و فتح میم و یا ضم میم .

سال تولد و تاریخ طلوع زندگیش ذکر نشده است ، بلی همین اندازه ذکر شده است که وی از اصحاب امام عسکری (ع) است<sup>۱</sup> و سپس منصب مهم سفارت را در بغداد بعد از ابن روح با اشاره وی از جانب امام مهدی (ع) بعهدده گرفته است.<sup>۲</sup>

و درباره این اشاره خبر معینی نرسیده است و بلکه از تسالم و اتفاقی که بین موالین و شیعیان درباره سفارت وی بدست آمده که آنهم ناچار از تعلیقات " حسین بن روح " از جانب امام مهدی (ع) سرچشمه گرفته است ، مسئله سفارت وی محرز گردیده است .

قبلا اشاره شد که بزرگان مردمی طرفدار ائمه (ع) به چنین اتفاق و تسالمی اعتماد می کردند ، و می پذیرفتند ، و جاهل از عالم و بادیه نشین از شهر نشین در اینگونه مسائل اتفاقی پیروی می کردند ، و وجود این اتفاق نسلا بعد نسل از زمان غیبت صغری بدست آمده است بطوریکه به وجود این اتفاق یقین و قطع حاصل می شود .

از حین وفات " حسین بن روح " سال ۳۲۶ مسئله مهم سفارت را به دوش گرفت تا در سال ۳۲۹ هـ در نیمه شعبان که وفات یافت<sup>۳</sup> از اینرو مدت سفارتش از جانب امام مهدی (ع) سه سال تمام بوده است .

برای وی در این مدت کوتاه فرصت فعالیت‌های گسترده ای مانند پیشینیانند دست نداد و نتوانست برای خود آنچنان مقامی را که آنها برای خود به دست آوردند ، دربین

۱- رجال شیخ طوسی ص ۴۳۲ تحت عنوان صمیری و کشف الغمه ج ۳ ص ۲۰۷

۲- اعلام الوری ص ۴۱۷

۳- اعلام الوری میگوید در سال ۲۲۸ و الغیبه ص ۲۴۳ میگوید سال ۳۲۸ ولی معتبر گفته<sup>۴</sup>

شیخ است .

ارکان مردمی بدست آورد و در آنها رسوخ کند ، گرچه از نظر بزرگی و ثقه بودنش شیعیان به وی چنان معتقد بودند که به سفراء پیشین عقیده داشتند .

پس ، اینکه بعضی از مستشرقین می گویند که سمری خود متوجه شد که به آرزوی خود نرسیده و اصلا منصب و مقامی را که پیش گرفته ، واهی و بی ارزش و بی واقعیت است که خود را وکیل امام واجب الطاعة دانسته است <sup>۱</sup> ناشی از عقیده این مستشرق به انکار اسلام و امام مهدی (ع) است ، والا این منصب خطیری که خط مشی و اهمیت آن را باز شناختیم که برای ملیونها نفر با نیابت از جانب امام ، رهبری می کند آنها — در موقعیتهائی بس خطرناک چه پی ارزش است ؟ همچنین اینکه می گوید وی احساس کرد که وکالتش واقعیت ندارد ، اینهم سخنی است بی معنا ، زیرا با آن مباشرتی که با امام داشت و تعلیمات و توقیعات از آنحضرت دریافت می کرد و ارکان مردمی و علماء شیعه در آنروز به وی وثوق و اطمینان داشتند و به وی پناه می بردند ، چگونه احساس بی واقعیتی منصب خود می نماید ؟ خلاصه تمام این حرفها ناشی از همان دید خاص این مستشرق است و بس .

بلی می توان انگیزه سخن این مستشرق را چیز دیگری دانست همانطور که خود می گوید " آن چند سال مملو از ظلم و ستم و خونریزی بود " <sup>۲</sup> این جو تیره و تار نقش مهمی در جلوگیری از تلاشها و فعالیتهای اجتماعی این سفیر بزرگوار داشته است ، زیرا فعالیتهای اجتماعی همیشه بستگی به جو مناسب و فرصتها داشته و دارد ، از اینرو با سختی آن زمان و حوادث گوناگون و پراکندگی اذهان جایی برای فعالیتهای اجتماعی آن بزرگمرد باقی نمی گذاشت و چاره ای جز کتمان و خود دور نگه داشتن از آن حوادث تیره نداشت ، شاید این امر باعث شد که این مستشرق چنان بپندارد و بنویسد که گفتیم حوادث به اندازه ای تیره و تار بود که یکی از مهمترین علل قطع مسئله سفارت و وکالت خاصه پس از مرگ " سمری " همین بود که امام مهدی (ع) تصمیم گرفت که واسطه خود را از مردم رسماً قطع نماید همانطور که مردم از آنحضرت قطع رابطه کرده اند و حوادث آنها را از پیروی وکلای آنجناب دور داشته است ، باضافه اسباب و علل دیگری که در فصل آینده خواهیم گفت .

از اینرو می بینیم که " سمری " چند روزی قبل از وفاتش توقیعی از جانب امام

۱- عقیده الشیعه از رولدنسن ص ۲۵۷

۲- = = = = =

مهدی (ع) به دست مردم می دهد که در آن پایان غیبت صغری و عهد سفارت را با مرگ " سمری " اعلام شده است و " سمری " را از وصیت کردن بعد از خود به سفیر دیگری ممنوع ساخته است .

در آن توقیع چنین می فرماید " بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ . یَا عَلِیُّ بْنُ مُحَمَّدِ السَّمْرِیُّ ! اَعْظَمَ اللّٰهُ اَجْرَ اِخْوَانِكَ فِیْكَ . فَاِنَّكَ مِیْتَمًا بَیْنَكَ وَ مَا بَیْنَ سَنَةِ اَیَّامٍ ، فَاجْمَعْ اَمْرَكَ وَلَا تُؤَسِّسْ اِلَیَّ اَحَدٍ فِیْقَوْمٍ مَّقَامِكَ بَعْدَ وِفَاتِكَ . فَقَدْ وَقَعَتِ الْغِیْبَةُ التَّامَّةُ ، فَلَا ظَهْرَ اِلَّا بِاِذْنِ اللّٰهِ تَعَالٰی ذِکْرُهُ ، وَ ذَلِکَ بَعْدَ طَوْلِ الْاَمَلِ وَ قَسْوَةِ الْقُلُوبِ وَ اَمْتَلَاءِ الْاَرْضِ جَوْرًا " .

یعنی . " بنام خداوند بخشنده و بخشایشگر . ای علی بن محمد سمری ! خداوند در مصیبت تو اجر برادرانت را زیاد کند ، زیرا تو بعد از شش روز دیگر خواهی مرد ، پس کارهایت را جمع و جور کن و به احدی بعد از خود وصیت مکن که بعد از مرگت بجای تو بنشیند ، زیرا غیبت کامل و تام واقع شد و دیگر ظهوری نیست مگر به اذن خدای بزرگ ، و این بعد از مدتی بسیار طولانی ، و آنگاه که دلها سخت گردد و زمین پر از جور و ستم گردد ، خواهد بود . "

بعد بدنبال این ، آنحضرت می نویسند : " وَ سَیَأْتِی لَشِیْعَتِی مِنْ یَدَعِی الْمَشَاهِدَةَ اِلَّا فَمَنْ اَدْعٰی الْمَشَاهِدَةَ قَبْلَ خُرُوجِ السَّفِیَانِیِّ وَالصَّیْحَةِ ، فَهُوَ کَذَّابٌ مُفْتَرٍ . وَلَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِیِّ الْعَظِیْمِ " .

حتما برای شیعیان من پیش آمدی رخ خواهد داد که افرادی ادعای مشاهده و رویت مرا می کنند ، هان . هرکس که قبل از خروج سفیانی و صیحه آسمانی ادعای مشاهده کند ، وی دروغگو است و افتراء بسته است ، و نیست حول و قوه ای مگر به قدرت خدای بزرگ . "

این نامه آخرین خطابی است از امام مهدی (ع) که از طریق سفارت خاصه خارج شده و آخرین ارتباط مستقیمی است که بین آنجناب و مردم در غیبت صغری برقرار شده است .

راوی می گوید . ما از توقیع حضرت نسخه برداری کردیم و از خدمت ( سمری ) بیرون رفتیم ، روز ششم برگشتیم بسوی او در حالیکه وی مشغول جان کندن بود ، شخصی به وی گفت . بعد از تو جانشین تو کیست ؟ پس فرمود " لِیْلَهُ اَمْرٌ هُوَ بِالْغُهِ " خدا را فرمانی است که خود بدان رسیدگی خواهد کرد . همین جمله را گفت و از دنیا رفت ، در حالیکه خدا از وی راضی و اوهم از خدا راضی بود .<sup>۱</sup>

## فشرده ای از گفته ها

از آنچه درباره دوران غیبت صغری گفتیم معلوم شد که دوران غیبت دقیقا ۶۹ سال و شش ماه و پانزده روز ادامه داشته است، که حدود پنج سال آن سفیر اول " عثمان بن سعید " عهده دار بود و از دوران خلافت " معتمد " تجاوز نکرده است، این دوران هم شاهد شهادت امام عسکری (ع) بود و هم شاهد مرگ سفیر اول " .

و حدود چهل سال سفیر دوم " محمد بن عثمان " این منصب را بدوش داشت که قسمتی از آن مصادف با خلافت " معتمد " بود و بقیه در دوران خلافت " معتضد " و سپس " مکتفی " و سپس ۱۰ سال از خلافت " مقتدر " بوده است، تا اینکه سال ۳۰۵ هـ از دنیا رفت و ۲۱ سال " حسین بن روح " عهده دار سفارت بود که هم زمان با بقیه خلافت " مقتدر " بود و قسمتی هم از خلافت " راضی " .

و سپس " علی بن محمد سمی " این سمت را عهده دار شد و ۳ سال در این مقام بود و همزمان با مرگ " راضی " وی هم از دنیا رفت گرچه پنج ماه و پنج روز هم از خلافت " متقی " درک کرده است .

از اینرو آنچه از بعضی نقل شده که مدت غیبت صغری ۷۴ سال بوده است <sup>۱</sup> یا مبنی بر تسامح در حساب است و یا اینکه آغاز غیبت صغری را از حین ولادت امام مهدی (ع) یعنی سال (۲۵۵) دانسته اند. جز اینکه این ادعا نیز باید مبنی بر تسامح باشد، زیرا امام مهدی (ع) گرچه در زمان حیات پدر گرامیش مخفی بود ولی این غیبت نباید جزء غیبت صغری حساب کرد، چون امام مهدی (ع) در زمان حیات پدر گرامیش مسئولیت امامت را بدوش نداشت و بهر صورت بعد از پدر این منصب به آنحضرت محول گردیده است، در اینصورت امام مهدی (ع) بعد از وفات پدر امامت را عهده دار گشته است .

و سخن ما از غیبت صغری در پیرامون غیبت آنحضرت از ارکان مردمیش به عنوان امامتش می باشد بطوری که روی فرض اگر غائب نبود مردم موظف بودند که با وی در ارتباط



بوده و حضرتش رهبر آنها و چهره امیدبخش اجتماع باشد، و حضرت در زمان حیات پدرش چنین نبوده است، در اینصورت متعین است که غیبت صغری به عنوان ( امامت آنحضرت ) با اندیشه ایجاد سفارت، بعد از شهادت پدر گرامیش می باشد و از اینسرو مدت غیبت صغری همان است که ما گفتیم نه آنچه بعضی ادعاء کرده اند.

بخش دوم:

۱

فعالیت و تلاشهای سفرای امام مهدی  
علیه السلام

## بخش دوم

## در فعالیت ها و تلاش های سفرا

بعد از آنی که مختصر بررسی در بیوگرافی سفراء کردیم ، سزاوار است که با تحقیقات علمی ، به نحوه تلاشها و فعالیتها و روش آنها و نتایج ارزنده ای که از تلاشهای آنان به دست آمده است ، بطور گسترده به بحث و تفصیل پردازیم .

ما در خلال این بحث نمی خواهیم که آنچه در تاریخ این بزرگواران رسیده است بررسی نمائیم و همین اندازه کافی است که برای هر عنوانی مثالهایی بیاوریم که مطلب را روشن سازد ، بدون اینکه سخن به درازا بکشد .

وقتی از فعالیتهای سفرا گفتگو می کنیم به طور عمومی سخن می گوئیم ، زیرا همه آنها هم در روش و هم در هدف شبیه یکدیگرند ، چون همگی از یک منبع کسه همان توجیهای امام مهدی (ع) باشد برنامه گرفته اند ، جز در موارد خاصی که بعضی از سفرا کارهای دیگری داشته اند و یا روش تازه ای که خواهد آمد .

در این بخش ، در دو رشته مهم بحث و گفتگو خواهیم داشت :

اول . در خصوصیات عمومی و تعهدهای اجتماعی سفراء

دوم . در تفصیل تلاشها و فعالیتهای آنان

## ۱- خصوصیات عمومی و تعهدات اجتماعی مقام سفارت

در این زمینه باز در چند امر سخن گفته می شود :

۱- قبلا اشاره کردیم که سفرا در روش و هدف کاملا مشابه هم بودند که فعلا ما آن بحث را دنبال نمی کنیم بلکه آنچه فعلا تعقیب می نمائیم شواهدی است که تاریخ از اعمال و توقیعاتی که به دست آنها از ناحیه مقدسه ، خارج شده است ذکر کرده است .  
در مواردی ، نام سفیر آورده نشده است و مثلا گفته است نامه ای به ناحیه

مقدسه نوشتم ، و جواب آمد . و هیچگونه نام سفیری که در این مورد واسطه بوده ذکر نشده است .

و سر این هم روشن است ، زیرا مدبر واقعی کارها و حل مشکلات شخص امام (ع) است و سفیر در این باره نقشی ندارد بلکه فقط کار سفیر نقل سؤال و جواب است ، از اینرو در نظر سائل مهم نیست که موقع نقل سئوالش واسطه راهم برایش نقل شود ، بلکه مهم در نظر او حل مشکل او است که آنهم از ناحیه امام (ع) دستور و راه حل آن رسیده است . مضافا بر اینکه اهمال نام سفیر ، خود یکنوع محافظه کاری است ، زیرا ممکن است اگر نام سفیر برده شود کم کم بگوش دستگاه حاکمه برسد ، تنها نام سفیر در مجالس خصوصی و جاهائی که احتمال خطر نبود و اطمینان بود ، برده می شد .

از اینجهت است که ، در برابر این نقل تاریخی قرار می گیریم که از نسبت دادن به هریک از سفراء خودداری شده است ، بلی تنها همین اندازه این نقل معتبر است که مسلم از امام بوسیله یکی از سفرائش به ما رسیده است . گرچه بعید بنظر نمی رسد که بیشتر اینگونه توقیعات منسوب به دو سفیر دوم و سوم باشد ، زیرا سفارت آن دو بزرگوار قسمت اعظم دوران غیبت صغری را فراگرفته است و فرصتها در دوران آن دو نسبتا زیادتر بوده است ، گرچه این ترجیح طبعا به حد اثبات تاریخی نمی رسد .

بلی ، در عده ای از اینگونه نقلهای تاریخی نام سفیر بشخصه برده شده است ، آنهم یا راوی تبرعا و احتراما ذکر کرده و یا حادثه و قضیه دارای خصوصیت و ویژگی خاصی بوده که اشاره به نام سفیر ایجاب می کرده است ، در اینگونه موارد صرف نسبت دادن به سفیر معینی برای اثبات یک واقعه تاریخی کافی است .

۲- مسئله سفارت بطور کلی از علویین بریده شد و به دیگران واگذار گردید ، با اینکه آنروز در بین علویین افراد برجسته ای از نظر علم و فقاہت و عبادت وجود داشت ، و سر این مطلب هم کاملا روشن است ، بطوریکه تاریخ زندگانی علویین از زمان نهضت " امام حسین " (ع) تا عصر و زمانی که ما می نگاریم ، مطلب را به خوبی روشن می سازد ، زیرا این مدت تاریخ نهضتها و سرکشی بر علیه فساد و ظلم و طغیان بسده دست علویین است ، از اینرو دید کلی دولت نسبت به علویین این بود که آنها از یک نظر طرفدارانمه (ع) هستند و از دید دیگر نهضتگران بر علیه ظلم و بیدادگری . به عبارت دیگر دولت می داند که تنها نهضتگرانی که بی پروا و بدون تقیه بر تاج و تخت آنها می تازند ، علویین هستند و بس !!

وقتی که شخصی از نظر دستگاه چنین وانمود شده باشد ، پیداست که آن شخص

از خدمات عمومی و فعالیت‌های اجتماعی ناتوان خواهد بود، چون دائما تحت مراقبت و یا در حالت تبعید بوده و یا کاری بر سرش داده اند که مردم از تماس با وی گریزان و وحشتناکند، چنین شخصی قطعا از انجام مسئله مهم سفارت امام مهدی (ع) که بنیان و تاسیس آن فقط برای منافع توده های اجتماع و فعالیت‌های اجتماعی است، ناتوان خواهد بود.

ولسی این حالت در غیر علویین نبود، زیرا دستگاه چنین نظری نسبت به آنها نداشت، گرچه آنها از خواص اصحاب ائمه (ع) بودند، چون آنها می توانستند در طول مدت تقرب خود به ائمه (ع) کاملا از نظر گفتار و کردار پرده ای روی خصوصیت خود بکشند. از اینرو هریک از آنها در صورتیکه در سطحی عالی از اخلاص و اراده بوده باشند برای قیام به مسئله مهم سفارت و انجام وظیفه از هر علوی مقدم تر و دست بازتر خواهند بود.

۳- تمام سفرای چهارگانه روی دلائلی دامنه فعالیت‌های خود را فقط در بغداد گسترش دادند و در خارج از بغداد به هیچگونه تلاش اجتماعی دست نزدند.

*دلیل اول*، آنکه امام مهدی (ع) به هیئت قمیها در همان روز اول وفات پدر بزرگوارش فرمود که برای شما مردی را در بغداد نصب می کنم که اموال را بدو حمل کرده و توقیعات از نزد او بیرون خواهد آمد.

*دلیل دوم*، قبلا شنیدیم که راوی گفت "ابی جعفر عمری" در بغداد ده ها آشنا و علاقه مند داشت، که همگی از "حسین بن روح" با وی خصوصی تر بودند. این سخن حاکی است از اینکه محل تجارت "ابی جعفر" و همچنین "حسین بن روح" هر دو در بغداد بوده است. از اینرو "حسین بن روح" عمل و تلاش اجتماعی خود را منحصرادر بغداد قرار داد که بعدا اشاره خواهیم کرد.

*دلیل سوم*، قبلا دانستیم که قبر همه این سفرای در بغداد است، از اینرو استفاده می شود که همگی زندگی خود را در بغداد گذرانده و در آنجا مرده و در همان سرزمین دفن شده اند.

و سر این مطلب روشن است، زیرا فعالیت‌های تجارتي آنها که در بغداد بوده است، در این صورت ممکن نیست که فعالیت‌های اجتماعی آنان در خارج از این منطقه باشد، چه آنکه دانستیم که فعالیت و سفارت آنها مبتنی بر حداکثر اختفاء و کتمان بوده است، این جهت مانع از این است که آنها کاری را انجام دهند که انگیزه زندگی و یه تجارتي در آن نباشد بطوریکه جلب توجه کرده و باعث آگاهی دشمنان گردد، آنها در

ظاهر بهمان فعالیتهای تجارتي و کارهای عادی و معمولی می پرداختند، تا جلب توجه نکنند، چنانکه قبلا اشاره کردیم.

از اینجا استفاده می کنیم که سفیر، وقتی اقتضای کار تجاریش این باشد که در بغداد باشد، ایجاب نمی کند و مصلحت نیست که به منظور تنفیذ فعالیتهای سفارتي تنها از آنجا خارج شود، زیرا در این صورت نمی تواند انگیزه و دلیل قانع کننده ای در برابر دستگاه حاکمه و جاسوسان و کسانی که در اطراف آسمان و جو آنها بدنبال سوژه ای می گردند، بیاورد، که مستند بر زندگی شخصی و تجاری خود باشد، و اگر بخواهد انگیزه واقعی را بیان کند، در اینصورت از روش پوشش و خود نگه داری خارج شده است. بلی، این سخن منافات ندارد با اینکه گاهی سفیر نیاز پیدا می کرد که به منظور تجاری یا حیاتی مجاز از طرف دولت و یا بمنظور عبادی مانند حج، از شهر خارج شود و ضمنا بوظیفه سفارت خود هم عمل کند. همانطور که وجود اینها در بغداد لازمهاش این نیست که توجیهاات و توقیعات امام مهدی (ع) صرفا برای مردم همین شهر باشد، چنانکه خواهیم دانست که سفرا، با هیئت ها و گروههای مختلفی از شهرها و کشورهای مختلف اسلامی در تماس بودند و تعالیم امام مهدی (ع) را بوسیله آنها گسترش می دادند، و ارتباط آنها بوسیله رفت و آمد انجام می گرفته است، چنانکه بعدا خواهیم شنید.

۴- در هیچیک از تواریخ ویژه ما ( شیعه) فعالیتهای اجتماعی گسترده ای و یا زیرسازیهای مهمی برای سفراء جز اندکی نقل نکرده اند. و سراین مطلب یکی از چهار چیزی است که در خلال بحثهای گذشته ما روشن شد و ذیلا یادآوری می شود.

۱- احتمال عدم قیام آنها به تلاشها و فعالیتهای چشمگیر، زیرا این نوع فعالیتهای مخالف با روش پوشیده و کتمان آنها بوده است، چون فعالیتهای وسیع به هر اندازه هم که انسان بخواهد مخفی نگه دارد، سرانجام گرچه با واسطه باشد به گوش هیئت های حاکمه خواهد رسید و فاش خواهد شد. و این امر موجب خطر برای آنها میشود و تمام این خطرات متوجه امام مهدی (ع) میگردد. از اینرو طبیعا از فعالیتهای آنها کاسته می شد.

۲- ممکن است که آنها فعالیتهای اجتماعی بزرگی داشته اند و به گوش دستگاه حاکمه هم می رسیده است، ولی نه به عنوان سفارت بلکه به عنوان اینکه تاجری متدین بوده انجام می داده اند و جو تیره و تاریک باعث شده که به منظور فاش نشدن سر واقعی این فعالیتهای از نقل و روایت خودداری شود و همین امر باعث شده که به ما نرسیده است.

۳- احتمال می رود که خبر اینگونه فعالیتها در مجالس خصوصی آن زمان نقل و گفتگو می شده است، ولی مورخین واصحاب ما نه روی منظور و جهتی بلکه به خاطر اکتفا کردن به فضائل و معجزات ائمه (ع) آنرا نقل نکرده اند، گرچه حادثه هم بسیار مهم و موثر بوده است، زیرا بنظر آنها اهمیت مطلوب نداشته و به ندرت در جامع آنها از اینگونه حوادث گفتگو می شده است.

۴- احتمال می رود که اینگونه حوادث و فعالیتها در بعضی از تواریخ جامع نقل شده بود، ولی در ضمن تلف شدن دهها هزار کتاب که در خلال حمله های بیشماری که به اسلام و کشورهای اسلامی شد، مانند حمله مغول و جنگهای صلیبی و غیره تلف گردیده و به دست ما نرسیده است.

بهر صورت، گرچه این چهار امر که گفتیم صرف احتمالی بیش نبود ولی مسلم یکی یا بیشتر، همین علل در کار بوده است، و در نتیجه ما از قیام و فعالیت وسیع سفرا محروم مانده و به حالت فقر و نیاز تاریخی به سر می بریم.

۵- امر پنجم از خصوصیات عمومی و تعهدهای اجتماعی سفرا:

ما نباید از یک سفیر توقع داشته باشیم که دست به فعالیتهای اجتماعی وسیعی بزند، زیرا میزان اساسی برای ارزیابی کارهای یک سفیر آن است که وی خود را متعهد و مسئول انجام وظیفه ای بداند که بوی محول گردیده و از وی خواسته شده است، و این امر همه سفرا به خوبی انجام داده اند.

#### هدف اساسی از سفارت

هدف اساسی از سفارت دو چیز می تواند باشد:

۱- آماده کردن اذهان و افکار برای غیبت کبرای امام مهدی (ع) و عادت دادن مردم تدریجا بر مسئله فراق و محجوب بودن از امام و ناراحتی نکردن از این موضوع، زیرا عدم آمادگی ممکن بود منجر به انکار مطلق امام مهدی (ع) گردد.

از این رو می بینیم که چگونه عسکریین (ع) مسئله احتجاب را تدریجا آغاز کردند، و امام عسکری (ع) شخصا خود را بیشتر از مردم پوشیده می داشت، چنانکه شنیدیم، پس دوران سفارت نیز یکی از همان مراحل تدریجی برای آمادگی ذهنی مردم به شمار می آید.

۲- قیام به مصالح اجتماعی و مخصوصا ارکان ملی طرفداران ائمه علیهم السلام

هدف دوم سفر است، آن مصالحیکه طبعاً با دوری از امام و پنهان بودن وی از صحنه زندگی از دست می‌رود، نه تنها در این جا، بلکه در هر موردی با از میان رفتن قائد و رهبر اجتماعی، مصالح آن اجتماع به خطر می‌افتد.

از اینرو سفارت قرار داده شده تا امام مهدی (ع) گرچه شخصاً رهبری رسمی نمی‌کند ولی با رهنمودها و فرمان خود رهبری اجتماع را بنماید، و این هدف همه سفرها به نحو احسن انجام داده‌اند، بطوریکه در حدود امکان در آن جو تندرزا و کنترول شدید، برای حفظ مصالح اجتماع قیام و اقدام نموده‌اند. از آن جو بیش از این بازده نمی‌توان توقع داشت.

#### ۶- امر ششم از ویژگیهای عمومی سفر

از منقولات فراوان تاریخی که تفصیل آن خواهد آمد، استفاده می‌شود که سفر بنحوی دارای علم غیب بوده‌اند، مثلاً می‌بینیم که "حسین بن روح" بدون اطلاع قبلی سخنی می‌گوید، و از درون دیگران اطلاع داشته و بدوا پاسخ اراده‌های آنان می‌گوید<sup>۱</sup> و "محمد بن عثمان" سال و ماه و روز وفات خود را تعیین می‌کند<sup>۲</sup> و "علی بن محمد سمري" از مرگ علی بن حسین بن بابویه قمی خبر داده و بروی رحمت می‌فرستد و بزرگان تاریخ آن روز را یادداشت کرده و بعداً خبر می‌رسد که در همان روز وی از دنیا رفته است<sup>۳</sup> و غیر ذالک از این گونه حوادث.

قبلاً به پاسخ شبهه محال بودن علم غیب از دیدگان فلسفی اشاره‌ای کردیم، و گسترده بحث اینکه ما معتقدیم علم غیبی که از ویژگیهای خداوند است، آن علم ابتدائی ازلی است که از احدی فرا نمی‌گیرد، زیرا خداوند به آنچه از دید ما پنهان است و برای ما مجهول، از اجزاء عالم هستی و آنچه بوده و خواهد بود از ازل تا ابد او دانا است، و اینگونه علم برای غیر خدا محال است.

ولی علم غیبی که ما نسبت به انبیاء و ائمه علیهم السلام می‌دهیم آن علمی است که با آموختن از ناحیه عالم به غیب یعنی خدای بزرگ به دست آمده است، و

۱- الغیبه شیخ طوسی ص ۲۹۵

۲- الغیبه شیخ طوسی ص ۲۲۲

۳- الغیبه شیخ طوسی ص ۲۴۲



انسان لایق آموختن است و انبیاء و ائمه در نیرومندترین مراحل کمال و فازی قرار دارند که بهتراز همه می‌توانند آن علم را بیاموزند .

این آموزش به انحاء مختلفی انجام می‌گیرد ، در انبیاء با مباشرت از طریق وحی و غیره و در ائمه (ع) از راه پیغمبر (ص) نسلا بعد نسل حتی امام دوازدهم (ع) بلکه روایات بیش از این را برای ائمه (ع) ثابت می‌کند و آن این است که هر وقت بخواهند چیزی بدانند می‌دانند ، زیرا امام قائد و رهبر امت اسلامی و بلکه تمام دنیای بشریت است ( باعتبار اینکه دین اسلام دین جهانی است ) از اینرو خداوند قابلیت بی‌آنها عطا کرده که هرگاه مصلحت بدانند و در مسیر رهبری عمومی نیاز به چیزی پیدا کنند خداوند در ذهن آنها خطور می‌دهد و مطلب برای آنها روشن می‌شود با اینکه بر آنها مجهول بوده است .

از این رو علم غیب به این معنا نسبت به ائمه (ع) ممکن بلکه چنانکه از تواتر روایات بدست می‌آید و از آنها نقل شده است ، عملا هم واقع شده و از مرحله امکان به مرحله وقوع رسیده است چنانکه درباره امام دوازدهم (ع) خواهد آمد . اما علم غیب دیگران غیر از پیغمبران و ائمه (ع) از راه آموزش ائمه (ع) است ، مثلا امام مهدی (ع) موعده فوت ابن بابویه را به سفیر چهارم خود خبر می‌دهد . و به سفیر دوم خود تاریخ فوت خود و به سفیر سوم زمان پیشگوئی و لوبمقدار نیاز در همان حادثه می‌آموزد .

در این جا راجع به نسبت علم غیب به سفرها دو جهت دیگر می‌توان بیان کرد :

#### ۱- پیش بینی اجتماعی

کسی که در هیاهوی اجتماع زندگی می‌کند و دارای ذکاوت و دوراندیشی است می‌تواند در پیش آمدها حدسهائی بزند که معمولا آن حدسیات صائب باشد ، و سفرها از نظر تیزهوشی و دوراندیشی کمتر از دیگران نبوندند ، آنها در متن حوادثی زندگی می‌کردند که با تمام احساس و وجود ، حوادث را از نظر می‌گذراندند از اینرو برای آنها ممکن بود که در حوادث بیشماری قبل از وقوع حادثه حدس زده و پیش بینی کنند .

#### ۲- پیش بینی ایعانی

این همان است که از آن تعبیر شده به اینکه ( مومن با نور و دیده خدائی

می بیند) [ الْمُؤْمِنُ يَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ ] زیرا ایمان و اخلاص به نسبت عمق خود به دارنده اش صفاء ذهنی و کمال نفسانی می دهد که می تواند حوادث را پیش از وقوع استشمام کرده و از آنها سخن به میان آورد.

این در حقیقت درجه ضعیفی است از درجات علمی که برای معصوم بیان کردیم و فرق بین این دو نوع علم ناشی از درجه ایمان و اخلاص امام و دیگران است، امام به درجه ای از کمالات نفسانی می رسد که می تواند حوادث را به طور روشن در آینده بنگرد ولی دیگران گاهی ممکن است حدس بزنند و پیش بینی بکنند و گاهی نتوانند. . همچنانکه حدس آنها هم گاهی درست و گاهی نادرست از آب در می آید.

بهر صورت هر اندازه بینش و آگاهی را که برای مومنین مخلص می توانیم اثبات کنیم درباره سفرهم باید بپذیریم زیرا آنها طبعا از دیگران در ایمان و اخلاص عقب تر نبوده اند.

— ولی حدس ها و پیش بینی های اجتماعی و یا ایمانی، نمی تواند به مرحله صداقت اخباریکه سفرا داده اند برسد، مانند تعیین روز وفات شخصی با فاصله زمانی و مکانی، از اینجهت اینگونه موارد قطعا با خبر دادن امام مهدی (ع) بود و همانطور که تمام گفته های آنان در این زمینه و مایه، باعث فضیلت و افتخاری برای آنها بوده است، به طریق اولی نصیلتی برای امام مهدی (ع) به شمار می آید.

امر هفتم. از ویژگیهای عمومی سفرا

خطی که امام مهدی (ع) در توقیعات و نامه های خود بدان می نوشت، تنهائیک سبک خاصی بود که همه پیروان آن خط را می شناختند، و با اختلاف سفرا و اختلاف خطوط آنها فرق نمی کرد، و از اینجهت قطع حاصل می شد که فلان دستور مثلا از ناحیه مقدسه آن بزرگوار صادر شده است، چنانکه قبلا هم اشاره شد که روش شناخت افراد از راه خط آنها روشی است عقلائی که تمام ملل درباره آن توافق دارند، و اگر فرض شود که یکی از سفرا در فن نویسندگی مهارت کاملی داشته و به گونه های مختلف می نوشته است گرچه این احتمال درباره یکی از سفرا بتوان داد ولی درباره همه آنها عادتا امری است محال.

امام مهدی (ع) تصمیم گرفته بود که تمام بیانات خود را با همان خطی بنویسد که پدر گرامیش در بیانات خود از آن استفاده می نمود، زیرا می دانیم که امام عسکری (ع)

(ع) روش پرده نشینی را اختیار کرده بود تا مردم را به اندیشه غیبت امام آشنا ساخته و مانوس نماید و با ارکان مردمیش از طریق توقیعات تماس برقرار می کرد و خط امام عسکری (ع) در نزد تمام بزرگان ملی و بویژه خواص و مبرزین آنها معروف و مشهور و شناخته شده بود، و قبلا شنیدیم که چگونه یکی از همانها از امام عسکری تقاضا کرد تا چیزی برایش در ورقه ای بنویسد تا بتواند با توقیعاتی که از ناحیه آنحضرت صادر می شود، مطابقت نماید و از هرگونه تزویر و ساختگی در امان باشد، از اینجهت، امام مهدی (ع) هم در طول مدت غیبت صفرایش عینا به همان خط می نوشت، مثلا پاسخ سئوالاتی که از ناحیه مقدسه آنجناب می رسید، با همان خطی بود که در زمان امام عسکری (ع) توقیعات بیرون می آمد. <sup>۱</sup> چه آنکه اصحاب با آن خط انس و آشنائی داشتند، و اگر امام مهدی (ع) می خواست با خط تازه ای بنویسد، بنظرشان نا آشنا می نمود. با این بیان، شهادت خط بر راستین بودن امام مهدی (ع) بمراتب از گواهی و شهادت سفرا موثر تر بود. و وقتی که این دو سند و گواه دست به دست هم می داد، برای صاحب دلان و حقیقت جویان، کافی می نمود.

ممکن است کسی بگوید چگونه ممکن است خط پدر و فرزند به یک صورت باشد در صورتیکه معمولا غیر از این است؟

جواب اول: گرچه کم اتفاق می افتد ولی ذاتا ممکن است به ویژه بین پدر و فرزند که از تمام حالات دیگر، این حالت و وراثت نزدیکتر است، زیرا شکل خط بستگی به عوامل عضلاتی دست و بدن و فکر و اندیشه توارثی و یا اجتماعی دارد و نقشاینگونه عوامل در پدر و فرزند، هم از نظر وراثت و هم از نظر اجتماعی، تا حد زیادی به هم نزدیکتر خواهد بود.

ثانیا: بر فرض که خط امام مهدی (ع) با خط پدر فرق می کرد، قطعا اختلاف زیادی نداشته است، زیرا مسئله وراثت همانطور که در صورت و بدن معمولا تجلی می کند و فرزند خیلی از ویژگیهای عمومی و ظاهری از قبیل راه رفتن و طرز حرف زدن و غیره از پدر به ارث می برد، روش و اسلوب عمومی خط هم تا به همین مقدار اقلا از پدر گرفته و دارا می باشد، علاوه بر اینکه در اینمورد عنایت خاصی بوده که هم پدر و هم فرزند عنایت داشته اند که بخاطر مصالحی، خطشان مثل هم باشد، از اینجهت ممکن است که خط پسر تا حد زیادی به خط پدر تشابه داشته باشد.

پس منظور تاریخ از تشابه خط پدر و فرزند، یا همین نوع تشابه که ما گفتیم بوده است، و یا اینکه پسر روی مصالحی قادر بوده است که کاملاً مثل خط پدر گرامی خود بنویسد.

ثالثاً: با صرف نظر از این راههای طبیعی، وقتیکه مصالح مهمی در کار باشد بطوریکه حفظ جامعه اسلامی در طول زمان غیبت صغری وابسته به آن است چه اینکه با اختلاف خط احتمال تزویر و حقه بازی داده می‌شد و راه برای اشکالات باز می‌گردید، پس وقتی که مصلحت مهم در رابطه با عقیده و جامعه اسلامی در کار باشد، بر مقتضای حکمت ازلی خدا در راه هدایت بندگانش لازم است که قدرتی به امام (ع) عنایت کرده تا بتواند بهمان صورت خط پدر بنویسد ولو که به صورت اعجاز و خارج از قوانین طبیعی باشد.

روی یکی از وجوه گذشته، توقیعات و بیانات بدست سفیر اول بیرون می‌آیند به همان نحو و خطی که دست خود یا دیگر وکلای امام عسکری (ع) خارج و صادر می‌گشت و وقتی که سفیر اول از دنیا رفت و سفیر دوم این مهم را به عهده گرفت، نامه‌هایی که بوسیله وی به دست می‌رسید عیناً با همان خطی بود که دوران سفیر اول به دست می‌رسید تا جائیکه معروف و روشن بود و تعبیر می‌شد که این خط مولای ما است، عین همین روش در دوران آن دو سفیر اخیر معمول بود.

تاریخ گرچه تصریح به این مطلب ندارد ولی سبب آن وضوح این معنا در ذهن رواة معاصر آن دوره بوده است، زیرا چهل سالی که سفیر دوم در سفارتش باقی بود و توقیعاتی که به دست وی خارج می‌شد و همه با یک خط بود، در رسوخ این فکر در اذهان هرکس که از دور یا نزدیک اطلاع پیدا می‌کرد، کافی می‌نمود تا جائیکه یادآوری این مطلب در زندگی دو سفیر اخیر تاکید و تکرار بنظر می‌رسید زیرا بهر صورت این موضوع متیقن بوده است.

امر هشتم، در بحث توقیعاتی که از ناحیه امام (ع) صادر می‌شد جهات مهمهای باقی مانده که ناگزیر باید از آنها بحث نمود.

۱- در معنای توقیع

توقیع ، در زبان روایات ما اطلاق می شود بر سخنان کوتاه و جملات مختصری که بزرگان در ذیل نامه ها و یا عریضه ها و غیره می نگاشتند ، که در حقیقت یا جواب سؤال و حل مشکلی و یا تعبیر از جهت خاصی بود که در آن نامه ها گنجانده شده بود . در این صورت توقیعات امام مهدی (ع) عبارت است از جملاتی که به خط مبارک خود در پاسخ سئوالات و یا عریضه ها بوسیله سفرای گرامیش بطور کوتاه در زمینه های مختلف عقیدتی یا فقهی ، یا اجتماعی و غیره ، نوشته و به دست مردم می رسید .

۲- در احتیاج توقیع به پرسش

توقیعاتی که از ناحیه مقدسه امام (ع) صادر می شد تنها به پاسخ سئوالات اکتفا نشده بود ( گرچه بیشتر چنین بود ) بلکه توقیعات و بیانات مهدویه احیانا شکل ابتدائی بخود گرفته و بطور مفصل یا مختصر ( هرچور مصلحت ایجاب می کرد ) موضوعی را بیان می فرمود ، از باب نمونه ، توقیعی که حضرتش بعنوان ترحم و مهرورزی برای سفیر اول خود فرستاده ، و همچنین آن بیانی که پایان سفارت را با مرگ سفیر چهارم در آن بیان شده است که قبلا شنیدیم ، و یا مانند نامه ای که از آنحضرت درباره شیخ مفید روایت و در بخش سوم خواهد آمد .

۳- توقیع ، چنانکه بعنوان تلاش و عملی از امام مهدی (ع) معتبر است ( بخاطر معنا و خطش ) زیرا او است که به عنوان حل مشکلی ، یا جواب سئوالی ، یا بیان مصلحتی چیزی نوشته است ، همچنین به عنوان کاری از کارهای سفیر می توان به شمار آورد زیرا سفیر در اظهار نور و اطلاع اصحاب و بزرگان ملی دستی دارد ، بلکه سفیر بنحوی از انحاء در ایجاد توقیع موثر است ، زیرا اگر امام مهدی سفیر امینی برای خود نمی شناخت هرگز توقیعی نمی نوشت ، از اینرو ممکن است توقیعات را در بخش ( تلاش و فعالیت های سفر ) یادآوری کرد و هم می توان در بخش بعدی که تلاش های خاص امام مهدی (ع) عنوان می شود در آنجا متذکر شد ، از اینرو در هر دو فصل با رعایت عدم تکرار خواهیم آورد .

## ۴- در مدت و زمان خروج توقیع

آنچه از روایات برمی آید، پاسخ سئوال معینی نیازمند به دو یا سه روز وقت بود تا توقیع خارج شود مثلاً در بعضی از روایات است که راوی می گوید [ فَلَمَّا كَانَ بَعْدَ أَيَّامٍ قَالَ لِي صَاحِبِي أَلَا نَعُوذُ إِلَى أَبِي جَعْفَرٍ... ] یعنی چند روزی که گذشت رفیقم گفت. آیا نرویم پیش ابی جعفر و پاسخ سئوالات خود را درخواست نمائیم؟<sup>۱</sup> یا در روایت دیگر [ ثُمَّ أَخْبَرَنِي بَعْدَ ذَلِكَ بِثَلَاثَةِ أَيَّامٍ ] یعنی (سفیر) بعد از سه روز به من خبر داد.<sup>۲</sup>

گاهی جواب شفاهی داده می شد و سفیر ابلاغ می نمود مثل اینکه "حسین بن روح" به بعضی از این سائلین می فرمود شما مامورید که بروید به حائر<sup>۳</sup>. و گاهی روی مصالحی اصلاً جواب داده نمی شد و چندین بار این موضوع تکرار شده است، مثلاً آن راوی از امام خواسته است که حضرتش دعا کند تا خدا فرزند ذکوری به وی عنایت کند و حضرت جواب نمی داد زیرا می دانست که در تقدیرش نیست<sup>۴</sup> یا مانند قضیه "حسن فضل همانی" می گوید پدرم به خط خود نامه ای نوشت و جوابش آمد سپس نامه دیگری با خط یکی از بزرگان فقهاء اصحاب نوشت و جواب نیامد، وقتی که علت را جستجو کردیم معلوم شد که آن مرد از مذهب شیعه دست کشیده و جزء (قرامطه) شده است.<sup>۵</sup>

بهر صورت، مدت سه روز و نحو آن مدتی عقلانی است، و روایاتی هم که متذکر مدت خروج توقیع نشده اند، حمل بر همان سه روز می شود، زیرا در اذهان روشن بود و برای فرار از تکرار ذکر نشده است.

ممکن است چنین فرض کرد که در این مدت عادتاً سفیر بدون اعجاز دست رسی به جواب پیدا می کرده است زیرا عادتاً سئوالات متعددی جمع آوری و یک دفعه جواب آنها را دریافت می نموده است.<sup>۱</sup>

۱- الغیبه . شیخ طوسی ص ۱۸۴

۲- الغیبه . شیخ طوسی ص ۱۹۵

۳- الغیبه . شیخ طوسی ص ۱۸۸

۴- الغیبه . شیخ طوسی ص ۱۹۵

۵- ارشاد شیخ مفید ص ۲۳۶ ج اسلامیة متن قضیه را مترجم از ارشاد نقل می کند و در متن مولف جز اشاره ای به آن نیست (مترجم)

۶- الغیبه شیخ طوسی ص ۱۸۴ و ۱۹۵

از اینرو ممکن است تصور کرد که سفیر در این مدت سئوالات را با خود برده و به خدمت امام می رسیده ( زیرا تنها کسی که از وی خبر داشت او بود ) و سئوالات را عرضه داشته و امام پاسخ هر کدام می خواست کتبا و هر کدام لازم نبود شفاهی داده و بعضی هم بی جواب می گذاشته است . الا اینکه این تصور بر خلاف بعضی از روایات است زیرا بعضی از روایات جواب را منوط به چند ساعت از صبح تا بعد از نماز ظهر<sup>۱</sup> نموده و در بعضی میگوید جواب می رسید در حالیکه هنوز مرکب خشک نشده بود<sup>۲</sup> .

روایتی دیگر می گوید همان آن جواب رسید یعنی همان آن که سؤال در ذهن طرف خطور کرد بلافاصله دید که جوابش روی ورقه ای نوشته شده است و راوی این را امری غریب پنداشته و سفیر را قسم می دهد .<sup>۳</sup>

اگر این روایت درست باشد ، ممکن است فرض کنیم که سفیر جوابها را با این روش بدون روبرو شدن با امام دریافت می کرده است . این فرض با مرجحاتی می توان ترجیح داد .

۱- این روش راهی است که بتمام معنا مخفی و سری است و هرگز در ذهن هیئت های حاکمه خطور نمی کند و از این نظر با روش کتمان و حذر ( که روش سفرا بوده ) متناسب تر خواهد بود ، قطعا بهتر است از اینکه سفیر بخواهد برود خدمت امام و برگردد و علاوه بر این گاهی امام صلاح می داند که بدون اطلاع سفیر جای خود را عوض کند و لازمه این انقطاع جوابها بود تا وقت ملاقات . گاهی حضرت نیاز به مسافرتی دور و یا برای حج پیدا می کرد<sup>۴</sup> و از اینرو با سفیر کاملا فاصله نام می گرفت و سفیر هم نمی توانست که بدنبال حضرتش راه بیفتد ، زیرا این عمل موجب توجه و کنجکاوی می گشت .

۲- از قسمتی از روایات برمی آید که مهدی ( ع ) چند سالی از اوائل غیبت صغری را در سامرا گذرانده است ( خواهد آمد ) و در این صورت برای سفیران اول و دوم چگونه ممکن بود مقابله و روبرو شدن با آن حضرت در حالیکه آنها بخاطر عدم جلب توجه نمی توانستند بغداد را ترک کنند ، علاوه بر اینکه خروج از بغداد تا سامرا خود ملازم یک سفر چند روزه ای است که لازمه اش تعطیل شدن تجارت و احساس مردم به نبودن آنها

۱- الغیبه . شیخ طوسی ص ۱۹۲

۲- الغیبه . شیخ طوسی ص ۲۵۲

۳- احتجاج جلد ۲ ص ۳۰۰

۴- الغیبه شیخ طوسی ص ۲۲۱

است در صورتیکه در تواریخ ما هرگز ذکری نشده است .

۳- هرکسی که در دوران غیبت صغری حضرتش را دیده ، یکی از سفر را به همراه آنحضرت ندیده است ولو برای یک بار نه آنهائیکه بر حضرتش وارد شده و نه آنهائی که از آستانه اش خارج گشته و نه آنهائیکه مدتی با حضرتش بوده اند!! بلکه " علی بن مهزیار " چند روزی در خدمت حضرتش بوده و حضرت را با احدی ندیده است .<sup>۱</sup>

۴- سخن " محمد بن عثمان " سفیر دوم که خبر می دهد از ملاقات خود با حضرت می گوید [ آخِرُ عَهْدِي بِمِ عِنْدَ بَيْتِ اللَّهِ الْحَرَامِ وَ هُوَ يَقُولُ اللَّهُمَّ أَنْجِزْ لِي مَا وَعَدْتَنِي ]<sup>۲</sup> یعنی آخرین ملاقات من با حضرت در کنار خانه کعبه بود در حالیکه حضرتش چنین دعا می کرد و می فرمود: خدایا وعده ای را که به من داده ای عمل نما!!

این جمله به روشنی می رساند که مابین موسم حج تا روز گفتار این سخن دیگر

ملاقاتی با حضرت نداشته است . پس با این مرجحات چنین استفاده می شود که سفر

جوابها و توقیعات را ————— بدون روبرو شدن با آنحضرت و یا ملاقات ، بصورت اعجاز ، دریافت می کرده اند .

این بیان با بودن امام در هر نقطه ای از روی زمین متناسب تر و باروش بر حذر بودن از دستگاه و عدم جلب توجه سازگارتر است ، و ما امکان معجزه را در صورت بسودن مصلحتی برای دعوت الهی در جای خود ثابت نموده ایم .

الا اینکه تمام این مرجحات موجب گمانی بیش نیست و صرف امکان چیزی ثابت نمی کند وقوع آنرا در خارج ، ما قبول نداریم که دعوت الهی دائما متوقف بر خروج توقیع اعجازی باشد!! گرچه احیانا ممکن است بستگی داشته باشد .

و علاوه براین ، مناقشه در بعضی از این مرجحات که برشمردیم کاملا روشن است و بعضی دیگر احتیاج به تعمق بیشتری دارد .

زیرا قبلا دانستیم که روش و کیفیت دست یافتن سفیر بر جواب از نظر روایات جدا مجمل بلکه کاملا ناشناخته است ، و هیچ سفیری برای هیچیک از خواص تا چه رسد به توده مردم در این باره سخنی نگفته و احدی هم از هیچیک از سفر نپرسیده است .

و معنای این ، آن است که مواجهه و برخورد هائی که برای سفر پیش می آمده است سخت محرمانه انجام می گرفته است بطوریکه ممکن نبود به خاطر احدی جا و یازمان

۱- الغیبه . شیخ طوسی ص ۱۶۱

۲- الغیبه . شیخ طوسی ص ۲۲۲



آن خطور کند و فقط تنها خدا آگاه بود و بس !!

با این بیان ، سایر مرجحات ( روش اعجازی ) نادرست و مردود خواهد بود .  
اما مرجح اول . که گفته شد روش اعجازی با روش کتمان و برحذر بودن از دستگاه سازگارتر است ، گرچه به ظاهر درست است ، ولی ممکن است با دقت هرچه تمامتر جاو زمان مخفی برای روبرو شدن برگزید که به اندیشه احدی نیاید ، و امام مهدی (ع) با آن دورانندیشی ویژه خود می توانست که چنین تدبیری بکار برد ، و واضح است که دولت هم در آن زمان از نظر شبکه های اخباری و جاسوسی به پایه امروز نبوده است ، تا کشف مخفی گاه آنها برایش آسان باشد ، بلکه به مراتب ناتوان تر از آن بوده است .

و علاوه مقصود از اتخاذ مخفیگاه این نیست که در سردابهای عمیق و یا جاهای دور دست باشد بلکه این ملاقات با عدم توجه مردم امکان پذیر بود که مهدی (ع) با سفیر خود در سطح اجتماع بصورت خریدار و فروشنده یا وام دار و وام خواست ، یا کارفرما و کارگر و ... در محل کسب سفیر برقرار سازد و امام نام دیگری برای خود انتخاب کرده و به عنوان یکی از تجار با سفیر خود ملاقات نماید ، سفیر هم بطوریکه کسی متوجه نشود سئوالات را به عناوین گوناگون به خدمت حضرتش داده و آنحضرت هم گرفته و پاسخ واقعی می دادند ، این روش بسیار محتمل است و توضیح آن در آینده خواهد آمد .

و اما مساله اضطرار مهدی (ع) به سفرهای دور دست ، گرچه امری است مسلم اما مانع از خروج توقیع در اوقات مناسب نمی باشد ، زیرا دلیلی نداریم که توقیعات بصورت پی در پی و بصورت در هر هفته یا هر ماه بیرون می آمده است ، بطوریکه مردم هم بهمین روش عادت کرده باشند ، بلکه مظنون این است که مسافتهای زمانی ما بین توقیعات به صورت مشوش بوده است بطوریکه تاخیر جواب باعث جلب توجه یا پرسش از علت آن نمی شده است . از اینرو می توان گفت که امام به حج یا جاهای دور دست دیگر می رفت و پس از مراجعت به بغداد یا نزدیک بغداد می آید تا ملاقاتش برای سفیر امکان پذیر باشد .

و اما مرجح دوم . که مساله سکونت امام مهدی (ع) در چند ساله اول غیبت

صغری در سامرا در خانه پدری باشد .

روایاتی که دال بر این مطلب است یک چیز می رساند که در این مدت بین سفیر و امام ملاقاتی حاصل نشده است ، ولی سفیر در این مدت ، کسانی که اموالی می آوردند به بغداد ، آنها را به سامرا می فرستاد و دستور می داد که اموال را به سامرا ببرند که در فصل چهارم خواهد آمد ، و شاید توجیه اینکه توقیعات و بیانات به دست سفیر اول کم

اتفاق افتاده و بوسیله سفرای بعدی زیاد، همین باشد.

واما مرجع سوم، و آن اینکه هرکس امام را ملاقات کرده یا سفیری از سفرایش او را ندیده است، بعد از آنی که فهمیدیم کسی که عنایت دارد که ملاقات خود را با امام از هر بشری مخفی دارد حتی از خواص کسانی که امام را ملاقات می نمایند، ناگزیر باید ملاقات در غیر مواقعیکه دیگران ملاقاتی داشته اند، باشد و بودن "علی بن مهزیار" چند روزی در خدمت آنحضرت، منافاتی ندارد، زیرا دانستیم که ضرورتی برای خروج توقیع هر روزه یا هر هفته دیده نمی شد بلکه ممکن است در این چند روزه تاخیر افتاده باشد.

واما مرجع چهارم، که نایب و سفیر دوم می گوید آخرین ملاقات من با آنحضرت در کنار خانه خدا بود... ممکن است چنین فرض کرد که تاریخ ملاقات با تاریخ گفتار خیلی نزدیک بوده است.

در این صورت (روش اخذ پاسخ بصورت اعجاز) گرچه عقلا ممکن است، الا اینکه دلیل خارجی در دست نداریم و مصلحت دعوت الهیه هم با این بیان که گفته شد منوط به روش اعجازی نیست، بلی ما منکر (روش اعجازی) نیستیم، بلکه در صورت توقیف مصلحت دعوت الهی، بران، ضرورت آنرا معتقدیم، و شاید روایتی هم که قبلا اشاره شد در صورت صحت سند و دلالت و نقل و بقیه جهات روایتش از همین قبیل موارد باشد!! در اینصورت، اگر متیقن نباشد، راجح این است که رابطه سفیر با امام و دست یافتن او برپاسخ سئوالات و توقیعات و توجیحات، عادتاً به صورت طبیعی و در نهایت خفا، و پوشیدگی انجام می گرفته است، و موید این نظر دو وجه است.

۱- همانطور که دانستیم غالباً توقیعات چند روزی بعد از سئوالات به تاخیر می افتاده است و این خود دلیل این است که در این فاصله ملاقاتی بین امام و سفیر رخ می داده است، و اگر بنا بود به صورت اعجاز باشد بمجرد نوشتن سئوالات یا به مجرد اطلاع سفیر، در امکان سفیر بود که جواب را حد اکثر چند ساعت یا یک روز بعد بدهد و نیازی به تاخیر چند روزه نداشت؟

۲- آنطور که روایات حاکی است، امام مهدی (ع) مطالب عقیدتی و فرهنگی را به سفرای خود می رسانده است، چنانکه پاسخ خیلی از سئوالات را شفاهی می داد، اما آیا این رساندن بصورت معجزه بوده و چگونه بوده است؟ درحالیکه ما از سفیر سـموم می شنویم که می گوید "اگر از آسمان فرو افتم و پرندگان مرا تکه تکه بربایند و یا بادمرا بهر جای پستی بیندازد برای من بهتر است از اینکه در دین خدا به رای خود و پیش خود

حرفی بزنم ، بلکه آنچه می گویم از سرچشمه اصلی و از حجت خدا شنیده ام . " <sup>۱</sup>  
این بود چهار جهت مهم گفتگو درباره توقیع مهدوی و خصوصیات آن ، و سخن  
از امر هفتم با این مطلب پایان می یابد .

امر هشتم . در مخفی بودن سفرا بر هیئت حاکمه

در اثر روش محرمانه ای که سفرا پیمودند ، مقصود کامل که عبارت بود از خفاء  
بزرگان مردمی که در رکاب هیئت حاکمه و زیر نظر دولت بودند و یا از پرتو دولت بهره مند  
می شدند ، به دست آمد .

و در این باره شاهدی رساتر از آن چه شنیدیم از سفیر سوم که در مجلس عامه ،  
خلفای سه گانه را بر امیرالمومنین علی (ع) ترجیح داد بطوریکه عامه او را روی سربلند  
کردند و ... نداریم . <sup>۱</sup>

از این جریان استفاده می شود که آنها کوچکترین احتمالی به سفارت او هم  
نمی دادند ، فقط آنچه درباره او فکر می کردند که وی متهم به شیعه بودن است و بس !  
آنهم که با این سخنان احتمالش را در ذهن آنها از بین برد . پس جایی که وی شیعی  
نباشد چگونه ممکن است که سفیر امام شیعیان باشد . و همین بود نظر ابن روح ، که تمام  
ابعاد احتمالات سفارت را در ذهن آنها از بین ببرد و آنها را طوری بسازد که حتی احتمال  
اینکه وی سفیر امام است ، در ذهن آنها خطور نکند تا چه رسد که بپذیرند . و وقتی که  
وی را نمی شناختند سفیر قبل و بعد او را به طریق اولی نمی شناختند ، تمام کسانی که این  
خط مشی را داشتند اعم از حاکم و محکوم غیر از شخص خلیفه ، بدینمنوال بودند .

زیرا درباره بعضی از خلفا قرائن تاریخی حاکی است که آنها عارف به حق و  
موقعیت سفیر بودند ، چنانکه شیخ صدوق در اکمال الدین بیان کرده و ما در بخش سابق  
مفصل از آن گفتگو کردیم .

موضع " معتمد " نسبت به امام عسکری و درخواست دعا از آنحضرت برای باقی  
ماندن در حکومت و همچنین برخوردی با " جعفر بن علی " وقتی که ادعای امامت کرد  
شنیدیم ، و همچنین در این دوره می شنویم که " ابن روح " در پیش " مقتدر " موقعیت

۱- الغیبه . ص ۱۹۵

۲- الغیبه شیخ طوسی ص ۲۳۷

بزرگی داشته است.<sup>۱</sup> گرچه ممکن است توجیه کرد که "مقتدر" جاهل به تشیع "ابن روح" بوده تا چه رسد به سفارتش و اینکه در نزد مقتدر مقرب بوده بخاطر علم و اطلاعات وسیع و حاضر مطلبی وی بوده است. و کاملاً "مقتدر" جاهل به واقع و هویت او بوده است!

این احتمال گرچه در ذهن قوی بنظر می رسد ولی قرائن تاریخی در دست است که این احتمال را تضعیف و بی اعتبار می سازد. از قبیل اینکه شخص مقتدر مدت کوتاهی وی را زندان کرده و یا اینکه "ابن روح" مدتی مخفی بوده است.<sup>۲</sup>

پس اگر واقعا "ابن روح" در نزد "مقتدر" چنین منزلت و مقامی داشته است که شنیدیم با صرف نظر از مقام سفارتش، موجب دیگری بنظر نمی رسد، و تنها این موقعیت بدین خاطر بود که بطور غیر مستقیم از طرف امام مهدی (ع) کارهای بسیار مهمی از "ابن روح" سر میزده است، و چون هیچ مستمسکی بر ضد خود به دست نمی آورد ناچار صرف نظر می کرد و او را آزاد می گذاشت، و بهر صورت، خلیفه فی الجمله مسبوق به موقعیت "ابن روح" بوده است.

دیگر از قرائن اینکه اگر این موقعیت را از "مقتدر" نسبت به "ابن روح" به ضمیمه موقعیت "معتمد" قبل از او و موقعیت "الراضی بالله" بعد از او با هم بسنجیم، چنین استفاده می شود که سلسله خلفاء تا حدود زیادی عارف به امر بوده اند گرچه کوچکترین نشانه ای بر ضدیت با خود از آنها بدست نیآورده اند.

درباره "الراضی" در فصل آینده خواهیم شنید که یکی از طرفداران "شلمغانی" در مجلس "الراضی" نامی از "ابن روح" برد و گفت که "شلمغانی" ادعای خدائی نمیکند بلکه وی مدعی است که "باب" امام منتظر است بجای "ابن روح" <sup>۳</sup> ولی "الراضی" در باره "ابن روح" سئوالی از وی نکرد در صورتیکه اگر "الراضی" وی را نمی شناخت جا داشت که از گوینده بپرسد و اصرار کند که به چه دلیل تو می گوئی که "ابن روح" ادعای سفارت دارد و بهترین مستمسکی داشت که راهی به امام مهدی پیدا کند، و از اینکه "الراضی" کوچکترین تحقیقی در این باره نکرد حاکی است از اینکه وی تا حد زیادی مقام "ابن روح" بلکه سفارت او را هم می دانسته است. در این صورت "معتمد" و "الراضی"

۱- الغیبه . ص ۲۵۲ و ۱۸۷

۲- الغیبه ص ۱۸۳

۳- الکامل ج ۶ ص ۲۴۱

بلکه " مقتدر " باز به احتمال قوی راه و روش ائمه علیهم السلام و خط مشی آنها را تا حد زیادی می دانسته اند .

در اینجا ما با سه سؤال روبرو خواهیم بود که ناچار باید آنها را پاسخ گوئیم :

۱- آیا خلفای دیگر هم تا این اندازه به راه و روش و خط مشی ائمه (ع) و سفرای آنها آگاهی داشته اند؟ و یا اینکه مختص همین چند نفر بوده است؟

۲- این خلفا از کجا و از چه طریقی به این موقعیت دست یافته بودند؟

۳- اگر واقعا آنها این شناسائی را داشتند به چه منظور از سفرا صرفنظر می کردند

و به منظور جدا کردن آنها از پایگاههای مردمی و درخواست امام مهدی از آنها، چرا آنها را دستگیر نمی کردند؟ با اینکه خط مشی عمومی دولت در مبارزه با خط مشی عمومی ائمه (ع) همین بود؟

برای هر سئوالی با یک بیان پاسخ روشن خواهد شد .

*بیان اول* . وقتی دانستیم که تمام دار و دسته دولت در هر طبقه ای که بودند

کوچکترین اطلاعی از سفرا نداشتند، دلیلی نیست که تمام خلفا اطلاع داشته باشند، زیرا خلفا در پایان خلافت یکی و آغاز خلافت دیگری باهمدیگر تماس نمی گرفتند تا بگوئیم که این مطلب به عنوان سری خلیفه اول به خلیفه بعدی گفته باشد، بلکه خلیفه بعدی یا پس از مرگ خلیفه قبلی پست خلافت را عهده دار می شد و یا اینکه خود در عزل و یاقتل خلیفه قبلی شرکت داشت، و در هر دو صورت احتمال کسب اطلاع خلیفه بعدی از قبلی داده نمی شود، از اینرو عادتاً محال است که فرض کنیم سلسله خلفا همگی به حال سفراء آگاهی داشته اند بلکه این فرض که خبر بین طبقات بالا از رجال سیاسی دولت منتشر بوده و آنها نقل می کردند و در نتیجه خلیفه هم از ناحیه خلیفه قبلی بر حال سفرا اطلاع پیدا می کرده است! اینهم اساساً بی پایه بنظر میرسد، زیرا در این صورت باید حملات پی در پی و شدیدی متوجه سفرا و بزرگان ملی می شد که دیگر نه برای " ابن روح " و نه برای دیگری هرگونه فرصت تقیه ای باقی نمی ماند، درحالیکه ما دانستیم که آنها کاملاً در طبقات بالا تا چه رسد به طبقات پائین، از تقیه خوبی برخوردار بودند، در اینصورت پس از چه راهی خبر سفرا به سائر خلفاء میرسید؟

پس متعین است که آشنائی به مقام سفرا منحصر به همان چند خلیفه ای بود که

گفتیم . و آنها هم سخت مراقب بودند که جلو بزرگان و خواص هم سخنی در این باره نگویند و گرنه خبر پخش می شد زیرا افسران و موالی در این باره حساسیت زیادی داشتند و علاوه سوزهای برعلیه خود خلیفه به دست افسران و موالی می افتاد .

بیان دوم. بعد از اینکه دانستیم که برای هر یک از خلفای این دوره ممکن نبود که خبر را از خلیفه پیش از خود و یا از خواص او بگیرد و همچنین ممکن نبود که پس از احراز پست خلافت از جانب دوستان سفرا خبری کسب کند زیرا شخص خلیفه به عنوان اینکه در رأس دولت بود، سزاوارتر بود که هرگونه کتمانی در برابر وی انجام گیرد... در این صورت متعین است که همان دو سه خلیفه پیش از احراز پست خلافت از وضع و حال سفرا اطلاع داشتند و از راه برخورد با بعضی از بزرگان ملی به دست آورده بودند.

توضیح مطلب. بعد از آنی که دانستیم که هیچیک از خلفا قبل از خلافتش نمی دانست که خلیفه خواهد شد و حتی در ذهنش هم خطور نمی کرد که روزگاری به مقام خلافت خواهد رسید زیرا رجال عباسی که لایق این پست باشند به نظر وی فراوان بودند و از طرفی هم خلافت مبتنی بر اساس و ضابطه معینی نبود، بلکه بعد از مرگ خلیفه قبلی فوری خلیفه دیگری تحت شرایط نامعلومی و بنظریه جماعت نامعلومی روی کار می آمد، در این صورت شخص خلیفه قبل از احراز پست خلافت از وضع خود اطلاعی نداشت تا چه رسد به دیگران!!

وقتی این مطلب روشن شد، می دانیم که چگونه بین علمای اهل سنت که بنی عباس هم از آنها بودند، معمول بوده که با علمای خاصه و دوستان ائمه (ع) تماس داشته و جلسات علمی برگزار نمایند، بلکه گاهی نماز جماعت برپا می کردند با اینکه از شرایط آن حسن نیت است، این روش ائمه (ع) با علمای عامه بود و همیشه این روش بین اصحاب و پیروان ائمه (ع) تا این دوره معمول بوده است. همین اندازه کافی است که شنیدیم "حسین بن روح" در مجالس آنها شرکت کرده و همچنین "ابا سهل نوبختی" رسماً با آنها مناظره و احتجاج می کرد<sup>۱</sup> و غیر ذلک از این نمونه ها فراوان به چشم می خورد که در این دوره در بغداد ارتباط بین علمای مذاهب فراوان بوده است، و خواص موالین و دوستان اهل بیت (ع) به هر کسی که یک نوع استقبال و ذهن و سعه صدری در او می دیدند تلاش می کردند که به وی فرهنگ و بینش زیادتری داده و مخصوصاً اگر به شخصی مطمئن می شدند و احساس می کردند که وی متمایل به آنها است، مطالبی که در جو عالی اسلامی قرار داشت به وی بازگو می نمودند.

از اینرو، بعد از بسته شدن راه تمام احتمالات، به گمان قوی بلکه به طور قطع متعین است که "راضی" و "مقتدر" معلومات خود را از همین راه به دست آورده اند، زیرا قبل از خلافتشان با عقیده ای پاک و دور از جو حکومتی پرهیا هو و جنجال، زندگی می کردند، و با علمای خاصه در تماس بوده اند، و علما در آنها میلی به تشیع احساس

کرده و از اینرو بعضی از مطالب سری، مانند نام سفیر و تلاش و کار او را که از دیگران مخفی می کردند، به آنها نموده اند. و از همین نظر است که "راضی" از شنیدن نام "حسین بن روح" دهشت و وحشتی نکرده و از گوینده استفساری از حال و کار و جاویدت و مقام او نمی نماید. در حالیکه "حسین بن روح" در سال ۳۰۵ به مقام سفارت رسیده و "راضی" در سال ۳۲۲ پست خلافت را احراز کرده و ابن روح در ۳۲۶ از دنیا رفته است پس ممکن است "راضی" زمان کمی قبل از خلافتش، سفارت وی را شناخته باشد. و همچنین، احترام فراوان "مقتدر" از "حسین بن روح" و هر خلیفه ای که در این دوره به نحوی حامل اندیشه ای از سرفرازی بوده بجز "معتمد" که این دوره از اثناء خلافت وی شروع می شود، تحت همین بیان و همان مناسبت بوده است، و در باره "معتمد" لازم نیست که بگوئیم از راه اتصال و ارتباط با علمای شیعه درباره سفر کسب معرفتی کرده است، بلکه همین اندازه کافی است که وی چگونه از امام عسکری (ع) احترام می کرد و ایمان به پاکی آنحضرت داشت که از وی تقاضای دعا نمود، آری راه و روش امام (ع) در علم و تقوی کافی بود که چنین نتایج و محصولی بدست آورد.

و درباره شناخت "معتمد" از سفرای امام کم یا زیاد، چیزی معلوم نیست، و از طرفی جریان سفارت در اوائل بروزش که در زیر سرپوشی از کتمان و خفا قرار داشت، قطعا کمتر از زمانهای بعدی سروصدائی داشت، آنهم نسبت به شخص خلیفه و اطرافیان نزدیکش بمراتب پوشیده تر بوده است، از اینرو خبری به دست آنها یعنی خلیفه و خواصش نمی رسید. و تنها خلفای بعدی، پیش از خلافتشان به عنوان اینکه یکی از علمای عامه بودند، از همان راهی که گفتیم شناخت و آگاهی درباره سفرای پیدا کرده اند.

بیان سوم، از سؤال سوم می توان دو جور پاسخ گفت.

۱- مترتب بر بیان دومی است که گفتم، خلیفه، وقتی بینش و شناسائی نسبت به سفرای پیدا می کرد که کم و بیش به راه و روش آنها هم مطمئن بود و نسبتا باور داشت در اینصورت بعد از احراز پست خلافت هرگز نمی توانست فکر و اندیشه خود را از این اطمینان رهایی بخشد.

در اینصورت علیرغم آگاهی خود نسبت به سفرای و مسئولیتش از حمایت و طرفداری از خط مشی عمومی خلافت عباسی، در حفظ و پوشش سفرای تا حدودی که به امنیت عمومی در آن حکومت لطمه ای نزنند، وجدانا احساس مسئولیت می نمود، تا در برابر خط مشی که قبل از خلافت برویش باز کرده اند، وفادار باشد و در عین حال نظر شخصی خود را هم

به منظور حفظ سفرا و هم حفظ خود، به احدی از خواص اطرافیان خود، نمی گفت.

اما حفظ سفراء بخاطر اینکه می دانست اگر سخنی بگوید دیگر کار از دست وی خارج شده و حملات بر سفرا و پایگاههای مردمی بدون خواستن نظریه ای از وی از طرف وزرا و فرماندهان ارتشی آغاز خواهد شد، زیرا آنها آن شناخت و بینشی که وی از سفراء دارد، نداشتند.

و اما حفظ و نگهداری خود، برای اینکه می داند اگر عباسیان حالات و عقاید او را بدانند هرگز او را انتخاب نخواهند کرد و آنها هر آن آماده اند تا اینکه به مجرد تهمتی تا چه رسد به علم بر خلاف میل خود، او را از کار برکنار نمایند. به هر صورت می بینیم که خلیفه بخاطر مصالحی که گفتیم مهر سکوت بر لب زده بود.

و از اینجا روشن شد که این موقعیت مخصوص خلیفه بود و دیگری را شامل نمی شد، و از همین رو، سفرا در دوران "مقتدر" و "راضی" با اینکه از نظر آنها شناخته شده بودند، کاملاً موفق شدند بدون طرد از صحنه های اجتماعی روش محرمانه خود را حفظ نمایند، زیرا کسی که آنها را می شناخت شخص خلیفه بود، و او هم تصمیمی بر طرد آنها نداشت و دیگران هم که شناسائی نداشتند، و باز روشن شد که طرفداران دولت در تمام طبقات، از پیوند خلیفه با سفرا بی اطلاع و یا اگر اطلاع داشتند از باطن وی بی خبر بودند، و از اینرو مقام خلافت را احراز می کرد.

باز شناسی دیگر از مطالب گذشته اینکه ممکن است گفته شود که کشته شدن (حسین بن منصور حلاج) بدست "مقتدر" در سال ۳۵۹ و کشته شدن "ابن عزاقیر شلمغانی" به سال ۳۲۲ بدست "راضی" که هر دو به دروغ ادعای سفارت کرده بودند، نشانی دیگر بر ارتباط و پیوند خلیفه با سفرا دانست، زیرا کشته شدن آن دو نفر گرچه تحت عناوین دیگری بود، ولی در حقیقت عملی بود مشترک در مصلحت خط مشی سفرا که شخص خلیفه بی توجه به آن نبوده است. در اینجا تنها یک سؤال دیگر باقی می ماند و آن اینکه در صورتیکه خلیفه ارتباط و علاقه به سفرا داشته چگونه راضی شده است که پست خلافت را عهده دار شود و چرا بعد از آنی که عهده دار شد به اهلش واگذار نکرد؟

جواب، مختصر پاسخ اینکه اگر فرض کنیم که خلیفه قبل از احراز پست خلافت

واقعا یک نفر شیعه مخلص بوده است، ولی اکنون که پست خلافت را احراز کرده اگر بخواهد اندیشه خود را اظهار کند و یا خلافت را رها نماید، در معرض قتل خواهد بود و بعلاوه بر فرض سابق می داند که کسیکه بتوان خلافت را به او واگذار کرد، نیست، زیرا امام "مهدی" از نظرها پنهان و سفیر هم مامور پذیرفتن پست خلافت نیست، پس اگر



بخواهد از مقام دست بردارد به یکنفر عباسی دیگر منتقل خواهد شد ، چه بسا نسبت به سفر سختگیر باشد .

و اگر چنین فرض نکنیم که لزومی هم ندارد ، همین اندازه پس که شخص خلیفه با رفقای سابق وفادار و به علم و تقوای آنها احترام می گذاشت ، و همین مطلبی است که ما در بیان دوم روی آن تکیه داشتیم و بیش از این هم خلیفه ایمانی نداشت ، وقتی که جریان از اینقرار باشد دیگر جای احتمالات سابق نیست که خلیفه مقام خود را رها کند با اینکه ریاست است و قدرت و در راه آن شمشیرها کشیده و خونها ریخته می شود تا چه رسد که راحت به دست آمده باشد .

۱- پاسخ دوم از سؤال سوم ، اینکه از وجه اول صرفنظر کرده و فرض کنیم که خلیفه عالم به حال سفر بوده ولی علاقه به وفاء با آنها نداشته ، بلکه رفتار بر خط مشی دولت و حفظ و صیانت حکومت را ترجیح می داده است . ولی خلیفه از حمله و گرفتن شکنجه سفر ناتوان بوده و یالاقل صلاح دولت و حکومت نمی دانسته است ، زیرا خود به چشم می بیند و زندگی می کند در یک دولت از هم پاشیده ای که ارکانش متزلزل و در اطرافش از دور و نزدیک آتش جنگ شعله وراست ، " صاحب زنج " ، " قرامطه " ، " خوارج " " افسران بلاد و اطراف " ( وزراء ) و " مرزبانان " همه سر بر کشیده و قوای دولست را پراکنده و در جبهه های مختلفی به جنگ وادار کرده و خلیفه مجبور بود که نیروی اقتصادی را خرج این جبهه ها بنماید و علاوه براین ، پس از " معتضد " ( در این بخش از تاریخ ) دائما ستاره خلافت در معرض افول و ملت روی یک خلیفه مقتدر و توانائی که بتوان بوی پناه برد ، ندیدند .

از اینرو ، خلیفه یا قدرتی را در خود نمی دید و یا اینکه صلاح نمی دانست که دولت را با حملاتی علیه سفر ، با نبرد تازه ای روبرو سازد ، و بار تبعات آن که جنبشها و خونریزیها در مرکز ( بغداد ) باشد و همچنین نهضتهائی که در اطراف از جانب انقلابیون مخلص که بنام و شعار ( رضا آل محمد ) خشنودی آل محمد بپا خواهد شد ، به دوش دولت بیندازد . و مسئله کمی انقلابات را در این دوره که ما گفتیم ، موضوعی است که ما پس از عبور از حوادث و نتیجه گیریهای دوران تاریخ ، می فهمیم و احساس می کنیم ولی آنروز دولت در متن حوادث بود و قریب العهد با بیشتر این نهضتها زندگی می نمود که از مهمترین آنها دولت طبرستان بود اینگونه که ما احساس می کنیم ، احساس نمی کرد پس همه این عوامل دولت را مجبور می کرد که خود را از حمله به سفر دور نگذارد داشته تا باقی مانده نیروی دولت را در جبهه های مختلف ، حفظ کند .

این بود رمز اینکه چرا خلیفه آگاهی خود را نسبت به سفرا در اختیار دیگران قرار نمی داد، و بعلاوه ممکن است چنین فرض کرد که خلیفه با اینکه عالم به حال سفراء بود ولی در عین حال می دانسته است که سفرا به هیچ وجه تصمیم انقلاب و شورش اجتماعی ندارند، از اینرو مقابله و مقاومت در برابر جنگجویان و نهضتگران دورونزدیک را به مراتب اصلح می دانست تا اینکه بخواهد اموال و نیروها را مصرف راهی کند که ضرری برای وی ندارد بویژه که احتمال میرفت که اگر بر علیه سفرا قیامی شود آنها هم رویاروی دولت خواهند ایستاد و خطری بمراتب سنگین تر از جبهه های دیگر برای دولت به وجود خواهند آورد.

x x x

## امر نهم

## در میزان ارتباط سفرا با پایگاهها وارگان ملی و مردمی

قبلا گفتیم که سفرا بنام ( سفیر ) در بین مردم معروف و شناخته نبودند مگر برای کسانی که دارای اخلاصی بس بزرگ و آماده فداکاری و قربانی شدن بودند ، که آنها هم طبعا اقلیتی بیش نبودند ، بلی ، آنچه از روایات تاریخی ما استفاده می شود پایگاههای مردمی و ملی در بغداد مخصوصا و در عراق عموما ، اندیشه سفارت و نحوه ارتباط به سفیر ولو به وسائلی ، می دانستند و عده زیادی از خواص و علما و میرزین آنها به مسئولیتهای خطیر خود آگاه بوده و گاهی واسطه بین مردم و سفیر بوده اند ، تا توقیعات و توجیحات حضرت را به مردم برسانند .

" شیخ طوسی " می گوید در زمان سفرای شایسته مردمی موثق بودند که توقیعات از ناحیه سفرا به آنها داده می شد<sup>۱</sup>

و گاهی فردی عادی از توده مردم طرفدار اهل بیت علیهم السلام به یکی از همین خواص برای رسیدن به مقصود خود از طریق سفرا ، مراجعه می کرد ، بدون اینکه شخص سفیر و یا جا و مکان و یا فعالیتهای اجتماعی وی را بداند ، و واسطه هم هرگز صلاح نمی دید که به چنین فردی معمولی مشخصات سفیر را بگوید ، زیرا وی قادر بر کتمان و سر نگهداری نبود . به نام عده ای از همین واسطه ها در فصل آخر همین بخش آشنا خواهیم شد . خواهیم شد .

بهر صورت قبلا شنیدیم که "ابی جعفر عمری" در بغداد حدود ده نفر داشت ، منجمله " حسین بن روح " که آنها وکیل در امور تجارت و اموال وی بودند ، منتها آنها را بدین کار گماشته بود تا بهتر سرپوشی روی کارش باشد ، همچنانکه شخص سفیر هم همین حال را داشت ، ولی در واقع آنها وکیل در اموال و رهبری پایگاههای مردمی و ملی بودند

۱- الغیبه شیخ طوسی ص ۲۵۷

۲- الغیبه ص ۲۷۲

و همچنین " حسین بن روح " وکلای داشت که " شلمغانی " قبل از انحرافش ، یکی از آنها بود<sup>۱</sup> در بعضی از روایات تعبیر شده است که راوی گفت " نوشتم به شیخ ابوالقاسم حسین بن روح " این عبارت حاکی است که رابطه ای بین سفیر و مردم بوده است ، زیرا در آن روز پستی بصورت امروزی نبوده است که نامه را به وسیله آن فرستاده باشند . پس در بغداد و اطراف اوضاع برای منوال جریان داشته و توزیع تعالیم امام علیه السلام و جمع آوری مالیاتهای اسلامی و حقوق شرعی بصورت ( هرمی ) اهرمی انجام می گرفته است که راس آن سفیر و وکلای خواص در وسط و پایگاههای مردمی قاعده آن بوده اند و این عمل کمال دقت در خفاء و سرپوشی و خود نگه داری را میرساند . و اما در شهرها و بلاد دور دست ، در آغاز غیبت صغری تا حد زیادی وضع با بغداد و اطراف نزدیک فرق می کرد و اوضاع مشکل بود ، زیرا درست است که شخص امام مهدی (ع) اساسی را به منظور برطرف ساختن اینگونه مشکلات بنیانگذاری کرد و از همان روزاول غیبت به هیئت قمی ها فرمود بهمین زودی شخصی را برای شما در بغداد انتخاب می کنم تا اموال به او داده و توقیعات را از وی بخواهید ، و این هیئت هم نقش مهمی در روشنگری و بینش مردم در عراق و قم و اطراف آن بجای گذاشت ، ولی انتشار مطلوب این اندیشه نیاز به چندین سال دارد در حالیکه خود حضرت هم در کمال پوشش و خفاء بسر می برد ، از اینرو در اوائل غیبت صغری برای مردم زیادی در نقاط دور دست ، امر مشکل و مبهم بود .

(محمد بن ابراهیم بن مهزیار) اهوازی پس از شهادت امام عسکری (ع) سرگردان وارد عراق می شود و به جستجوی جانشین حضرت می پردازد .<sup>۲</sup> در " دینور " وقتی که مردم یکسال یا دو سال پس از شهادت امام عسکری (ع) می خواهند اموال را به " احمد بن محمد دینوری " بدهند تا به آنجا که باید برساند . . . به مردم می گوید " يَا قَوْمِ هَذِهِ حَبْرَةٌ وَلَا نَعْرِفُ الْبَابَ فِي هَذَا الْوَقْتِ " ای مردم این خود سرگردانی است ، من فعلا کسی ( که باید این مال را به او بدهم ) نمی شناسم . ملاحظه میفرمائید چگونه این شخص سفارت را می شناسد و می داند که در بغداد است (چون بعد از همین جریان به بغداد آمد و به جستجوی سفیر پرداخت) <sup>۳</sup> ولی اعتراف

۱- الغیبه ص ۱۸۳

۲- بحار ج ۳ ص ۷۹

۳- الغیبه ص ۱۵۹ و المنتخب ص ۳۸۳

می کند که نام ومشخصات سفیر را تا امروز نمی دانم .  
 در مصر " ابوالرجاء مصری " که از صلحاء و پاکان بود ، سه سال پس از شهادت  
 امام عسکری (ع) به منظور شناسائی جانشین آنحضرت و تکالیف و وظایف خود در این  
 دوره به تحقیق و جستجو پرداخت<sup>۱</sup>  
 طبیعی است که در اول زمان غیبت این نوع گرد و غبارها بر روی مناطق دوراز  
 مرکز خواهد پاشید ولی بعد از آنی که این کاوشگران به مراد خود رسیده و تدریجا شخص  
 سفیر را شناختند و یا احیانا بعضی از آنها به شخص امام برخوردند ، غبار بر طرف و چهره  
 حقیقت تجلی می کند ، و شک بر طرف گشته و به شهرهای خود برمی گردند و حقی را که  
 دیده اند تبلیغ می کنند ، اینها به اضافه هیئت قمی ها ، یقین برای انسان حاصل کرده  
 و نفوس را آرامش می بخشند . از این پس همان نظام "هرمی" در بلاد دور دست هم  
 اجرا خواهد شد و مردم به همان وکلای پراکنده در شهرستانها مراجعه و آنها هم باسفرا  
 در بغداد تماس و ارتباط برقرار می کردند .

× × ×

فراز دوم از بخش دوم:



تفصیل و گستردهٔ تلاشها و فعالیتهاى سفر

قبلا تذکر دادیم که در خلال بحث فعالیت‌های سفرا، ما نمی‌خواهیم که آنچه در تاریخ در این زمینه یادآوری شده است بازگو کنیم، بلکه برای هر عنوانی که از فعالیت‌های آنان عنوان میکنیم، نمونه‌هایی روشن‌تر کننده در اختیار می‌گذاریم. و همچنین در ضمن سخن گفتن از تلاش‌های سفیران به صورت عمومی از خود آنها گفتگو خواهیم کرد، زیرا باعتبار صدور برنامه از یک منبع یعنی "توجیهات امام مهدی (ع)" آنها در روش فعالیت با یکدیگر امتیازی ندارند، و اگر می‌بینیم که در بعضی موارد یکی از سفرا دارای ویژگی خاصی است که در دیگری نیست، اینها همه مربوط به مصالحی است که امام مهدی (ع) در آن باره در نظر گرفته است بطوریکه اگر یکی از سفیران دیگر هم جای او بودند همان ویژگی می‌داشتند، و در این باره یعنی فعالیت‌های سفرا در ضمن چند نکته سخن خواهیم گفت.

*نکته اول - سفرا بر حقانیت و صدق کلام خود اقامه دلیل می‌کنند.*

آنان برای اثبات حقانیت خود در سطحی که قبلا شناختیم، دست به (معجزه) می‌زدند تا زبان بدگویان قطع و باور داران بر باورشان بیفزاید. رمز نیاز به چنین کاری بطور کلی این است که در مسئله سفارت امام مهدی (ع) منصبی است بسیار بزرگ که چشمها بآن دوخته و دلها بدان اشتیاق می‌ورزند، و از اینرو عده‌ای که در دین خود محکم نبودند به صرف آرزوی رسیدن به این پست به دروغ ادعای سفارت کردند، تا از این راه مالی اندوخته و یا مردمی را بفریبند و بخود متوجه سازند، و از این راه لعنت خدا و لعنت امام مهدی (ع) و ننگ تاریخ را برای خود خریدند، که در فصل آینده خواهیم دید و شنید.

و از اینرو سفرا از دونا حیه نیاز به اقامه دلیل بر صدق و راستی خود دارند.

اول - اینکه سفیر در سخن خود راست می‌گوید و ریاست طلب نیست.

که این جنبه از چند راه اثبات می‌شود.

- ۱- موثق بودن سفیر در اثر تجربه آمیزشی مردم برای مردم ثابت شده باشد .
  - ۲- تعریف و ستایش ائمه علیهم السلام از دو سفیر اول و دوم و مشهوربودن آن در بین مردم .
  - ۳- اشاره کردن هر سفیری به جانشین خود در پیش اجتماع خواص . ولی به هر صورت (معجزه) دارای یک اثر محسوسی است که در برطرف کردن شک و تردید و تاثیر سودمند در مردمی که به منظور تحقیق وارد می شوند به مراتب قویتر از دلائل دیگر است .
- دوم - رسوا و برملا کردن دروغ سفیران دروغین ، زیرا وقتی برای کسی معلوم شد که شخصی به روشنی می تواند خارق عادتی انجام داده و دیگری را ناتوان کند ، برای وی راستی اولین و دروغگوئی دومین آشکار میگردد . در گذشته از بعضی معجزات بطور اشاره یاد شد ولی اکنون مفصل به همراه مثالهایی یادآوری می نمائیم .

#### معجزات سفرا

#### " حسین بن روح "

- ۱- به مردی که باوی در بعضی از مسائل عقیدتی مناقشه و گفتگو داشت سخنانی گفت ، مرد ، وقتی از او جدا شد پیش خود می گفت که چطور ( ابن روح ) این سخنانی که به من گفت از پیش خود گفت ، جریان گذشت تا فردا وقتی که خدمت وی رسید ، قبل از هیچ سخنی " ابن روح " فرمود ای " محمد بن ابراهیم " اگر از آسمان به زمین افتم و طعمه پرندگان کردم و یا باد مرا به جایی دوردست بیندازد ، برای من ارزنده تر است از اینکه در دین خدا از پیش خود و بنظر خود سخنی بگویم ، بلکه آنچه گفتم از سرچشمه بدست آورده و از حجت خدا شنیده بودم .<sup>۱</sup>
- ملاحظه می فرمائید چگونه سه موضوع ( شک مخاطب - تاکید ابن روح در سخن - بدون سخن گفتن ابن روح ) دست به دست یکدیگر داده و یک نتیجه روشنی را آفریده است و آن برطرف شدن شک مخاطب است ، ( سخن گفتن ابن روح قبل از گفتگو ، خسوع نوعی علم غیب و برخلاف قوانین طبیعت است ) .
- زنی از اهل " آبه " <sup>۲</sup> سیصد دینار آورده که به سفیر تقدیم کند و ضمنا مترجمی

۱- الغیبه طوسی ص ۱۹۹

۲- آبه نام قریه ای است نزدیک ساوه که بین همه معروف است " لغت نامه دهخدا مجلس ۱۳۳۵ خورشیدی ص ۳۴ و المعجم البلدان ) ج ۱ ص ۵۷ ( مترجم )



هم به همراه آورده تا زبانش را برای سفیر ترجمه نماید ولی ( ابن روح ) به وی رو کرده و بازبان فصیح "آبی" باوی سخن می گوید و حال وی و فرزندانش را می پرسد و نیازی به مترجم پیدا نمی شود<sup>۱</sup>

ملاحظه می فرمائید چگونه شک و تردید را از دل این زن بدور می سازد .

۳- روزی " سمری " از مرگ " علی بن حسین بن بابویه قمی " خبر می دهد ، بزرگان تاریخ را یادداشت میکنند ، پس از چندی خبر می رسد که وی در همان روز از دنیا رفته است .  
۴- " ابا جعفر عمری " چند جامه و چند کیسه پول به " محمد بن متیل " داد ، و به وی گفت باید شخص خودت اینها را برداری و اکنون به ( واسط ) بروی و به اولین شخصی که هنگام سوار شدن به تو برخورد می کند بدهی ( ابن متیل ) به واسط رفت و شخص موصوف را برخورد کرده و پس از ابلاغ سلام جامه ها و پولها به وی تسلیم می دارد ، و او اظهار می دارد که ( محمد بن عبیدالله حائری " مرده است و این جامه ها برای کفن و این پولها برای خرج حفر قبر و کفن و دفن او است .<sup>۲</sup>

۵- شخصی از قم اموالی را به بغداد آورد و تقدیم ( ابا جعفر عمری ) کرد ، وقتی که خواست برگردد به وی فرمود باز هم چیزی پیش تو مانده است ! آن کجا است ؟ مرد گفت خیر آقا چیزی نمانده ، فرمود برو در اموالت تفتیش کن و بگرد ، رفت و برگشت و همان اظهار را نمود ، فرمود او ( یعنی امام مهدی " میفرماید که جامه سردانی<sup>۳</sup> که فلانی به تو داده که بیاوری چه کردی ؟ گفت آری واللہ بکلی فراموش کرده بودم والان هم نمی دانم چه کرده ام ، مدتی گشت و برگشت و خبری نشد ، فرمود او می فرماید که برو پیش آن کسی که عدل پنبه به وی داده ای ، یکی از آن دو عدل پنبه که دارای فلان نشانی است باز می کنی و جامه ها را آنجا است گرفته و بیاور !

ملاحظه می فرمائید ، چگونه تصریح می کند که اینگونه تعالیم و بینشها از ناحیه خود او نیست ، بلکه از ناحیه ( امام مهدی ع ) است و همین است منظور ما از اینکه گفتم سفر از امور غیبیه اطلاع می دهند ، این جریان در برابر این فرستاده قمی ، حقانیت سفیر و بزرگی شان او و توجه امام ( ع ) به وی را می رساند .

۱- الغیبه ص ۱۹۵

۲- الغیبه شیخ طوسی ص ۲۴۲ و منتخب الاثر ص ۳۹۹

۳- منتخب الاثر ص ۳۹۶

بیان تدریجی در جریان این دو جامه که اولاً خبر از فقدان دو جامه می دهد و مرحله دوم نوع جنس و مرحله سوم جای آن را نشان می دهد، همه اینها نشانگر یک حقیقت است، که تمام این تلاشها در راه خدا است و بس.

۶- " شلمغانی " پس از گمراهیش، فرستاد پیش " حسین بن روح " که من نایب خاص ( امام مهدی ع ) هستم و در این باره بیا تا مباحله کنیم زیرا من مامورم که علم خود را از دو جنبه ظاهر و باطن آشکارا کنم، از اینرو آماده مباحله بامن باش، ابن روح در پاسخ فرستاد که ( هر کدام از ما که از دیگری جلو افتادیم یعنی زودتر از دیگری مردیم همان شکست خورده است، و ( شلمغانی ) پیش افتاد یعنی دستگیر و بقتل رسید. و به همراه او ابن ابی عون هم گرفتند که تفصیل آن خواهد آمد <sup>۲</sup>.

#### نکته دوم

نقش سفراء در مخفی نگهداشتن امام مهدی (ع) است، که هر کدام از آنها مجدانه در راه آن مبارزه می کردند و تلاش، چگونه اینچنین نباشد در حالیکه سفیر در جوی از مسئولیت قرار گرفته است که طبق گفته یکی از خواص معاصرینشان ( اگر حجت خدا در زیر دامنش باشد و بدنش را با قیچی مقراض کنند که دامن بلند کند، دامنش را برنخواهد داشت که قبلاً شنیدیم. در این زمینه به نمونه های زیر توجه فرمائید.

۱- " عبدالله بن جعفر حمیری " و " احمد بن اسحاق اشعری " که هر دو از بزرگان علما و خواص دوستان و طرفداران خط مشی ائمه علیهم السلام هستند، طی درخواستی از " ابی عمرو عثمان بن سعید " می خواهند که نام شریف امام مهدی (ع) را بدانها بگوید در جواب می گوید " نُهَيْتُمْ عَنْ هَذَا " از این موضوع نهی شده اید.

در روایتی که واقعه را شرح می دهد چنین می گوید حرام است بر شما پرسش از این موضوع. این حرف را از پیش خود نمی گویم، مرا نمی رسد که چیزی را حلال و یا حرام کنم و آنچه می گویم از او است (ع) زیرا در دستگاه حکومت چنین معروف است که ابامحمد ( امام عسکری ) (ع) از دنیا رفت و فرزندی از وی نماند و بدین جهت میراث آنحضرت را تقسیم و کسی که حقش نبود گرفت و حضرت صبر نمود. در حالیکه عیال امام سرگردانند و کسی جرات ندارد که دم از آشنائی با آنها بزند و یا اینکه چیزی به آنها برساند، نام بردن همان، و تعقیب برای دستگیری همان! از اینرو از خدا بترسید و از

اینگونه مطالب خودداری کنید .<sup>۱</sup>

۲- بدون درخواست بلکه بدوا توقیعی از امام (ع) به دست " محمد بن عثمان " سفیر دوم می رسد که در آن چنین بیان شده است " که به کسانی که درخواست نام و نشان می کنند ، باید گفته شود که یا سکوت و بهشت و یا سخن و آتش ، زیرا مردم اگر به نام و نشان دست یافتند ، پخش می کنند و اگر جا و مکان را شناختند ، دشمن را بدان جا هدایت می نمایند )<sup>۲</sup>

حضرت به سفیر خود دستور می فرمایند که در پاسخ پرسش کنندگان چنین بگوید که آنها مأمور به سکوتند ، و اگر در این زمینه بخواهند پافشاری کنند فرجام آنها جهنم خواهد بود .

نکته قابل توجه اینکه حضرت به علت این موضوع تصریح کرده و اشاره به ضعف اخلاص و ارادت مسلمین می فرمایند ، گرچه مسلمان است و دنباله رو خط مشی ائمه (ع) ولی آنچنان بی اراده اند که اگر نام حضرت را دانستند ، افشا و اگر جا و مکانش دانستند زیر شلاقهای حکومت ها ، دشمن را بدانجا راهنمایی می کنند!

اینگونه سئوالات در همان سنوات اول غیبت فراوان می شد ، و لذا می بینیم حکم تحریم نام آنحضرت از همان دو سفیر اول و دوم نقل شده است و از دو سفیر اخیر چیزی به نظر نمی رسد .

بهر صورت ، گویا سائلین تبلیغات قدیمه از ائمه گذشته علیهم السلام را مانند سخن امام عسکری (ع) <sup>۳</sup> که قبلا شنیدیم که فرمودند [ *إِنَّكُمْ لِأَتْرُونَ شَخْصَهُ وَلَا يَحِلُّ ذِكْرُهُ بِأَسْمِهِ، قَالَ الرَّاَوِي فَقُلْتُ فَكَيْفَ نُذَكِّرُهُ؟ فَقَالَ قَوْلُوا الْحُجَّةَ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ* ]<sup>۴</sup> شخص او را نخواهید دید و جایز نیست که نام آنحضرت را ببرید ، راوی گفت پس چگونه از حضرتش یاد کنیم؟ فرمود بگوئید ( حجت آل محمد )<sup>۴</sup>

و همچنین فرمایش امام صادق (ع) که فرمود [ *صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ لَا يُسَمَّى بِأَسْمِهِ إِلَّا كَافِرٌ* ] صاحب این حکومت الهی بنام ، نامش را نمی برد مگر کافر<sup>۵</sup> . فراموش کس کرده

۱- الغیبه طوسی ص ۲۱۹ و اصول کافی

۲- الغیبه طوسی ص ۲۲۲

۳- مولف محترم این روایت را نسبت به امام هادی داده است ولی پس از مراجعه به

اصول کافی مشاهده شد که این روایت از امام عسکری (ع) است ( مترجم )

۴ و ۵- اصول کافی ص ۳۳۲ و ۳۳۳ ج اول چ آخوندی چ سوم

بودند .

البته این کتمان شدید منوط است به جایی که مصلحتی بزرگتر در کار نباشد و گرنه جایی که مصلحتی بزرگتر ایجاب کند ، معرفی نام یا جا و مکان آن حضرت اشکالی نداشت و ندارد ، مثلا ( اباجعفر عمری ) می بیند که ( اباطاهر بن بلال ) که یکی از سفرای دروغین است اموالی بنام امام گرفته و احتکار کرده است و به وی نمی دهد ، لذا ( اباجعفر ) روزی با او مصاحبت و رفاقت کرده و او را وارد خانه ای می کند ( ابوظاهر ) می گوید حضرت خود را از بالای بام به من نمایاند و فرمود اموالیکه پیش تو است بسه ( اباجعفر ) تسلیم کن ، برادرش از وی پرسید از کجا دانستی که او امام است ؟ گفت از آنجا که آنچنان هیبت و عظمتش مرا گرفت که فهمیدم او امام است .<sup>۱</sup>

آنچه از این روایت استفاده می شود ، امام (ع) مصلحت می داند که با این مدعی دروغین روبرو شده و دستورش دهد که اموال را به سفیر واقعی تحویل دهد ، پس به سفیر خود دستور میدهد که در یکی از خانه هایش این مواجهه و رویارویی برای مدتی کوتاه انجام گیرد و در نتیجه آن سفیر دروغین به کذب خویشتن پی ببرد ، جالب این است که ( اباطاهر ) مجبور می شود ، اعتراف کند که تاکنون حضرت را نمی شناخته است . و حضرت هم می داند که این شخص علیرغم ادعای دروغش ، هرگز به هیئت حاکمه گزارشی نخواهد داد ، زیرا وی کسی است که بنام سفارت همین امام اموالی را از مردم گرفته است و منطقی نیست که هیئت حاکمه را از این جریان آگاه سازد ، و به علاوه اگر بخواهد گزارشی بدهد باعث شکنجه و عذاب خود او خواهد شد و اموال را از او خواهند گرفت و مضافا براینکه می داند که اگر گزارشی هم بدهد سودی نخواهد برد و دولست نمی تواند بر آنحضرت دست یابد .

## نکته سوم

## سفر بطور ناشناس زندگی می کردند!

قبلا دانستیم که سفر ملتزم بودند که زندگی خود را به طور ناشناس بگذرانند و انگیزه و نتایج آنرا هم بررسی کردیم، آنچه در این بخش، در صدد هستیم، آن است که نمونه هائی در این باره از لابلاى تاریخ بیرون کشیده و عرضه بداریم.

۱- همانطور که شنیدیم . . . در موقعیکه کار بسیار دشوار بود و از شمشیرها خون می بارید ( ابا جعفر عمری ) به عنوان تاجری اموال را به امام (ع) می رسانید و مستقیماً به گونه معمولی این کار را انجام نمی داد، مبادا راهی برای هیئت حاکمه باز شود، و هرکسی هم که مالی برای " ابا جعفر " می آورد از وضع و حال وی خبری بدست نمی آورد، بلکه به وی گفته می شد برو فلانجا و آنچه به همراه آورده ای تحویل بده و برو و حتی رسیدی هم به او داده نمی شد.

وقتی که ( ابا جعفر ) ۲ یا ۳ سال قبل از مرگش " حسین بن روح " را پس از خود تعیین و معرفی کرد و دستور داد که از هم اکنون اموال را به وی تسلیم کنند، روزی از " حسین بن روح " رسید خواستند، و او از این جریان به " ابا جعفر " شکوه کرد. راوی ( که خود یکی از کسانی است که اموالی را آورده است ) می گوید " ابا جعفر " به من دستور داد که تقاضای رسید نکنم و فرمود آنچه به " ابوالقاسم حسین بن روح " داده شود به من رسیده است، از آنروز به بعد اموال را برای ( ابن روح ) می بردم و درخواست رسیدی هم نمی کردم.<sup>۱</sup>

۲- وقتی که سفارت به دوش " حسین بن روح " افتاد، کار خفاء و پوشش تاحدی بالا گرفت که رسماً " ابن روح " اظهار تدین به مذهب اهل تسنن می کرد و از آن دفاع می نمود، و همانطور که شنیدیم نام امیرالمومنین (ع) را در فضیلت از تمام خلفای راشدین، مؤخر می انداخت، به اینهم اکتفا نمی کرد بلکه لطف و عنایتش شامل جناب معاویه بن ابی سفیان!! هم شده بود، تا جائیکه شنید یکی از دربانهایش ( معاویه ) را

لعن و دشنام داده است، او را از کار برکنار و هرچه وساطت کردند که او را به مقام درباری خود بپذیرد، موثر واقع نشد.<sup>۲</sup>

"ابن روح" معاویه را دوست نمی داشت بلکه صلاح نمی دید که در منزل سفیر امام مهدی (ع) کسی به معاویه بد بگوید، مبادا روزی سوژه ای به دست دولت افتاده و او را ضد حکومتی بدانند و بخوانند!!"

رفتارش با توده مردم هم همین بود مگر با کسی که به اخلاص و ایمانش باور داشت. گاهی ۱۰ نفر با وی تماس می گرفتند که ۹ نفر آنها به وی لعن می کردند و یک نفر آنها در این باره مشکوک بود، ولی وقتی از پیش وی خارج می شدند ۹ نفر از آنها به دوستی "ابن روح" خود را به خدا می پیوندید و یکی از آنها ساکت می ماند و متوقف. نه نفری که به وی علاقمند می شدند بخاطر این بود که در فضیلت صحابه و خلفاء راشدین سخنها از وی می شنیدند نه بخاطر اینکه آنها را به خط مشی ائمه نزدیک کرده بود بطوریکه راوی می گوید در فضیلت صحابه آنچه ما روایت می کردیم و آنچه نمی کردیم برای ما می گفت و ما بخاطر علاقه ای که به وی پیدا کرده بودیم می نوشتیم. این روش در دور کردن نظر هیئت حاکمه و حسن ظن توده اهل تسنن و احترام خلیفه (مقتدر) به وی، نقش مهمی داشت، ولی در عین حال، در زمان همین "مقتدر" در سال ۳۱۲ چند صباحی از زیارت زندان درامان نبود ولی بخاطر همان روش یاد شده مدت زندان بسیار کوتاه بود.<sup>۲</sup>

۱- الغیبه طوسی ص ۲۳۸

۲- الغیبه طوسی ص ۱۸۷ و ۲۵۲

نکته چهارم  
توقیعات و رفع مشکلات شیعیان

گرچه بوسیله سفر مشکلات حل و حوائج برآورده می شد، ولی در حقیقت در اثر راهنماییهای آنحضرت بود و لذا ما این گونه توقیعات را از فعالیتهای آنحضرت دانسته و در فصل ویژه (تلاشهای حضرت) از آن به تفصیل سخن خواهیم گفت، با آوردن مثالی برای هریک، اکتفا می نمائیم.

۱- حل مشکلات خانوادگی

مردی زنش را به خانه پدرش فرستاد، زن مدتی در خانه پدر ماند و دیگر اجازه برگشتن به خانه شوهرش را به وی نمی دادند مرد که چاره ای در این باره نمی دید، به بغداد آمد و بوسیله "حسین بن روح" از امام (ع) تقاضای دعا کرد، پس توقیعی از آنحضرت رسید که ضمن مطالبی درباره این زن و شوهر چنین نوشته بود [وَالسُّوْجِ وَ الزَّوْجَةِ فَأُصْلِحَ اللَّهُ ذَاتَ بَيْنَهُمَا] و زن و شوهر خدا بین آنها اصلاح داد. خداوند به آسانترین وجه زنش را به وی باز گرداند و سالها در کنار هم زندگی و صاحب فرزندان گردید. (راوی) که همان شوهر باشد، می گوید من با آن زن بی ادبها کرده که هیچ زنی با آن حرفها نمی ساخت ولی دیگر کوچکترین حرف ناروایی بین من و او و فامیلش پیش نیامد تا اینکه روزگار بین ما جدائی انداخت! (یعنی همسر مرد)

## ۲- شفای مرض های طولانی و صعب العلاج

شخصی زخمی در نشیمنگاهش پیدا شد، به پزشکان مراجعه و هرچه داشت خرج کرد ولی کوچکترین نتیجه ای به دست نیاورد، نامه ای به امام (ع) نوشت و از حضرتش درخواست دعا کرد، پس توقیعی رسید که در آن نوشته بود (خدا تورا عافیت دهد و در دنیا و آخرت باما) یک هفتگه نگذشت که بکلی خوب شدم و جای زخم را نشان یکی از پزشکان هم کیش خود دادم، او گفت ما برای این مرض داروئی نمی شناسیم و بی شک از ناحیه خدا شفا یافته ای! <sup>۱</sup>

## ۳- درخواست فرزند

(علی بن حسین بن موسی بن بابویه) قمی بوسیله ابی جعفر محمد بن علی اسود، نامه ای به (حسین بن روح) نوشت که در آن از امام مهدی (ع) درخواست کرده است که حضرتش دعا کند تا خدا فرزندی پسر به وی عنایت نماید (ابا جعفر اسود) برای خود و ابن بابویه هر دو تقاضا می کند، بعد از سه روز (حسین بن روح) به وی می گوید: که حضرت برای "ابن بابویه" دعا کرد و به همین زودی خدا فرزندی به وی خواهد داد که هم خودش و هم فرزندانش مفید خواهند بود، ولی برای تو دعا نکرد و فرمود راهی نیست و او هم فرزند دار نشد. <sup>۲</sup>

## ۴- درخواست عا برای امور مهمه!!

"قاسم بن علاء" که یکی از وکلاء در آذربایجان است و در آینده به وی آشنا خواهیم شد، خداوند چند دختر به وی عنایت کرده بود، ضمن نامه ای از امام (ع) درخواست کرده که برای دخترانش دعا کند ولی پاسخی در این باره نرسید و همسه دخترانش مردند، تا اینکه خدا فرزندش (حسین) را به وی داد، باز هم نوشت و درخواست

۱- ارشاد مفید ص ۳۳۲

۲- الغیبه ص ۱۹۵ و ۱۸۸



دعا کرد و پاسخ داده شد و فرزندش باقی ماند .<sup>۱</sup>

#### ۵- درخواست و اجازه مسافرت

مردی یمنی در بغداد بود ، قافله ای آماده حرکت شد ، او هم نامه ای نوشت و اجازه رفتن به یمن با این کاروان خواست ، توقیع از سوی آنحضرت رسید که [ لَّا تُخْرَجُ مَعَهُمْ فَلَيْسَ لَكَ فِي الضَّرْوَجِ مَعَهُمْ خَيْرَةٌ وَأَقِمَّ بِالِكُوفَةِ ] با آنها بیرون مرو که برای تو خیری در آن نیست و در کوفه بمان . مرد امتثال فرمان کرد و در کوفه ماند و کاروان به سوی یمن حرکت کرد ، قبیله ( بنی حنظله ) بر آنها تاختند و اموال آنها را بردند و بیچاره شان نمودند . همین مرد اجازه می خواهد که از طریق دریا با کشتی برود ، باز هم به وی اذن داده نمی شود ، وقتی که پرسش می کند و خبر می رسد معلوم می شود که هیچیک از کشتیهای آن سال به سلامت نرفته و همگی غرق شده اند .<sup>۲</sup>

#### ۶- اذن رفتن به حج

سالی یکنفر از قبیله بنی نوبخت ، عازم سفر حج شده و خود را آماده می کرد ، از امام مهدی (ع) نامه ای رسید که در آن خطاب به وی فرموده بودند [ نَحْنُ لِدَالِكَ كَارِهُونَ ] این مسافرت از دید ما ناخوشایند است . از اینرو مرد غمگین و افسرده شد و طی نامه ای به ناحیه مقدسه چنین نوشت ( من به گوش اطاعت شنیده و به فرمانبری شما ماندگار شدم ولی سخت غمگینم که چرا از حج محروم ماندم جوابش آمد که افسرده دل مباش که در سال آینده تو به حج خواهی رفت ، سال آینده نامه ای نوشت که . من " محمدبن عباس " را که به دیانت و پاکی او اطمینان دارم به عنوان همسفر خود برگزیده و عازم حج هستم آیا اذن می فرمائید؟ جواب آمد که ( اسدی ) همراه خوبی است ، اگر حاضر شد و پیشنهاد کرد دیگری را براو ترجیح مده و با او برو! راوی میگوید ( اسدی ) خود پیشقدم شد و منم او را به همسفری خود برگزیدم .<sup>۳</sup>

۱- ارشاد مفید ص ۳۳۱

۲- ارشاد مفید ص ۳۳۲

۳- الغیبه طوسی ص ۲۵۷

ملاحظه میفرمائید چگونه امام (ع) مصالح اصحاب و دوستان خود را در نظر گرفته و مشکلات آنها با دید وسیع امامت حل و فصل می نماید، تا جایی که حتی همسفری را برای این مرد انتخاب کرده و از رفاقت با دیگری را منعی می فرماید. مقصود از "اسدی" ظاهراً همان (ابوالحسین محمدبن جعفر) اسدی است که در آن دوره سمت وکالت از جانب سفره را به عهده داشت.

#### ۷- درخواست کفن

"محمدبن زیاد صیمری" طی نامه ای از امام مهدی (ع) درخواست کفنی میکند که به دست آنحضرت متبرک شده باشد. جواب می رسد که تو در سال هشتاد و یک بدان نیازمندی!! پس در همان وقت مقرر از دنیا رفت در حالیکه یکماه قبل کفنی برایش فرستاده شد.<sup>۱</sup>

احتمال می رود سال تعیین شده در روایت سال ۲۸۱ بوده و یا آنطورکه مرحوم مجلسی<sup>۲</sup> احتمال داده است مقصود از ۸۱ سنین عمر وی باشد (یعنی محمدبن زیاد صیمری).

از اینگونه درخواستها در روایات فراوان به چشم می خورد، و سر آن معلوم است زیرا مومن طبعاً به عالم پس از مرگ اهمیت می دهد و بهترین راه از دید یاران و دوستان امام (ع) این است که کفنی داشته باشند که به دست مبارک امام متبرک و یا با بودجه حضرتش خریداری شده باشد، تا بوسیله آن از فشار قبر و سختی حساب بکاهند.

مضافاً بر اینکه این نوع درخواستها دور از میدان سیاست و امور اجتماعی بوده بلکه مربوط به مسائل شخصی است و هرگز راه پائی به روی دولت باز نمی گذارد، و از این رو می بینیم که در توزیع کفن های صادره از ناحیه امام (ع) بین دوستان آنحضرت سفره در گشایش بیشتری بوده و فرصت خوبی داشته اند.

۸- توجه دادن آنحضرت وکلای خود، به نقشه های شوم هیئت حاکمه

روزی فرمانی از سوی امام (ع) به تمام وکلا صادر می شود که از هیچکس چیزی

قبول نکرده و خود را نسبت به من به تجاهل و بی اطلاعی بزنید! و کلا رمز این دستور را نفهمیدند ولی تاریخ ویژه علت این فرمان را چنین بازگو می کند که ( عبدالله بن سلیمان وزیر) شنید که برای امام مهدی (ع) در بغداد و نواحی وکلای هست، تصمیم گرفت که آنها را دستگیر کند، از اینرو نفراتی را مامور کرد که هرکدام پیش یکی از وکلای احتمالی رفته و مدعی شود که مالی از امام (ع) پیش من است، هرکدام که مال را گرفتند فوری او را دستگیر نمایند.

وزیر دست به چنین حیل‌های زد تا وکلای امام (ع) را نابود سازد ولی امام (ع) پیش از این نقشه او را خنثی کرده و نمی گذارد که به ثمر برسد، و از اینرو هرکدام آمدند و گفتند که مالی از امام پیش ما است بگیرید و به آنحضرت برسانید، همگی اظهار بی اطلاعی از امام (ع) نمودند، و در نتیجه از دست حکومت جان سلامت بردند.<sup>۱</sup> از این بیان بطور روشن دو چیز استفاده می شود،

۱- تند نظری و خشونت هیئت حاکمه را نسبت به خط مشی امام، عوض کرده و معکوس نموده است.

۲- دلالت دارد بر اینکه در بغداد و اطراف وکلای فراوانی برای آنحضرت بوده است. و همین است که ما گفتیم که اینها وکلای سفرا بوده اند، نه وکلای بلاواسطه خود امام علیه السلام، گرچه امام توجه به سلامتی و حفظ همه آنها داشته است.

تنها اعتراضی که بر این روایت باقی می ماند، این است که خلفای این دوره از "معتمد" و "معتضد" شروع و به (راضی) و (متقی) پایان می یابد و وزیر هیچیک از اینان شخصی بنام (عبدالله بن سلیمان) نبوده است، بلی ممکن است مجازا در تعبیر، از (اباجعفر محمد بن قاسم بن عبیدالله بن سلیمان) وزیر (القاهر) رابه نام (عبدالله بن سلیمان) نام برده باشد<sup>۲</sup> در این صورت روایت درست می شود.

به هر صورت، این امور هشتگانه و نظیر آن از کارهایی است که سفیران واسطه امین و مهربانی بین امام (ع) و مردم در حل مشکلات آنها و برآوردن حاجات آنان بودند.

۱- اعلام الوری ص ۴۲۱

۲- مروج ج ۴ ص ۲۲۱ و الکامل ج ۶ ص ۲۲۹

۵ - نکته پنجم، سفر اموال را گرفته و به اهلس می رسانند .

یکی از مهمترین کارها و روشنترین وظیفه های سفر ، به عنوان اینکه حلقه واسطه بین امام (ع) و مردمند ، همین است که اموال را ب (به عناوین اسلامی) از مردم گرفته و به امام رسانده ، و یا طبق فرمان آنحضرت توزیع کرده و به مستحقش برسانند . در تاریخ دوره پیش خواندیم که چگونه دوستان طرفدار ائمه (ع) از گوشه و کنار شهرهای اسلامی این اموال شرعی را به سوی ائمه (ع) می بردند! چه نیروها و هیئت هائی حامل اموال و سئوالات ، که به پیشگاه ائمه (ع) بار یافته ، و اموال را تحویل و پاسخ سئوالات و حل مشکلات را دریافت کرده و باز می گشتند! و امام (ع) در اولین برخورد خود با این گروهها ، اموالی را که به همراه داشتند از نظر مقدار و چگونگی و جنس و گونه های دیگر ، برای آنان توصیف می فرمود ، تا حجت خدا را برای آنها ثابت نماید و درسالهای بعد که اموالی را می آورند نیازی به دلیل نداشته باشند .

تاجائی که امام عسکری (ع) در زمان حیات خود ، فرزندش مهدی (ع) را مامور است که اموالی را که از قم وسیله کاروانی ارسال شده بود ، برای کاروانیان توصیف فرماید و او هم مفصل در این باره به توضیح پرداخت<sup>۱</sup> و همچنین برای کاروانی که روز وفات امام عسکری (ع) از قم به سامراء رسید و حامل اموالی بود ، کاملاً به توصیف اموال آنها پرداخت .

همچنین کاروانها و گروههای حامل اموال از دور و نزدیک به طرف سفر ، ادامه داشت ، فراهم همین وظیفه را داشتند که به منظور صدق ادعای سفارت خود برای کاروانیان و حاملین اموال اقامه حجت کرده و اموال آنها را توصیف نمایند ، و آنها را با تعلیم امام (ع) این کار را انجام می دادند .

از باب نمونه (محمد بن ابراهیم بن مهزیار) مال سنگینی را به فرستاده امام (ع) می دهد ، به همین خاطر که اموال را برایش توصیف کرد<sup>۲</sup> و یا (احمد بن محمد

۱- اکمال الدین خطی

۲- الغیبه ص ۱۷۱

دینوری) شانزده هزار دینار از اموال مردم دینور<sup>۱</sup> به وکیل امام مهدی (ع) می دهد، باز هم به همین دلیل<sup>۲</sup>

از بعضی از روایات چنین استفاده می شود که در سالهای اول غیبت، اموال به سامرا حمل می شد، چون کسی که می گرفت و به امام می رسانید در سامرا بود. و اینهم به راهنمایی شخص سفیر انجام می گرفت چنانکه (ابوجعفر عمری) با (دینوری) نامبرده چنین کرد<sup>۳</sup>

سپس این جریان قطع شد و شخص سفیر اموال را تحویل می گرفت و چه بسا که به مالک و صاحب مال علاوه بر واسطه آن، دعا می فرمود و یا مالی را که باید به امام (ع) برسد و حامل فراموش کرده بود، چه بسا تذکر می داد.<sup>۴</sup>

و تا امروز جریان آن زن (آبی) که سیصد دینار برای (حسین بن روح) آورده بود و (ابن روح) با وی به زبان فصیح (آبی) سخن گفت.<sup>۵</sup> و همچنین جریان آن مردی که از قم اموالی را به بغداد برده تا به (ابی جعفر عمری) برساند، و (ابی جعفر) جریان آن دو پیراهن سردانی را به وی تذکر می دهد<sup>۶</sup> از یاد رفتنی نیست و ما فراموش نکرده ایم.

و همچنین نباید فراموش کرد آن رسولان و قاصدانی که اموالی برای (ابی جعفر عمری) می آوردند و آنچنان در سالهای آخر همه را حواله می داد که به (حسین بن روح) بپارند و حتی یکی از آنها که چهارصد دینار برده بود از (حسین بن روح) درخواست رسید کرد و وقتی که (ابن روح) جریان را به (ابی جعفر) گله کرد، او به راوی و حامل مال دستور می دهد که هرگز از (ابن روح) درخواست رسید مکن، زیرا

۱- (دینور) نام شهری است اطراف کرمانشاه که بین دینور و همدان بیست و چند فرسخ است دارای باغیات و کشت و زرع و آب فراوانی است، و اهل آنجا از همدان خوش طبع ترند. المعجم البلدان ج ۲ ص ۷۱۴ چ تهران (دینور) نام شهری است در نزدیکی کرمانشاه که در قدیم آباد بود ولی اکنون ویرانه است. (فرهنگ نفیس ج ۲ / ص ۱۵۸ - مترجم)

۲ و ۳- بحار ج ۱۳ ص ۷۹

۴- ارشاد مفید ص ۳۳۵

۵- الغیبه ص ۱۹۵

۶- الغیبه ص ۱۷۹

آنچه به او برسد به من رسیده است.<sup>۱</sup>

سفرای به این خاطر از دادن رسید به حاملین اموال خودداری می کردند که در زمان ( معتضد ) خون از دم شمشیرها می چکید ، و لذا آنها هم مانند تاجری که حواله میدهد برسرطرف تجاری خود ، همچنین حواله می دادند و دیگر هیچ اثری از خود خیر!! تا راهی برای حکومت جبار باز نگردد!!<sup>۲</sup>

از این جا می توان فهمید که رسیدهها به افراد در مدت کمی از دوران غیبت صغری داده می شده است و بس، زیرا از سال ۲۷۹ یعنی ۱۹ سال از آغاز غیبت گذشته خلافت همین ( معتضد ) خونخوار آغاز می شود ، و ظاهر این است که تا آخر غیبت صغری یعنی حدود پنجاه سال بعد ، هیچگونه رسیدی به احدی داده نشده است .

این بود وضع گرفتن وجوهات و اموال از ناحیه وکلا و سفرای امام مهدی ( ع ) دیگر برای ما مهم نیست که بدانیم آیا این اموال در دست خود سفرای باقی می ماند و یا اینکه به امام ( ع ) می رساندند؟ زیرا به هر صورت تحت نظر خود امام ( ع ) به مصرف می رسیده است .

علی ای حال ، عادتاً قسمتی از این اموال بطور مستقیم به خود امام ( ع ) می رسیده است ، بلکه از ظاهر روایات استفاده می شود که یکی از وظایف سفرای گرفتن اموال و رساندن به امام ( ع ) بوده است .<sup>۳</sup>

امام ( ع ) با این اموال زندگی شخصی خود را اداره می کرد و بقیه هم یا مستقیم ( با دوستانی که با آنها روبرو می شد ) و یا غیر مستقیم به موالی و دوستان خود می رسانید ، و برگرداندن این مال هم برای دوستان جایز نمی دانست بلکه از دید آنحضرت باید از این کار ( رد صلّه های امام ) استغفار نمود .<sup>۴</sup>

بخشی از این اموال ، مخارج کفن و دفن شیعیان بود<sup>۵</sup> و بخشی دیگر مستمری کسانی از دوستان آنحضرت بود که پدر گرامیش امام عسکری ( ع ) به آنها می داد ، حضرت هم همان مستمری را به آنها می رسانید .<sup>۶</sup>

۱- الغیبه شیخ طوسی ص ۲۲۶

۲- الغیبه شیخ طوسی ص ۱۸۰

۳- غیبه الشیخ ص ۱۷۸

۴- ارشاد مفید ص ۳۳۴

۵- الغیبه ص ۱۹۳ و منتخب الاثر ۳۹۶

۶- الغیبه طوسی ص ۲۱۹

واما نحوه توزیع سفرا

آنچه از تاریخ ویژه ما ( شیعه ) استفاده می شود ، بسیار کم است و علت آنهم روشن ، زیرا جو آنروز را نباید فراموش کنیم و حتی سخن یکی از سفرا درباره عائله امام (ع) این بود که می گفت ( کسی جرات نمی کرد که خودرا آشنای آنان معرفی و یا چیزی به آنها برساند ) .

از اینرو توزیع آنان کاملا سری انجام می گرفت و جز در موارد بسیار کمی ، تصریح بدان نمی شد ، و شاید بیشتر تقسیم اموال به صورت تجاری انجام می گرفت یعنی مثلا به شخصی وجوهی داده می شد ولی به عنوان قرض و یا غیره ! تا کوچکترین سوژه‌های به دست هیئت حاکمه داده نشود . و روی همین جهت است که در تاریخ شیعه ، موارد توزیع سفرا ، جز در چند مورد ، خبری به ما نرسیده و ضبط نشده است ، که یکی از همان موارد نادر موردی است که ( حسین بن روح ) صد درهم باوسائل حنوط و چند کفن به شخصی می دهد بطوریکه کسی متوجه نمی شود .

جالب این است که آنچه اموال امام مهدی (ع) به کسانی که آن حضرت را دیده اند و یا غیر آنها داده است ، بنابر نقل تاریخ بسیار فراوان تراست از آنچه از کانال سفرا به دوستان داده می شد ، که در فصل پنجم به تفصیل خواهد آمد .

۶- نکته ششم . تلاشهای علمی سفرا .

نکته ششم در پیرامون فعالیت‌های علمی اعم از مناقشات عقیدتی و ایدئولوژی و حل مشکلات علمی ، سفرا است ، خواه به منظور توجیه اصحاب و روشنگری آنان انجام گرفته باشد و یا به منظور احتجاج بر ضد شبهاتی که دیگران در اذهان مردم به وجود آورده بودند .

ما ناچاریم که در دو فصل آینده این تاریخ از هردو موضوع گسترده بحث کنیم  
۱- مناقشات و توجیهات فقهی و عقیدتی و اجتماعی که به دست سفرا انجام گرفته ، و در حقیقت از کارهای شخصی امام (ع) است که اینها در فصل پنجم از این تاریخ بحث آن خواهد آمد .

۲- مناقشات سفرا با وکلا و یا سفرای دروغین که آنهم عنقریب در فصل آینده خواهد آمد .

آنچه باقی میماند توجیهات و مناقشاتی است که احیانا یکی از سفرا از پیش خود در حدود آموزشهای امام (ع) و خط مشی عمومی خود شان دارند که فعلا ما به نمونه هایی از آن اشاره می نمائیم .

آنچه از سفیر اول شنیدیم که بارها نهی فرمود از تصریح به نام امام مهدی (ع) و شکوه از دست هیئت حاکمه و تسلط آنها ، از همین قبیل است .

( حسین بن روح ) مناقشات فراوانی دارد ، منجمله با متکلم معروف به ( ترک هروی ) درباره فضیلت حضرت زهرا بر سائر دختران پیامبر که ( هروی ) گفت ندیدم کسی را مانند این مرد که با این اختصار و زیبایی جواب دهد .<sup>۱</sup>

با دیگری درباره شهادت ( امام حسین علیه السلام ) گفتگوی مفصلی دارد که در آن پاسخ روی این نکته تاکید شده که حکمت خدا درباره اولیاء چنین است که گاهی غالب و گاهی مغلوب ، گاهی قاهر و گاهی مقهور باشند و گرنه اگر همیشه پیروز بودند و در معرض امتحان قرار نمی گرفتند ، مردم آنها را خدا دانسته و فضیلت صبر و شکیبائی آنها در آزمایشها روشن نمی شد ولی خداوند حالات آنها را در این زمینه مانند حالات دیگران قرار داده تا در حال محنت و آزمایش صابر و در حال سلامتی و پیروزی بردشمنان



سپاسگزار ، و در هر صورت متواضع و فروتن بوده باشند . . .

و وقتی که راوی مشکوک می شود که این سخن آیا از پیش خود می گوید و یا اینکه از تعالیم و بینشهای امام (ع) است ؟ (ابن روح) به وی می فرماید ای (محمد بن ابراهیم) اگر مرا از آسمان به زمین بپندازند و پرنندگان قطعات مرا ببرایند و یا اینکه باد مرا به جاهای دور دستی بپندازد ، برایم بهتر است از اینکه در دین خدا از پیش خود سخنی بگویم ، بلکه این سخنی که گفتم از حجت خدا (ع) شنیده ام .<sup>۱</sup>

دیگر از آموزشهای وی به (احمد بن محمد صفوانی) فرمود که (یحیی بن خالد امام موسی بن جعفر را به وسیله بیست و یک رطب ، مسموم کرد و پیامبر و ائمه (ع) هیچکدام نمردند مگر با شمشیر و یاسم بعد نام حضرت رضا علیه السلام را برد و فرمود که آنحضرت مسموم شد و همچنین فرزند و فرزند فرزندش)<sup>۱</sup>

ملاحظه می فرمائید چگونه در مسأله ای که همیشه بین مسلمین به طور عموم و مورخین بطور خصوص مورد اختلاف بود که (آیا پیامبر صلی الله علیه و آله) سه مرگ طبیعی از دنیا رفت و یا به گونه شهادت ؟ او بطور قطع بیان میفرماید که حضرت بصورت شهادت از دنیا رفتند ، نه تنها آنجناب بلکه تمام ائمه بدست دشمنان خدا با شمشیر و یابازهر جفا شهید گشتند .

همانطور که ملاحظه میفرمائید اظهار نظر در اینگونه مسائل با روش تقیه که مخصوصا (ابن روح) سخت بدان پای بند است ، منافاتی ندارد ، زیرا دولت در اینگونه موارد دارای نظر ویژه ای نبود و همچنین علمای اهل تسنن هم نظری خاص نداشتند ، تا اینکه لازم باشد در این باره تقیه نمود و دم فرو بست ، ولی بارها تذکر داده ایم که فرهنگ (ابن روح) همه جا با فرهنگ و بینش و خط مشی و عقیده واقعی او ، منطبق نبود بلکه اگر مصالحی ایجاب می کرد بر ضد عقیده خود سخن می گفت . که از مهمترین نمونه های آن موردی است که در گذشته بطور اشاره گفته ایم و اکنون گسترده تر از آن بحث خواهیم کرد ، و آن اینکه در مجلس اهل تسنن دو نفر با یکدیگر به گفتگو پرداختند یکی از آنها گفت بعد از پیامبر ابابکر از همه افضلتر بود و سپس عمر و پس از آن علی ، و آن دیگری گفت علی از عمر برتر بود حرف بین آنها بالا گرفت ، تا اینکه (حسین بن روح) که در آن مجلس حضور داشت گفت (آنچه صحابه بر آن اجماع دارند این است که اول ابابکر و سپس فاروق (عمر) و سپس عثمان ذوالنورین و بعد از او

علی وصی می باشد ارباب حدیث هم همین می گویند و صحیح نزد ما هم همین است (علی را در فضیلت حتی از عثمان هم کمتر دانست با اینکه مورد گفتگوی آن دو نفر این بود که آیا علی از عمر برتر است و یا به عکس و در این باره که بعد از عمر علی از تمام مردم بالاتر است بحث و حرفی نداشتند).

راوی که این حرف را خلاف عقیده و خط مشی (ابن روح) میدانست، خنده اش گرفت و نتوانست جلو خود را بگیرد، و ترسید که رسوا شود و لذا فوری از مجلس بیرون رفت. (ابن روح) از بیرون رفتن او متوجه شد و لذا بعد از بیرون آمدن از مجلس به خانه او رفت و در زد و به او فرمود (ای ابا عبدالله! چرا خندیدی؟ شاید می خواستی برسانی که آنچه من گفتم بنظر تو حقیقت ندارد؟ راوی می گوید گفتم به نظر من همین است، فرمود حلالیت نمی کنم تو باید این حرف مرا بزرگ بشماری! گفتم آقا مردی که همنشین و وکیل امام است چنین حرفی بزند و توقع داشته باشد که مورد تعجب واقع نشده و خنده آور نباشد؟ سخن که به اینجا رسید فرمود به جان خودت اگر دیگر این حرف را تکرار کردی بین من و تو جدائی خواهد افتاد، آنگاه مطلب را به عنوان ودیعه سپرد و رفت.<sup>۱</sup>

ملاحظه میفرمائید چگونه روی مصالحی سخنی برخلاف عقیده خود فرموده و نازه وقتی که راوی تعجب می کند با اینکه از دوستان است، سخت او را تهدید می کند که مبادا اینگونه افراد سد راه مصالح و اجرای فرامین امام (ع) گردند.

این بود مهمترین سخن در کارهای سفر و فعالیتها و روشهای عمومی آنها و بخش دوم از فصل سوم در این جا پایان می یابد.

فصل چهارم:

سفرای دروغین ومدعیان نیابت:

در همان سالهای نخستین غیبت، عده ای به امید اینکه به یغماگری و چپاول اموال مردم و یا احراز پست ریاست و مقامی، دست یابند، مقام سفارت امام مهدی (ع) را دستخوش ادعاهای دروغین خود قرار دادند.

#### ریشه های اندیشه های دروغین

سفارت دروغین در حقیقت نگرشی است به منظور منحرف کردن مفهوم سفارت راستین، و به همین دلیل هم چند سالی بعد از سفارت واقعی، نمودار می شود. بیان مطلب از این قرار است که گرچه شخصیت‌های بزرگ مردمی طرفدار ائمه علیهم السلام در زمان امام هادی و عسکری (ع) به مسئله سفارت از طرف امام در موافقی که دستری به امام نیست، عادت کرده بودند، و چنین آنها را بار آورده بودند تا زمینه غیبت امام مهدی (ع) فراهم گردد، ولی یک فرد معمولی احتمال می دهد که روزی امام مهدی (ع) از دید مردم پنهان و پوشیده گردد و شخص معینی را از ناحیه خود تعیین نکند ولی از مسیر خود حضرت و پدر گرامش ثابت شد که حضرتش تصمیم دارد که در خلال این دوره از طریق سفارت استفاده کند.

وقتی که تصمیم حضرت بر تعیین سفارت و وکالت مسلم شد، باب ادعای سفارت دروغین بازگشت، بویژه که معلوم شد که تماس با آن حضرت در کمال خفا و سری است و کسی از جا و نشان آن حضرت نباید سؤال کند، این علت به کمک امور زیر باعث شد که مدعیان قد علم کنند!!

۱- ضعف ایمان و نداشتن اخلاص و قابلیت انحراف.

۲- طمع به اموالی که از این راه ممکن است به دست آید.

۳- میدانی برای تاخت و تاز و کسب شهرت بدست می آید و از این راه در بین

مردم جلو افتاده و اوامر و نواهی ارکان مردمی را به دست خواهد گرفت. اینها ریشه‌هایی

بود که زمینه ادعاهای دروغین را فراهم می ساخت .

بعد از آنی که انگیزه ها روشن شد ، مهم نیست که ما بدانیم که آیا مدعیان دروغین معتقد به دروغگوئی سفرای راستین بودند ؟ ( همانطور که شلمغانی نسبت به سفیر دوم تصریح کرده است ) و یا اینکه اصلا مفهوم و اندیشه سفارت را اساسا دروغ می پنداشتند ؟ و در اینصورت بین خود و سفیر راستین فرقی نمی دیدند ؟

یا اینکه واقعا مقام سفارت را درست میدانسته و معتقد به راستگوئی سفیر راستین هم بوده ولی به منظور مصالح شخصی که گفتیم ، دست به ادعای دروغ می زدند و مصالح شخصی را ( من ) بر مصالح اجتماعی و دینی ( ما ) ترجیح می داده است ؟

بعد از اثبات دروغگوئی آنان اینگونه توجیهات ضروری بنظر نمی رسد ، بلسی گاهی مطالبی دیگر در اذهان تجلی می کند که توجیه آنها به نظر بد نیست و بلکه جالب است .

۱- گفته شود که امام مهدی (ع) سفیری را تعیین کرده و مامور تبلیغ تعالیم دینیش بفرماید ولی بعدا به زبان سفیری دیگر او را تکذیب کرده و از خود دورش بسازد ! چنین احتمالی اساسا باطل است ، زیرا ما معتقدیم که امام مهدی (ع) معصومی است که در اعماق وجودش عدالت و اخلاص و ایمان فرا گرفته است ، و در این صورت مقام وی بالاتر از این است که دست به چنین غدری زده و کسی را مغرور نماید ، چون چنین عملی در حقیقت برای آن سفیر فرضی غدر است و نسبت به ارکان مردمی و ادار به جهل و غرور و هردو ظلمی است که از مقام عصمت آنحضرت به دور . . .

۲- فرض کنیم که امام سفیری را بر مبنای استمرار و مداوم برای مردم بفرستد و سفیر هم در آغاز مردی عادل و راستگو باشد ، ولی همین سفیر در اثر ضعف ایمان تحت تاثیر پول و عوامل دیگر واقع شده و منحرف گردد و عقاید و اعمال ناشایست از وی سرزند ، آنگاه امام (ع) وسیله سفیر دیگری او را معزول و مورد لعن و نفرینش قرار دهد !

این فرض هم فرضی است که در خارج تحقق پیدا نکرده است ، بلکه آنچه پیش آمده این است که ( شلمغانی ) وکیل ( حسین بن روح ) بود ، بعد از انحرافش ( حسین بن روح ) او را از کار برکنار و معزول نمود و در هر صورت وکیل امام (ع) نبود ، و علاوه بر این ، آنچه ما از سیاست امام مهدی (ع) در تعیین سفرا دانسته ایم که پست سفارت ، موقعیتی است دقیق و پرخطر و باید شخص سفیر به پایه ای از اخلاص و ایمان باشد که ( اگر امام در زیر دامنش پنهان باشد و بدن او را با قیچی ریزریز کنند ، دامن او رو . امام بالا نزند ) و نظر امام در انتخاب سفیر اینچنین بوده است ، در این صورت

احتمال نمی رود که حضرت کسی را انتخاب کند که بعدها دچار انحراف و فساد عقیده واقع شود، زیرا انحراف زائیده نقطه ضعفی است که در کمون ذات شخصی نهفته است، و بسیار بعید بنظر می رسد که انسانی واقعا مومن باشد و در ایمان و اخلاصش کوچکترین نقصی مشاهده نشود ولی آنچنان منحرف شود که مستحق لعن و ناسزاگوئی امام واقع گردد!!

از اینرو شخصی که در آینده آمادگی انحراف دارد، اساسا بر مبنای سیاست امام (ع) قابلیت پست سفارت را ندارد، ضعف ایمان افراد هم چیزی نیست که بر مردم بینشمنند پوشیده باشد تا چه رسد به مقام امام مهدی (ع)، در اینصورت چگونه احتمال می رود که حضرت چنین کسی را به مقام سفارت برگزیند، به ویژه که این خطر هم هست که چنین کسی امام (ع) را (لو) داده و هیئت حاکمه را آگاه سازد.

علاوه براین، اگر کسی واقعا سفیر راستین باشد، باید آنقدر از تعالیسم و توجیهاات امام برخوردار گردد که ایمان و عقیده اش از هر انحرافی مصون بماند چنانکه سفرای راستین به منظور تکمیل و بالابردن سطح بینش اسلامی خود از تعالیم و توجیهاات امام (ع) کاملا بهره مند بوده اند.

۳- فرض سوم این است که امام (ع) سفیری را برای مدت معین و یا واقعه ای ویژه انتخاب فرماید.

گرچه احتمال اینگونه سفارت صحیح است، ولی اگر باشد جزء سفارت راستین است نه سفارت دروغین و چنین سفارتی عادتاً با انجام دادن عمل واگذار شده به وکیل، خود به خود پایان پذیرفته و به انحراف عقیدتی نمی انجامد.

۴- فرض چهارم این است که فرض کنیم سفیر دروغین به دروغ خود آگاه نیست بلکه خود را راستگو می پندارد.

به این ترتیب که شخصی حيله گر خود را بنام امام مهدی (ع) به وی معرفی و محرمانه با او در تماس باشد و تعالیمی به وی بدهد و اموالی را از وی بگیرد، و سفیر هم واقعا او را امام بپندارد و خود را سفیر راستین، در حالیکه در واقع دروغین است و امام مهدی (ع) را هم ندیده است.

گرچه این احتمال درباره بعضی از افراد ساده لوح برای مدت چند روزی یا چند ماهی می توان داد، ولی هرگز چنین تزویری قابل بقاء و دوام نیست، زیرا سفیر فریب خورده در طول زمان به مکر و نقص و لغزشهای او پی خواهد برد، بطرریکه به یقین بداند که وی مهدی (ع) نیست بلکه فردی حيله باز و مکار است. ؟ اگر او متوجه بشود

مردم به ویژه علما و مخصوصا علماء طرفداران ائمه علیهم السلام متوجه خواهند شد زیرا جوابها و براهین و حجت هائی که از سفرای چهارگانه صادر شده و مردم از آنها می خواستند، فراموش نکرده ایم که اگر سفیری از اقامه حجت و دلیل عاجز می شد، ناچار تزویر و مکر او هم ثابت می گشت. علاوه بر اینکه اینگونه سفارت و بلکه هر سفارت دروغینی مسبوق و منصوص از شخص قبلی که راستگویش محرز بوده، نیست، و صرفا بر پایه تصور و اندیشه مدعیش استوار است، درحالیکه ما قبلا دانستیم که سفارت راستین از طرف امام مهدی (ع) و پیدرگرمیش امام عسکری به آنها تصریح شده است، (مضافا بر حجج و براهینی که از شخص آنها سر می زد)

#### تاریخ پیدایش سفرای دروغین

آنچه از تاریخ ویژه ما (شیعه) استفاده می شود، سفارت دروغین از زمان سفیر دوم (شیخ محمدبن عثمان عمری) شروع شد و اما پدرش سفیر اول بعد از آن تاریخ روشنی که با دو امام (عسکریین ع) داشت و آن همه ستایشهائی که آن دو بزرگوار درباره او داشتند، و آنهمه تلاشهائی که وی در زمان آن دو امام داشت، دیگر جائی برای معارضین نگذاشت که بتوانند با وی به معارضه برخیزند، زیرا اگر کسی با وی به معارضه برمی خاست از هرسو مورد انتقاد و انکار قرار می گرفت. و همچنین زمینه هم برای ادعای سفارت فراهم نبود، زیرا غیبت صغری در آغاز دائما هیئت حاکمه به تعقیب امام مهدی (ع) و دار و دسته و منسوبین وی می پرداخت، و عائله امام در کوچه ها سرگردان بودند و کسی جرات نمی کرد که خود را به آنها نزدیک و یا شناس آنها معرفی کند، و سفارت [عثمان بن سعید] جهاد بزرگ و فداکاری ارزنده ای به شمار می آید، در این صورت چه کسی حاضر بود که با انتساب خود به پست سفارت امام (ع) خود را در معرض تعقیب های شدید و خطرهای طاقت فرسای حکومت، قرار دهد؟

بعلاوه، ادعای سفارت دروغین وقتی زمینه دارد که مردم به این نحو سفارت از سوی امام مهدی (ع) عادت کرده باشند، و اعتیاد به آن طبعاً نیاز به زمان دارد، که دوستان طرفدار مکتب امام با سفارت راستین زندگی کنند و عمری بگذرانند، و ایسن جریان در خلال مدت کوتاه اول غیبت (زمان عثمان بن سعید) عادتاً تحقق پذیر نبود.

سفرای دروغین در خلال دوره طولانی سفیر دوم فراوان بودند، گرچه تاریخ ویژه ما انگشت روی نقطه آغاز و همچنین تعداد آنها، نگذاشته است، ولی به هر صورت

حاکی است از اینکه اینگونه ادعاهای دروغین از زمان این سفیر آغاز شده است .  
 در زمان سفیر دوم عده‌ای ادعای سفارت کردند که اولین آنها ( ابو محمد شریعی )  
 بود که ظاهراً آنطور که راوی می گوید نامش ( حسن ) بوده است ، وی اول کسی است که به  
 دروغ ادعای سفارت کرده است .<sup>۱</sup> بعد از او سفرای دروغین به ترتیب عبارتند از از :  
 " محمد بن نصیر نمیری " <sup>۲</sup> و ( احمد بن هلال کرخی ) <sup>۳</sup> و ( ابوظاهر محمد بن  
 علی بن بلال بلالی ) <sup>۴</sup> و ( ابوبکر محمد بن احمد بن عثمان ) <sup>۵</sup> معروف به بغدادی پسر  
 برادر ابی جعفر عمری رضی الله عنه - و ( اسحاق احمر ) <sup>۶</sup> و ( مردی معروف به باقطنی ) <sup>۷</sup>  
 بعضی از این مدعیان سفارت در آغاز از صلحا و حتی بعضی از آنها از یاران  
 عسکرین ( ع ) بودند ولی سرانجام منحرف شده و راه تزویر پیش گرفتند ولی ( ابی جعفر  
 عمری ) مردانه و با تمام نیرو به جنگ آنها رفت و بر همه آنها پیروز شد و از سوی امام  
 مهدی ( ع ) توقیعات و بیاناتی مبنی بر لعن و بیزاری از آنها صادر گردید که مخصوصاً در  
 آنها بر دروغگوئی و خیانت باطن آنها پافشاری شده بود .  
 و اما شیخ " حسین بن روح " با موثرترین و پرطرفدارترین آنها یعنی ( محمد بن  
 علی شلمغانی عزاقری ) دست به گریبان و روبرو بود .<sup>۸</sup> که او در آغاز مردی مومن و  
 درستکار بلکه وکیل ( ابن روح ) بود ، ولی سرانجام انحراف و کج عقیدگیش ظاهر و برملا  
 گشت ، آخرین کسیکه ادعای دروغین داشت ، بنا بر آنچه از عبارت شیخ طوسی استفاده  
 می شود " ابودلف کاتب " بود که تا بعد از وفات سفیر چهارم ، بر ادعای خود باقی بود .  
 راوی می گوید ما او را لعنت کرده و از وی تبری می جستیم ، زیرا ما معتقدیم که هر کس  
 بعد از ( سمری ) ادعای سفارت کند کافر و گمراه و گمراه کننده است .  
 در اینجا شخصی دیگر باقی می ماند که به وی نسبت داده شده است که ادعای  
 سفارت کرده و آن ( حسین بن منصور حلاج ) است که به داشته مذهب صوفیه معروف است .  
 وی در باب ادعای خود با ( ابی سهل بن اسماعیل بن علی نوبختی ) مکاتباتی  
 دارد که " ابوسهل " در آن مکاتبات پرده از روی چهره وی بالا زد و او را رسوا و روسیاه  
 نمود ، ولی تاریخ این مکاتبات معلوم نیست و ظاهراً در زمان ( حسین بن روح ) بوده  
 است .

اینها کسانی بودند که به دست آنان حرکت دروغانه ای برپا شد ، از اینرو

شماره های ۱ تا ۴ - العیبه شیخ طوسی بترتیب صفحات ۲۴۴ و ۲۴۵

شماره های ۵ و ۶ بحار ج ۱۳ ص ۷۹ و ۸۰۷ - العیبه ص ۲۵۵



ناگزیر در حدود آنچه تاریخ ما را راهنمایی کند و به همان ترتیبی که نام آنها بردیم ، درباره آنها به گفتگو می پردازیم .

اولین سفیر دروغین " ابو محمد شریعی "

راوی گوید به گمانم که نامش ( حسن ) باشد ، وی از اصحاب امام هادی و سپس از اصحاب امام عسکری (ع) بود .

ولی منحرف شد و اول کسی بود که ادعای مقامی کرد که خداوند برایش قرار نداده و اهلش نبود ، او به خدا و حجت های خداداد روغ بست و به آنها نسبتهایی داد که لایق مقام پاک آنها نبود ، از اینرو شیعه از وی بیزارى جست و لعنش نمود ، و از سوی امام مهدی (ع) نامه ای مبنی بر لعن و بیزارى از وی صادر گردیده بدنبال آن کفر و الحادش برملا شد .<sup>۱</sup> این است آنچه تاریخ درباره این مرد می گوید و بس .

دومین سفیر دروغین [ محمد بن نصیر ] نمیری<sup>۲</sup> یا فهري<sup>۳</sup>

او از اصحاب امام عسکری (ع) بود ، پس منحرف شد و از عنوان مصاحبت و همنشینی امام سوء استفاده کرد ، ولی مردم همه می دانستند که نظر وی سودمادی و منافع شخصی است .

امام عسکری (ع) نامه ای تند بر علیه وی و شخص دیگری که نامش ( حسن بن محمد ) بود ولی معروف به ( ابن بابا قمی ) پسر بابای قمی بود ، نوشت که در آن نامه انحراف هردو و بیزارى از هردو را روشن فرموده بود .

و خطاب به یکی از اصحاب می فرمود از فهري و حسن بن محمد بن بابا قمی به خدا پناه می برم و از هردو بیزارم و تو و تمام دوستان را از آنها بر حذر ساخته و لعنت می کنم هردو را ، بر هر دو لعنت خدا باد ، اینها لاشخورهایی هستند که بنام ما مردم را خورده و می چابند ، فتنه گران و آزار دهندگانی هستند که خدا آنها را بیازارد . خدا

۱- الغیبه ص ۲۴۴

۲- الغیبه ص ۲۴۴

۳- الکشی ص ۴۳۸

لعنت خود را بر آنها فرو ریزد و در حین فتنه آنها را خوار و ذلیل گرداند، تا آخر بیان آنحضرت...<sup>۱</sup>

او ادعای نبوت داشت و معتقد بود که از سوی امام هادی به نبوت برگزیده شده و امام هادی خداست، معتقد به تناسخ بود<sup>۲</sup> و می گفت که ازدواج با محارم جائز است، ازدواج مردان با یکدیگر مباح است و این عمل نسبت به مفعول نوعی تواضع و فروتنی و نسبت به فاعل یک نوع بهره برداری از شهوات و طیبات است و خداوند هیچیک از اینها را حرام نکرده است!!

بعضی او را دیدند در حالیکه مردی بر پشت او سوار است و علنا... راوی گوید به او برخوردده و نسبت به این عمل زشت سرزنش کردم او در پاسخ گفت [هُوَ مِنَ التَّوَّاضِعِ لِلَّهِ وَ تَرْكِ التَّجْبِيرِ] این عمل نوعی تواضع برای خداست و باعث از بین بردن صفت تکبر و خود بزرگ بینی است.<sup>۳</sup>

پیروان او معروف به (نمیریه) بودند، گفته اند که (محمد بن موسی بن حسن بن فرات) جزء همان پیروان بود که وی پدر (علی بن محمد بن موسی بن فرات) است که (مقتدر) عباسی که معاصر (حسین بن روح) بود او را به وزارت برگزید و پیش از سی سال در پست وزارت باقی بود.

و از اینجا معلوم می شود که چگونه هیئت های حاکمه خطوط داخلی بر ضد خط مشی ائمه (ع) را بطور محرمانه تقویت و یا علم می کردند.

به هر صورت وقتیکه (محمد بن نصیر نمیری) مریض شد در حالیکه زبانش سنگین بود از وی پرسیدند که جانشین شما کیست؟ به سخنی گفت (احمد) از اینرو پیروانش متفرق شده و هر کدام (احمدی) را برگزیدند، عده ای گفتند مقصودش (احمد) فرزند خود او است و عده ای دیگر گفتند مقصود (احمد بن محمد بن موسی بن فرات) برادر وزیر است و عده ای دیگر گفتند مقصودش (احمد بن ابی الحسین بن بشر بن یزید) است از اینرو به سه گروه تقسیم شدند.<sup>۴</sup>

۱- الکشی ص ۴۳۸

۲- انتقال نفس ناطقه از بدنی بدن دیگر تناسخ گویند (فرهنگ عمید) مترجم.

۳- الغیبه ص ۲۴۴ به بعد والکشی ص ۴۳۸ و فرق الشیعه ص ۹۳

۴- الغیبه ص ۲۴۵ و فرق الشیعه ص ۹۴ و رجال کشی ۴۳۸

سومین سفیر دروغین [ احمد بن هلال کزلی<sup>۱</sup> عبرتانی<sup>۳</sup> ]

در سال ۱۸۰ هجری متولد و ۲۶۷ وفات یافت، یعنی از زمان حضرت رضا (ع) تا امام عسکری (ع) و مدت هفت سال هم پس از امام عسکری (ع) از زمان غیبت صغری درک کرده است. که در همین مدت اخیر ادعای بابیت و وکالت از سوی امام مهدی (ع) کرده است. او دارای کتابی است بنام (یوم ولیله) روز و شب و کتاب دیگری به نام (نوادر) نازه ها، که نجاشی در رجال خود از آن نقل می کند، او مسلک تصوف را پیش گرفت و ۵۴ بار حج انجام داد که ۲۰ مرتبه آن پیاده بوده است، اصحاب ما او را در عراق برخورد کرده و از وی نوشته و یادداشت کرده اند.<sup>۳</sup>

امام عسکری (ع) وی را مذمت و بدگوئی کرد<sup>۴</sup> و امام مهدی (ع) بعد از پدرگرامش دوستان خود را از وی برحذر داشت و به وکلای خود در عراق نوشت: از این مرد صوفی تصنعی و دروغین بپرهیزید که یک نسخه از این لعن نامه های امام مهدی به دست (قاسم بن علا) رسید که در آن به ابن (هلال) لعن شده بود.

روایات اصحاب ما این نامه را منکر شدند و (ابن علا) را وادار کردند که در کار خود تجدید نظر کند از اینرو بیان مفصلی از امام مهدی در تایید نامه قبلی به (ابن علا) رسید که متن آن از این قرار است.

"فرمان ما درباره تصنع گر (ابن هلال) بتو رسید - خدا او را رحمت نکند به خاطر آنچه من میدانم، و هرگز خدا او را نیامرزد و از لغزش او صرف نظر نکند - در کارهای ما بدون اذن و رضای ما دخالت می کند. استبداد رای دارد و از فرمان ما سرپیچی می کند، فرامین ما انجام نمی دهد مگر آنچه با هوای نفسانی و خواسته های دل او موافق باشد خدا او را در آتش جهنم انداخت، ما در این باره صبر کرده تا خدا با

۱- الغیبه ص ۲۴۵

۲- رجال نجاشی ص ۶۵ و رجال کشی ص ۴۴۹

۳- رجال کشی ص ۴۴۹

۴- رجال نجاشی ص ۶۵

دعا و خواست ما عمرش را قطع کرد ما خیر او را به عده ای از موالی و دوستان در زمان حیات خودش داده ایم ، خدا او را رحمت نکند ، و به آنها دستور دادیم که در کار ما به خواص از دوستان مراجعه کنند ، ما از ابن هلال اظهار بیزاری و به خدا پناه می بریم خدا رحمت نکند او را و هرکس که از وی تبری و بیزاری نجوید ، به اسحاق<sup>۱</sup> و اهلبیتش سلمه الله به آنچه تورا آگاهی دادیم ، از حال این فاجر ، آگاهی دهو همچنین به هرکس که از تو پرسیده و یا بپرسد درباره او از همشهریانش و یاد دیگران و یا هرکس که سزاوار است که بینش داشته باشد ، آگاه ساز ، زیرا هیچ عذر و بهانه ای برای هیچیک از دوستان ما باقی نمی ماند که شک کنند در آنچه ثقات ما از ما نقل کنند . دوستان ما می دانند که ما اسرارمان را به موثقین واگذار می کنیم که آنها هم به دوستان برسانند جریان را در این باره به خواست خدا بما گزارش بده .

از این بیان استفاده می شود که این نامه بعد از مرگ " ابن هلال " صادر شده است ، و شاید او بعد از توفیع مرده باشد .

و همچنین از این توفیع استفاده می شود که " ابن هلال " فرامینی را از امام (ع) گرچه به واسطه دریافت می کرده ولی نظر خود را در آنها اعمال ، و انجام نمی داده مگر آنچه را که مطابق میل و دلخواه خود او بوده است و از اینرو امام (ع) نفرین فرموده و خداوند عمرش را بریده و قطع کرده است .

بهر صورت با این توفیع باز هم عده ای در انکار این نامه پافشاری کرده و ایسن سخن رسا برای آنها کافی نبود ، از اینرو دوباره به " قاسم بن علا " مراجعه کردند که در باره " ابن هلال " تجدید نظر شود ، این بود که توفیع دیگری از سوی امام علیه السلام صادر شد بدین بیان

" خدا از کارهایش قدردانی نکند شیطان نگذاشت که قلب او بعد از هدایت سالم و آنچه خدا بردل او منت گذاشته و به او داده ثابت بماند ، و عاریتی نسازدش ، شما جریان ( دهقان ) که خدای لعنتش کند و خدمت او و مدت دراز صحبت و همجواری او ( با ما ) می دانید ،

۱- ظاهرا مقصود از اسحاق ( احمد بن اسحاق اشعری قمی است )

ولی وقتی که کرد آنچه را کرد، خداوند ایمانش را به کفر مبدل ساخت، و خداوند در نعمت و عذابش بروی شتاب کرد و مهلتش نداد و ستایش خدائی را که بی شریک است و درود بر محمد (ص) و آل گرامش باد.<sup>۱</sup>

این توقیع در حقیقت بیانگر انحراف این شخص بعد از ایمان او است، و چگونگی بر طبق موازین اسلامی از اینقرار است که در حقیقت مربوط به عمل زشت شخص است، که آنهم ناشی از نقاط ضعف ایمان و اخلاص است، کم کم با این عملش از ایمان و اخلاص فاصله اش زیاد و زیادتر می شود، نگاه خداوند دلش را منحرف و ایمانش را به کفر مبدل می سازد.

آنچه از تاریخ ما بدست می آید (ابن هلال) در خلال سفارت سفیر اول، مومن و صالح بود ولی به مجرد مرگ سفیر اول، به دلیل اینکه امام عسکری (ع) درباره سفارت وی تصریح نکرده است، به تشکیک و ایجاد شبهه در بین مردم پرداخت. و میگفت من تصریح به وکالت وی را از امام عسکری (ع) نشنیدم، ولی منکر "عثمان بن سعید" سفیر اول پدر سفیر دوم نبود و می گفت اگر من قطع داشتم به وکالت اباجعفر (محمد بن عثمان) هرگز به مقام وی جسارت نمی کردم، شیعیان به وی گفتند اگر تو از امام عسکری نشنیده ای دیگران شنیده اند در جواب می گفت. شما خود دانید و آنچه شنیدید. و خلاصه درباره (اباجعفر) توقف کرد، پس او را لعنت کنید و از وی تبری بجوئید.<sup>۱</sup>

بدنبال این سرپیچی، اموال امام (ع) را به (اباجعفر محمد بن عثمان) نمی داد و از فرامین صادره از ناحیه امام (ع) تخلف می نمود، تا سرانجام در اعماق کفر و الحاد فرو رفت.

شیخ طوسی می فرماید پس از این وضع توقیعی به دست (حسین بن روح) مبنی بر لعن و بیزارى از او در جمله کسانی که آنحضرت لعنشان کرده بود، صادر گردید.

ولی این مطلب با آنچه ما قبلا دانستیم وفات "ابن هلال" در سال ۲۶۷ بوده است سازگار نیست، زیرا ابن روح در سال ۳۰۵ یعنی سی و پنج سال بعد به مقام سفارت رسید، و او در زمانی بود که متکفل محو آثار "ابن هلال" از اذهان مردم بود به طوری که

۱- رجال کشی ص ۲۵۰

۲- الغیبه ص ۲۴۵

تصدی بیان کفر او امری تازه می نمود ، و باعث رواج و رونق او می گشت . گرچه بیان صادره برضد او بعد از مرگ او بوده است ولی قاعدتا نباید با این فاصله زیاد باشد ، و عقلائی این بود که در همان ماهها و یا سالهای اول بعد از مرگش باشد !!  
 و اگر گفته شود که توقیع وسیله ( قاسم بن علا ) صادر شده است ، در این صورت نسبت دادن به ( ابن روح ) درست نیست ، زیرا ( قاسم بن علا ) هم وکیل ابی جعفر عمری ( محمد بن عثمان ) بوده وهم وکیل ( ابن روح )  
 با این بیان ترجیح در آن است که گفته شود که توقیع از طریق ( عمری ) صادر شده است نه از طریق ( ابن روح ) چنانچه شیخ گفته است .  
 سپس از تاریخ به روشنی استفاده نمی شود که وی ادعای سفارت کرده باشد ، منتهی شیخ طوسی او را در ردیف مدعیان بابت و سفارت دروغین نام برده است ، ولی این مطلب نه از آنچه شیخ گفته و نه از گفته دیگران استفاده نمی شود . فقط آنچه ما می دانیم این است که او وکیل راستین بواسطه امام مهدی ( ع ) بوده است ، و دیگر روشن نیست که پس از انحراف و خروج توقیعات برضدش ، باز هم در ادعای وکالت و یا سفارت باقی بوده است و یا خیر؟

#### چهارمین سفیر دروغین [محمد بن علی بن بلال]

مکنی بهابوطاهر لالی<sup>۱</sup> وی از اصحاب امام عسکری ( ع )<sup>۲</sup> بود و "ابن طاووس"<sup>۳</sup> او را از سفرای موجودین در غیبت صغری و از بابهای معروفی که قائلین به امامت امام عسکری ( ع ) در آنها اختلاف ندارند ، می داند .  
 و ظاهر گفتار " ابن طاووس " این است که وی در موثق بودن و جلالت شان مانند ( قاسم بن علا ) و ( اشعری ) و ( اسدی ) و غیر اینها بوده است .  
 ولی " شیخ طوسی " او را در زمره مذمت شدگانی که ادعای بابت کردند ، می شمارد و ما هم در این مورد از شیخ پیروی می نمائیم ، و " علامه حلی " <sup>۴</sup> به همین

۱- الغیبه ص ۲۴۵

۲- جامع الرواه ج ۱ ص ۱۵۲ والخلاصه ص ۶۹

۳- جامع الرواه ج ۱ ص ۱۵۲

۴- الخلاصه ص ۶۹

خاطر توقف کرده است .

( شیخ ) می گوید داستان او با ( محمد بن عثمان ) و درخواست اموالی از امام (ع) که پیش او بود ، و امتناع او از تسلیم اموال و ادعای وکالت او ، معروف است ، تا جایی که جماعت ( شیعه ) از وی تبری جسته و لعنش کردند ، و توقیعی که از ناحیه امام (ع) درباره وی صادر گردیده ، معروف است .

وی دارای عده ای طرفدار بود که منجمله از آنها برادر خودش ( ابوالطیب ) و ( ابن حرز ) و مرد دیگری از اصحاب ما ، که این اخیری بخاطر پیش آمدی که خواهیم گفت از وی جدا شد .

" ابوجعفر عمری " باوی به مبارزه برخاست و انواع تاکتیک ها بکار برد تا شاید وی را برگرداند و انحرافش را راست کند و اموالی که در دست او است از وی بگیرد و به امام (ع) برساند ، ولی موفق نشد و ( ابن بلال ) در انحراف خود و چنگ زدن به دامن اموال و اصحاب ، باقی ماند .

یکی از صحنه های مبارزات ( ابوجعفر عمری ) با وی چنین بود که روزی به قصد خانه ( ابن بلال ) حرکت کرد در حالیکه جماعتی از طرفداران او منجمله برادرش ابوالطیب و ابن حرز در خانه اش بودند ، دربان اطلاع داد که " ابوجعفر عمری " است ، جماعت ناراحت شدند و من هم ( راوی میگوید ) از این حالتی که پیش آمد سخت ناراحت شدم پس گفت بگو بفرمائید . " ابوجعفر " وارد شد ، ابوطاهر و جمعیت همه در پیش پایش ایستادند تا اینکه در صدر مجلس نشست ، و ( ابوطاهر ) مانند برده ای جلو روی او نشست . وقتی که همه آرام شدند ( عمری ) فرمود ( اباطاهر ) تو را به خدا قسم ، آیا صاحب الزمان بتو دستور نداد که اموالی که پیش تو است به من تحویل دهی ؟ ! ( ابن بلال ) گفت به خدا چرا ! ! سپس " ابوجعفر " برخاست و رفت ، جمعیت همه در سکوت مرگباری فرورفتند ، پس از مدتی برادرش " ابوالطیب " گفت کجا صاحب الزمان را دیدی ؟ گفت ( ابوجعفر ) در ضمن یکی از گردشهایش مرا به خدمت حضرت رسانید ، حضرت از بالای بام خانه اش خود را بر من نمود و فرمود که اموال را به ( ابوجعفر عمری ) تسلیم کن . " ابوالطیب " گفت تو از کجا دانستی که وی صاحب الزمان است ، گفت آن چنان هیبت و عظمتش مرا فرا گرفت و رعب و ترسی بر من وارد شد که دانستم او صاحب الزمان است . ( راوی که همان مردی از اصحاب ما باشد ) گفت به همین جهت من دست از پیروی " ابن بلال " برداشتم و از او جدا شدم .<sup>۱</sup>

" اباجعفر عمری " در این برخورد در برابر " ابن بلال " به دو کار مهم دست زده است .

اول - اینکه راه مقابله و رویارویی با امام علیه السلام را بروی او باز کرد تا فرمان رفع اموال را از وی بگیرد ، و این خود در زمینه برنامه سری و پوشیدگی و دوری از دستگاه ( که برنامه ویژه امام مهدی (ع) است ) کاری بسیار بزرگ و حاکی از اطمینان کامل امام (ع) به (ابن بلال) است . ولوبها اعتبارا اینکه مصالحش را یجاب نمیکرد که سرافاش کند .  
دوم - تذکر دادن او این حادثه بزرگ و قسم دادن او ( ابوطاهر ) را به فرمان دفع اموال از امام (ع) به او ، آنهم در جلو جمعیتی ، اقامه حجت بسیار ارزنده ای بود که باعث برگشتن یکی از آنها از مسیر منحرف به خط مشی سفرای راستین گردید ، و چه بسا دیگرانی را هم به راه آورده باشد که تاریخ یادآور نشده است . کما اینکه جماعتی که در مجلس بودند و خضوع او را در برابر ( ابوجعفر ) و اعتراف به عدم شناسائی با امام مهدی (ع) قبل از این برخورد و همچنین اظهار ترس و وحشت در هنگام روبرویی و نظیر اینها همه مطالبی است که می تواند احساس نفرت حضار را بر علیه " ابن بلال " برانگیخته باشد ، زیرا اگر وی سفیری راستین بود ، هیچیک از این مطالب پیش نمی آمد .

پنجمین سفیر دروغین [ محمد بن احمد بن عثمان ]

مکنی به ( ابوبکر و معروف به بغدادی ) پسر برادر ( ابی جعفر عمری ) سفیر دوم و خادم ( عثمان بن سعید ) سفیر اول رضی الله عنهما ، می باشد . در بیسوا دی و ناجوانمردی ، معروف تر از آن است که احتیاجی به ذکر باشد .<sup>۱</sup>  
در پیش پسر عمویش ( ابی جعفر ) معروف به انحراف بود ولی بعضی دیگر از اصحاب او را نمی شناختند و از اینرو جمعی از خواص صحابه در محضر ( ابی جعفر ) رضی الله عنه در روایات ائمه علیهم السلام بحث و گفتگو داشتند که ناگهان (محمد بن احمد بن عثمان) وارد شد ، همینکه ( ابی جعفر ) چشمش به او افتاد ، در حالیکه بسا و اشاره می کرد به جمعیت فرمود ساکت باشید که این جنایتکار جزو اصحاب شما نیست و دستور داد که سخنان هشیار دهندد اسلامی که مناسب با وجود اینگونه منحرفین نیست قطع کنند .



وی ادعای بابیت و سفارت کرد و پیروانی گردش جمع شدند که یکی از آنها ( ابودلف ، محمد بن مظفر کاتب ) که نامبرده در آغاز (ازمخسه)<sup>۱</sup> بود و بدین عقیده معروف بود ، زیرا وی تربیت یافته و شاگرد و دست آورد کرخیین بود و کرخیون هم تمام شیعه می دانند که ( مخمه ) هستند .

" ابودلف " به این مطلب اعتراف داشت و همیشه می گفت ( نقل کرد مرا آقای آقا شیخ صالح قدس الله سره و نور ضریحه ، از مذهب ابی جعفر کرخی تا مذهب صحیح ، یعنی مذهب ابوبکر بغدادی )<sup>۲</sup> سخن درباره ( ابودلف ) مستقلا در آینده خواهد آمد . اما ( ابابکر بغدادی ) وقتی که وجوه خواص و علمای شیعه به او مراجعه و درباره ادعای سفارت او از وی توضیح خواستند ، منکر شد و قسم خورد که من ادعائی ندارم و گفت من به هیچوجه لیاقت این امر را ندارم ، به منظور امتحان ، اموالی هم بروی عرضه شد که به عنوان وکالت از سوی امام مهدی (ع) بگیرد ولی نگرفت و گفت بر من گرفتن هر مقدار از این پول حرام است ، زیرا من در این باره ادعائی نداشته و لیاقت آنهم ندارم . راوی می گوید . همینکه وارد بغداد شد ( ابودلف ) به وی توجه کرد و او از طائفه شیعه جدا شد و مردم را بعد از خود به ( ابودلف ) احاله داد و وصیت کرد ، ماهیچشکی نداریم که اوهم دارای مذهب و راه و روش او است ، از اینرو او را لعنت کرده و از وی بیزاری میجوئیم ، زیرا از نظر ما ( شیعه ) هرکسی که بعد از ( سمری ) ادعائی بکند کافر و گمراه و گمراه کننده است .<sup>۳</sup>

( ابودلف ) همیشه از ( ابوبکر ) دفاع می کرد و او را بر ( حسین بن روح ) و دیگران ترجیح می داد ، وقتیکه علت را از وی می پرسیدند می گفت چون ( محمد بن عثمان ) در وصیت نامه خود نام ( ابوبکر بغدادی ) را بر نام ( حسین بن روح ) مقدم داشته است !<sup>۱</sup> راوی می گوید من در پاسخ به او گفتم پس ( منصور دوانیقی ) هم از مولای ما ( موسی بن جعفر ع ) مقدم است گفت چطور ؟ گفتم برای اینکه امام صادق (ع) در وصیت خود نام منصور را بر نام امام موسی (ع) مقدم داشته است . گفت تو نسبت به سید و

۱- مخمه . دسته ای از غلات بودند که میگفتند از طرف خدا پنج نفر ( سلمان -

اباذر - مقداد - عمار - عمرو بن امیه ضمیری - حاکم بر اراره جهان هستند ) بنقل از

حاشیه الغیبه ص ۲۵۶

۲- الغیبه ص ۲۵۶

۳- الغیبه ص ۲۵۵

مولای ما ( ابوبکر بغدادی ) تعصب میورزی و دشمنی داری گفتم همه مردم نسبت به وی بغضیت داشته و دشمنی دارند جز تو .

و حکایت شده است که او گماشته ( یزیدی ) در بصره بود و مدت طولانی در خدمت وی باقی ماند و ثروت فراوانی به هم زد ، پس برای او پیش ( یزیدی ) سعایت شد ، ( یزیدی ) او را گرفت و اموالش را مصادره کرد و آنقدر به سراو زد که آب از چشمانش جاری شد و کور از دنیا رفت .<sup>۲</sup>

تاریخ ، سال وفات او را معین نکرده است ولی می توان از شواهد گذشته استفاده کرد که وی در زمان ( حسین بن روح ) زنده بوده است ، زیرا او ( ابودلف کاتب را ) جانشین خود قرار داد و ( ابودلف ) پس از ( سمی ) ادعای سفارت کرد ، از اینرو قاعدتا باید ( ابوبکر ) در زمانی مرده باشد که متناسب با این وصیت باشد .

والله اعلم بحقائق الامور

ششمین و هفتمین سفرای دروغین [ اسحاق احمر - و باقطنی ]

مجلسی در بحار جلد سیزده صفحه هفتادونه به سند خود از " ابی جعفر محمد بن جریر طبری " و او به اسناد خود مرفوعا به " احمد دینوری " نقل می کند که دینوری شانزده هزار دینار از اموال طرفداران ائمه (ع) در دینور که پیش او جمع شده بود ، برداشت و روانه بغداد شد ، و به جستجوی سفیر تعیین شده از سوی امام (ع) برآمد ، به وی گفته شد که مردی معروف به ( باقطنی ) و دیگری معروف به ( اسحاق احمر ) و باز دیگری معروف به ( ابی جعفر عمری ) اینها مدعیان نیابت هستند !

( دینوری ) میگوید من ابتدا به ( باقطنی ) مراجعه کردم او را پیری یافتم وحشتناک دارای جوانمردی ظاهری و اسبهای عربی و نوکران فراوانی بود و مردم جمع شده و باوی به گفتگو می پرداختند می گوید وارد شدم و سلام کردم پس خیلی خوش آمد گفت و مرا به خود نزدیک کرد و خوشحالی نمود و نیکی کرد ، همچنین نشستم تا بیشتر مردم رفتند ، از دین و عقیده من پرسید ، گفتم من اهل ( دینورم ) از آنجا آمدم و مقداری اموال به همراه من است ، که می خواهم تحویل دهم ولی حجت و برهانسی می خواهم ، وقتی خودرا در تنگنا دید گفت برو و فردا بیا ، فردا هم رفتم و حجتی

نداشت تا روز سوم هم حجتی برحقانیت خود نشان نداد ناچار از آنجا راهسی منزل ( اسحاق احمر ) شدم او جوانی بود بسیار پاکیزه که خانه اش از خانه ( باقطنی ) بزرگتر و اسب و لباس و شوکت ظاهریش فریبنده تر و مردم بیش از او با او در رفت و آمدند ، وارد شده و سلام کردم ، خوش آمد گفت و احترام کرد ، من صبر کردم تا مردم کم شدند آنگاه او از من پرسید که چه کار دارید همان سخنی را که به ( باقطنی ) گفته بودم به وی گفتم و همچنین تا سه روز رفتم و آمدم و حجت و برهانی برای من نیاورد .

از اینرو به ( ابی جعفر عمری ) مراجعه کردم او را پیری متواضع یافتم ، شالی سفید بکمر بسته و روی نمودی درخانه محقر و کوچکی نشسته ، نه غلامی دارد و نه اسبها و غیره . . . تا آخر روایت .

از این روایت می توان چند چیز برداشت کرد

۱- این دونفر در اوائل سفارت ( عمری ) ادعای سفارت کرده اند ، یعنی در اوائل زمان غیبت قبل از آنی که خبر سفارت را بطور قطع و روشن به اطراف برسد ، تا جایی که این عالم ( دینوری ) به مقام سفارت و سفیر ناآگاه است ، و لذا وقتی که مردم به وی مراجعه کرده و به او تکلیف می کنند که اموالی را از سوی امام دریافت کند ، به مردم می گوید [ يَا قَوْمِ هَذِهِ سِيرَةٌ وَاللَّعْنَةُ عَلَى الْبَابِ فِي هَذَا الْوَقْتِ ] مردم !! این وضع حیرت آور و سرگردانی است ، من تا الان باب ( سفیر ) را نمی شناسم . و لذا می بینیم که چند روزی در بغداد بطور سرگردانی بدنبال سفیر می گردد .

۲- این دو مدعی دروغین به روش محرمانه و برحذر بودن از دستگاه که راه و روش سفرای راستین است ، آشنائی نداشتند ، و این خود دلیل بردروغگوئی آنان است زیرا آنها از پرده برداشتن از روی کارشان در برابر هیئت حاکمه احساس ناراحتی نمی کردند چون مردم علنا با آنها در رفت و آمد بودند و به مناظره می پرداختند ولی ( عمری ) چنین نبود .

۳- این دو مدعی به منظور کسب افتخار و ابهت ، ریخت و پاش زیادی میکردند و پولها خرج می کردند ولی ( عمری ) چنین نبود ، و سرانهم روشن است ، زیرا ( عمری ) تصرفی در اموال نمی کرد مگر به اذن امام و در محدوده تعالیم و توجیهاات آنحضرت ( ع ) آنها در راه مصالح توده مردم ، علاوه بر اینکه اگر او هم می خواست مانند آنها ریخت و پاش کند توجه هیئت حاکمه را به خود جلب ساخته و مشکوک می شدند ، و اینهم کاری بود که او نه برای خود می پسندید و نه برای اصحاب خود .

درحالیکه آن دو نفر اموال را در راه مصالح عمومی مصرف نمی کردند، اعم از اموالی که به عنوان سفارت بدست می آوردند و یا اموال شخصی خود، و اطلاع هیئت حاکمه بر کار آنها برایشان اشکالی نداشت، زیرا در هر صورت آنها دیگر از (جعفر کذاب) مهمتر و بالاتر نبودند که خود رسماً به دولت می چسباند تا او را بسـه منصب امامت برگزینند!!

به هر صورت، همیشه خط انحراف با خط انحراف متناسب است و از یکدیگر وحشتی ندارند، گرچه در ظاهر به دوگونه باشند، به ویژه جایی که دشمن مشترکی را احساس کنند، که همان خط مشی سفرای راستین باشد.

“ هشتمین سفیر دروغین، محمد بن علی شلمغانی ”

معروف به ( ابن عزاقر یا عزاقری ) و مکنی به ( ابوجعفر ) منسوب به ( شلمغان ) که قریه ای است در نواحی واسط در عراق<sup>۱</sup> وی پیری بود خوش عقیده و خوش رفتار و صالح<sup>۲</sup> و از پیشروان اصحاب ما<sup>۳</sup> تا جائیکه شیخ ابوالقاسم ( حسین بن روح ) در موقعی که از ترس ( مقتدر ) در خفا بسر می برد او را وکیل خود انتخاب کرد و مردم بسـه وی مراجعه و حوائج و مهمات خود را از او دریافت می کردند<sup>۴</sup> بدست او از طریق ( ابن روح ) توقیعاتی صادر می شد<sup>۵</sup>

یکی از کتابهایی که در دوران اعتدال و پاکیش نوشته است عبارتست از “ کتاب التکلیف ” شیخ طوسی می گوید که جماعتی از ابی جعفر ابن بابویه او از پدرش از این کتاب برای ما خبر نقل کرده اند، مگر یک حدیث از آن کتاب در باب شهادت که میگوید

۱- کامل ج ۶ ص ۲۴۱ واسط نام شهری است در عراق که حجاج بن یوسف ثقفی آن را احداث کرد و در دوره بنی العباس روبه نابودی گذاشت و سرانجام در زیر ریگهای بیابانی دفن شد و مابین کوفه و بصره بود ( مترجم نقل از المنجد در قسمت اعلام )

۲- الغیبه طوسی ص ۱۸۳ و رجال نجاشی ص ۲۹۳ و فهرست شیخ طوسی ص ۱۷۳

۳- رجال نجاشی ص ۲۹۳

۴- الغیبه ص ۱۸۳

۵- الغیبه ص ۱۸۴

جائز است برای شخص که به نفع برادر خود بدون علم شهادت دهد در صورتیکه برادرش یک شاهد بیشتر نداشته باشد.<sup>۱</sup>

شلمغانی هربابی از این کتاب که می نوشت به ( ابن روح ) رضی الله عنه عرضه می داشت و حکم و اصلاح می کرد و وقتی که آن باب تصحیح می کرد بیرون داده و بهما دستور استنساخ آن را می داد یعنی ( ابن روح )<sup>۲</sup> فرمان استنساخ آنرا می داد، از این جهت نسخه های فراوانی از آن نزد اصحاب موجود بود.

در روایت دیگری دارد که وقتی ( شلمغانی ) کتابش را تمام کرد " ابن روح " کتاب را از وی خواست تا در آن بنگرد، آوردند و او از اول تا آخر کتاب مطالعه کرد و سپس فرمود چیزی غیر از نقل روایات ائمه علیهم السلام در این کتاب نیست، مگر دو و یا سه مورد که وی لعنه الله در این دو سه مورد به دروغ به ائمه علیهم السلام نسبت داده است.<sup>۳</sup>

دیگر از کتابهای وی کتاب ( التادیب ) است که " ابن روح " از وی گرفت و برای علمای قم فرستاد و نوشت که به دقت مطالعه کنید و ببینید که چیزی خلاف در آن هست یا خیر؟ آنها در پاسخ نوشتند که تمام مطالب این کتاب درست است جز اینکسه وی می گوید ( صاع )<sup>۴</sup> در فطره نصف صاع خوراک است و خوراک در پیش ما در امثال جو هر دانه ای از آن یک صاع است )

از اینجا استفاده می شود که ( شلمغانی ) در هر دو کتاب نامبرده حد اقل یک فرع فقهی برخلاف مذهب اصحاب ما ( شیعه ) خیلی زیرکانه بکار برده است، و همین خود دلیل ضعف ایمان درزندگی هر شخص منحرفی است، که ما گفتیم. به طوریکه اینگونه اشخاص از اول در شرایط و ظروف ویژه ای آمادگی انحراف را دارند.

می توان گفت که حالت انحراف ( شلمغانی ) برای ( ابن روح ) هم کاملاً روشن بوده است و بهمین دلیل در کتابهای وی تحقیق کرده و بلکه بر عده ای از موثقین عرضه می دارد تا به دقت در کتابهای او بنگرند و نتیجه را به وی گزارش دهند.

وی دارای کتاب دیگری است بنام ( الغیبه ) که شیخ طوسی رضوان الله علیه در

۱- الفهرست ص ۱۷۳

۲- الغیبه ص ۲۳۹

۳- الغیبه ص ۲۵۲

۴- الغیبه ص ۲۴۱ صاع پیمانته ای است در حدود ۳ کیلوگرم یا ۴ مد بنقل از فرهنگ عمید و ( البراءد ) مترجم

کتاب ( الغیبه ) خود از آن روایت می نماید .<sup>۱</sup>  
 بازهم کتاب دیگری دارد بنام ( کتاب الاوصیاء ) که شیخ طوسی در الغیبه خود  
 از آن هم روایت می نماید<sup>۲</sup> او دارای کتابهای فراوان دیگری است که "نجاشی" در رجال  
 خود نقل کرده است .<sup>۳</sup> و معلوم نیست که آیا آنها کتابهایی است که در دوران استقامت  
 و پاکی نوشته و یا در دوران انحراف و کجی !!  
 حسادت وی درباره " ابن روح " سرانجام او را به ترک مذهب و دخول در  
 مذهب ردیه گردانید<sup>۴</sup> و نوشته های فراوانی در رد مذهب شیعه از وی صادر گردید<sup>۵</sup> و  
 سرانجام غلو کرد<sup>۶</sup> و معتقد به تناسخ و حلول الوهیت در خویشتن گردید<sup>۷</sup>  
 دیگر از عقاید او اینکه معتقد به " حمل ضد " بود یعنی فضیلت شخص آشکار  
 نمی شود مگر با بدگوئی مخالفین از او ، زیرا مخالف باطن خویش شنونده را وادار به  
 جستجوی فضیلت طرف می سازد ، از اینرو بدگوئی مرتبه افضل تری است برای شخص ،  
 و این عقیده را از زمان آدم اول تا آدم هفتم ( طبق عقیده خود ) کشش داده و موسی  
 و فرعون ، محمد صلی الله علیه وآله و علی با ابی بکر و معاویه را ، از نمونه های این  
 عقیده می داند .<sup>۸</sup>  
 " ابوعلی بن همام " می گوید شنیدم از ( شلمغانی ) که می گفت ( حق یکی  
 است ولی جامه و لباس آن مختلف است ، گاهی در جامه سفید و گاهی سرخ و گاهی  
 کبود ، تجلی می کند ) ابن همام می گوید این اولین سخن ناپسندی بود که من از وی  
 شنیدم ، زیرا این حرف ، حرف طرفداران حلول است .<sup>۹</sup>

۱- الغیبه ص ۲۴۰

۲- الغیبه ص ۲۰۸

۳- الغیبه ص ۲۹۴

۴- رجال نجاشی ص ۲۹۳

۵- فهرست شیخ ص ۱۷۳

۶- رجال شیخ ص ۵۱۲

۷- الکامل فی التاریخ ج ۶ ص ۲۴۱

۸- الغیبه ص ۲۵۰

۹- الغیبه ص ۲۵۰

او به پیروان خود می گفت که روح پیغمبر به بدن ( محمد بن عثمان ) و روح امیرالمومنین علی (ع) به بدن ( حسین بن روح ) و روح فاطمه زهرا به ( ام کلثوم ) دختر ( محمد بن عثمان ) منتقل شده است ولی این سری است که نباید فاش شود و کسی از شما حق ندارد که آنرا فاش کند<sup>۱</sup> و همچنین عقاید غریبه دیگری دارد که نیازی به بیان و اطاله کلام نیست.

وی در پیش قبیله ( بنی بسطام ) خیلی موجه و محترم بود، زیرا ( ابن روح ) برای وی در پیش مردم کسب و جاهت و آبرو کرده بود، وقتی که مرتد گشت هرگونه دروغ و نیرنگ و کفری برای بنی بسطام نقل می کرد و به ( ابن روح ) رضی الله عنه نسبت می داد، ( ابن روح ) بنی بسطام را از گوش دادن به یاوه گوئیهای او برحذر داشت و آنها را فرمان به لعن و بیزاری از وی داد، ولی آنها گوش ندادند و بر دوستی وی پایدار ماندند، زیرا وی به آنها می گفت که " من سری را که نباید فاش کنم، فاش کرده ام و بدین جهت من که مقرب در نزد ( ابن روح ) بودم، رانده شدم، چون مسئله بزرگ بود بطوریکه هیچکس قادر بر حفظ آن نبود و نیست، مگر فرشته مقرب و یا پیامبر مرسل و یا مومن واقعی، و از این راه بر عظمت و جلال خود در پیش آنها افزود.

این سخن به گوش ( ابن روح ) رسید، نامه ای مبنی بر لعن و بیزاری از او و پیروان و کسانی که بردوستی او پایدار مانده اند، برای ( بنی بسطام ) نوشت، وقتی نامه را به وی عرضه شد، سخت گریه کرد و گفت که نوشته ( ابن روح ) باطن پر اهمیتی دارد و آن این است که مقصود از ( لعن ) در نامه که نوشته است ( لعنه الله ) یعنی خدا او را از عذاب جهنم دور سازد، و حالا پی به اهمیت مقام خود بردم، و شروع کرد گونه های خود را به نشانی شکر بر خاک سائیدن، و گفت حق ندارید که این سر را فاش سازید.<sup>۱</sup>

بدنبال این عقاید سخیف، روزی " ام کلثوم " دختر " ابی جعفر عمری " بر مادر " ابی جعفر بن بسطام " وارد شد، سخت او را محترم و بزرگ شمرد تا جائیکه افتاد و قدمهای " ام کلثوم " را بوسید و وقتی که او را از این عمل زشت بازداشت، در جواب گفت که " عزاقری " به ما گفته است که روح فاطمه زهرا (ع) در وجود تو حلول کرده است، از اینرو چگونه تورا تعظیم نکرده و مقام شمارا بزرگ شمارم!! و هرچه ( ام کلثوم ) این

۱- کامل ج ۶ ص ۲۴۱ به بعد

۲- الغیبه ص ۲۴۹

سخنان را تکذیب کرد مفید واقع نشد، چون "عزاقری" گفته بود که این موضوع سری است که نباید فاش شود.

"ام کلثوم" فوری به "ابی القاسم حسین بن روح" مراجعه و جریان را به وی خبر داد او فرمود ای دخترکم بعد از این با این زن رفت و آمد مکن، و اگر نامه ای از وی آمد و یا قاصدی فرستاد میپذیر، و گوش به حرفهای او مده، زیرا این عقیده کفر به خدا و الحاد است. این مرد ملعون اول دلهای آنان را قبضه کرده تا بتواند به آنها بگوید که خدای تعالی با وی متحد گشته و در وجود او حلول کرده است، همان سخنی که نصاری درباره عیسی (ع) می گویند، و آنها را به همان سخن "منصور حلاج" ملعون میکشاند.

"ام کلثوم" می گوید من دیگر از بنی بسطام دوری گزیده و رفت و آمد با آنان را قطع کردم و هیچ عذری را از آنها نپذیرفته و مادر آنها را دیگر ملاقات نکردم.

این خبر در "بنی نوبخت" شایع شد، همگی به "ابن روح" مراجعه کرده و نامه ای در زمینه لعن و بیزاری از "شلمغانی" و دوستانش را به "ابن روح" نوشتند. سپس توقیعی از سوی صاحب الزمان علیه السلام در زمینه لعن (شلمغانی) و پیروانش صادر گشت.<sup>۱</sup>

صدور این توقیع بر علیه او در سال ۳۱۲ بود که امام مهدی (ع) در آن می گوید: که (محمد بن علی معروف به شلمغانی) او از کسانی است که خدا نعمت و غضبش را درباره وی تعجیل کرده و مهلتش نداده است، او از اسلام مرتد گشته و جدا شده است، و در دین خدا ملحد گشته و کفریات خود را به خدای بزرگ نسبت داده و به دروغ و تهمت به خدا افترا بسته و بهتان و گناهی بزرگ به خدا گفته است *كَذِبَ الْعَادِلُونَ بِاللَّهِ وَضَلُّوا ضَلَالًا بَعِيدًا وَخَسِرُوا خُسْرَانًا مُبِينًا*.

عدول کنندگان از حق به خدا دروغ بسته و گمراهند و گمراهی دور و زیان آورده اند زبان کردنی آشکار!!

ما اظهار برائت و بیزاری مینمائیم از این شخص به پیشگاه خدا و پیامبر و آل پیامبرش که درود و سلام و رحمت و برکات خدا بر آنان باد، و لعنت های خدا، لعنت های پی در پی، از ظاهر و باطن، درنهمان و آشکارا، در هر وقت و در هر حال، بر او و پیروان او باد، و هر کس که این سخن ما بدو رسد و بازهم بر دوستی او پایدار بماند. به مردم بفهمان که ما از دست او محفوظ و در امان خواهیم بود، همچنانکه از



دست همانند های او مانند شریعی، نمیری، هلالی، و بلالی و دیگران محفوظ بودیم .  
 روش خدا نسبت به ما زیبا است ، و به او اعتماد داریم و تنها از او کمک می خواهیم ، او  
 در تمام کارها ما را بس است ، و نیکو و کیلی است . این توقیع در وقتی که ( ابن روح )  
 رضی الله عنه دستگیر شده و درخانه " مقتدر " زندانی بود از طریق زندان به دست شیخ  
 ما " ابوعلی بن همام " رسید و ابوعلی این توقیع را بین همه توزیع کرد ، بطوریکه هیچیک  
 از شیوخ نماند مگر اینکه توقیع را بروی خواند ، و به دست خود نسخه های فراوانی از آن  
 نوشت و به شهرستانها فرستاد ، این جریان در طائفه شیعه شهرت یافت و همگی بر لعن و  
 بیزاری از وی اجتماع و اتفاق کردند .<sup>۱</sup>

راوی می گوید دیدم به خط [ احمد بن ابراهیم نوبختی ] و املاء [ حسین بن  
 روح ] در پشت نامهای که در آن جواب و سئوالهایی بود از قم فرستاده بودند ، و درباره  
 آن سئوال و جوابها سئوال شده بود که ( آیا این جوابها از فقیه یعنی امام مهدی ( ع )  
 است یا از محمد بن علی شلمغانی است ؟ ) زیرا از وی نقل شده است که این مسائل را من  
 جواب داده ام !! پشت همان نامه در جواب آنها چنین نوشت .

بسم الله الرحمن الرحيم . از مضمون نامه مطلع شدیم ، تمام آن  
 جوابها از ما است و این مرد مخدول گمراه و گمراه کننده معروف به  
 عزاقری که لعنت خدا بر او باد ، در حرفی از حروف آن هم دخالت  
 نداشته و ندارد ، نظیر این حرفها ، بوسیله ( احمد بن هلال ) و غیر آن  
 هم از کسانی که از اسلام برگشتند ، به شما گفته شده است ، خدا همه  
 آنها را لعنت کند "

راوی خواسته که درباره آنچه از این منحرفین قبل از انحرافشان از سوی امام  
 ( ع ) گرفته و یادداشت کرده پافشاری کند که آیا آنها صحیح است و یا آنکه آنها هم  
 دروغ است و لذا می گوید ( پس من قدیما از اینها مطالبی یادداشت کرده ام ؟ ) جواب  
 می آید که

" آنچه را قبلا یادداشت کرده ای بر همان باش زیرا آنها درست است  
 و منافاتی نیست بین انحراف بعدی و صحت گفتار و نقل آنها در حالت  
 ایمان و استقامت آنها " <sup>۲</sup>

۱- الغیبه ص ۲۵۲ تا ۲۵۴

۲- الغیبه ص ۲۲۸

و مانند این جریان است، سئوالی که شخصی از (حسین بن روح) درباره کتابهای "ابن ابی عزاقر" می کند (بعد از خروج لعن نامه و مذمت وی) از آنجناب می پرسد که چه کنیم با کتابهای او درحالیکه خانه ما پر است از کتابهای وی؟ میفرمایند، میگویم در جواب شما آنچه را که (ابومحمد حسن بن علی علیه السلام) درباره کتب (بنی فضال) فرموده است که از آنحضرت پرسیدند چکنیم با کتابهای او در حالی که خانه ما پر است از کتابهای او؟ فرمود آنچه را که صحابه روایت کرده اند بگیریید و آنچه را که رها کرده اند رها کنید<sup>۱</sup>

می بینیم که (ابن روح) بین کتب عزاقری و بنی فضال پیوند ایجاد می کند، زیرا از کلام امام عسکری (ع) قاعده کلی استفاده می شود و آن اینکه (انحراف در عقیده منافاتی با امکان صحت روایت ندارد).

پس بر شخص لازم است آنچه را از اخبار که دیگران از صحابه هم نقل کرده اند بگیرد و آنچه را که دیگران رها کرده و معتقدند که این حرفها مربوط به عقاید منحرفه و راههای گمراه کننده است، رها کند، و در این جهت (بنی فضال) باشد یا (ابن ابی عزاقر) فرق نمی کند.

وقتی که شلمغانی با حقایق تلخی از سوی (ابن روح) و جامعه دوستان مواجه شد خواست که با "ابن روح" مباحثه کرده و بنظر خود مجتمع را با واقع روبرو سازد؟ و جریان از اینقرار بود که بعد از آنی که داستان شلمغانی شهرت یافت و "ابن روح" از وی تبری جست، شلمغانی با گروهی از روسای شیعه در مجلس "ابن مقله" وزیر "الراضی بالله" در سال ۳۲۲<sup>۲</sup> گرد آمدند، دید که هر یک سخنی از (ابن روح) در لعن و بیزارگی از وی نقل می کنند، گفت مرا پیش "ابن روح" ببرید تا من دست او را گرفته و او دست من بگیرد، اگر آتشی از آسمان فرود نیامد و او را نسوزاند آنچه درباره من گفته است حق است!! جریان به گوش "راضی" رسید دستور داد او را گرفته و بکشند، پس او را کشتند و شیعه از دست وی راحت شد.<sup>۳</sup>

این جریان باز خود اشاره ای به گفته پیشین ما است که خلیفه "راضی بالله" حق را شناخته و در حدود امکان به آن وفادار بود، و گفتیم که این خلیفه قبل از

۱- الغیبه ص ۲۳۹

۲- الکامل ج ۶ ص ۲۳۸

۳- الغیبه ص ۲۵۰

خلافتش با خواص از دوستان امام (ع) و علمای بزرگ آنان ارتباط داشت .  
و همچنین مطلب دیگری که به روشنی از این جریان استفاده می شود ، اینکه  
خواص از شیعه در خانه وزیر گرد آمده و درباره " ابن ابی عزاقر " به مناقشه پرداختند ، و  
این نیز خود دلیل بر ارتباطهای گسترده ای است که بین خواص و علما و موجهین بوده  
است ، زیرا علمای ما در این دوره از نظر اجتماعی خود را از هیچ فرد دیگری جدا  
نمی دانستند ، مگر جایی که عقیده و دین آنها را از دیگری جدا می ساخت ، چه آنکه وی  
در اغلب به گونه تاجری بود که با کسبه و بزرگ و کوچک در ارتباط بود و در عین حال با  
سائر فرزندان اسلام از علماء و موجهین هم ارتباط داشت .

بلی . چیزی را که نباید در این زمینه فراموش کرد ، مسلک و روش تقیه است که  
آنها از دست نمی دادند و بعلاوه گفتگو در طعن شلمغانی و لعن او با مسلک تقیه منافاتی  
نداشت ، زیرا سالها بود که دولت با شلمغانی مخالف و او را طرد کرده بود ، چنانچه  
بعدا خواهد آمد .

باز ، چیز دیگری که از این نقل تاریخی به دست می آید ، این است که کشتن  
" شلمغانی " از جانب خلیفه ، بخاطر انحراف او از " ابن روح " بوده است ، و این همان  
است که ما قبلا احتمال داده ایم که شخص خلیفه در کشتن " شلمغانی " و " طلاح " کاملا  
احساس می کرد که دست به عملی زده است که از دیدگاه مخالفت با او با خط مشی سفرا ،  
یکی است .

از خبر دیگری درباره مباحله<sup>۱</sup> " شلمغانی " چنین استفاده می شود که راوی  
می گوید " شلمغانی " شخصی را پیش " حسین بن روح " فرستاد و از وی درخواست مباحله  
کرد و گفت من نماینده امام مهدی [ع] هستم و مامور شده ام که اندوخته های علمی  
خود را ظاهرا و باطنا اظهار نمایم ، پس بیا و با من مباحله کن .

" ابن روح " در جوابش فرمود ( هر کدام از ما که از دیگری پیش بیفتیم ( در  
مرگ ) وزودتر بمیریم پس او مغضوب و دشمن شناخته شده خدا و امام مهدی است . پس  
عزاقری جلو افتاد و در سال ۳۲۳ کشته و به دار آویخته شد و به همراه او " ابن ابی عدن "  
هم دستگیر شد .<sup>۲</sup>

۱- مباحله . این است که شخصی طرف خود را دعوت میکند که بیاتادرباره یکدیگر نفرین  
کنیم و از خدا بخواهیم که هر کدام از ما که باطل است نابود شود . نظیر مباحله نصارای

نجران با پیغمبرگرمی اسلامی (ص) که در اسلام معروف است ( مترجم )

۲- الغیبه طوسی ص ۱۸۶

این مباحثه بضرر " شلمغانی " و بنفع " ابن روح " خاتمه یافت ، زیرا " شلمغانی " میخواست مردم را از واقع امر آگاه سازد ( بوسیله مباحثه ) و این کار را ( ابن روح ) انجام داد و واقع ثابت شد ، منتهی بنفع ( ابن روح )

### ترسیمی از چهره تاریخی شلمغانی

قبل از تعرض حادثه قتل ( شلمغانی ) مطالبی را باید فشرده یادآور شویم .  
 ۱- قبلا شنیدیم که " شلمغانی " وکیل صالح و پاکی برای " ابن روح " در زمان مخفی بودنش در دوران " مقتدر " بود<sup>۱</sup> و شنیدیم توقیعی که امام مهدی برای ابن روح در موقعیکه در زندان خانه ( مقتدر ) بود فرستاد و او هم برای ( ابن همام ) فرستاد و ( ابن همام ) توقیع را بین مشایخ اصحاب توزیع فرمود . در اینصورت مخفی بودن ( ابن روح ) قبل از زندانش بوده و انحراف ( شلمغانی ) هم بین این دو حادثه اتفاق افتاده است ، و ما گرچه تاریخ زندان وی را می دانیم که در تاریخ سال ۳۱۲ بوده است ، ولی تاریخ مخفی بودن او و مدتش را نمی دانیم ، تا اینکه بتوانیم سال انحراف ( شلمغانی ) را دقیقاً معین نمائیم ، نهایت چیزی که ممکن است در تاریخ انحراف او بگوئیم این است که در زمان خلافت ( مقتدر ) بوده است ، و اینهم فی حد نفسه برای ما کافی نیست .  
 بهر صورت مهم شناسائی تاریخ صدور بیانیه امام ( ع ) برضد او است و قطعاً صدور این بیانیه پس از مدت زمان کوتاهی بعد از انحراف بوده است ، تا مجالی برای سوء استفاده از مقام وکالت ( ابن روح ) برای وی باقی نماند و خوشبختانه تاریخ صدور بیانیه را در همان سال ۳۱۲ ضبط کرده است .

۲- شیخ طوسی در کتاب ( الغیبه ) ، از [ ابی علی محمد بن همام ] ( وی همان کسی است که بیانیه امام را بین مشایخ اصحاب توزیع کرد ) آورده است که فرمود شلمغانی هرگز نه باب بود و نه وکیل از طرف ( ابن روح ) و وی او را برچنین منصبی برنگزید ، و کسی که چنین سخنی گفته است به اشتباه و باطل رفته است . بلی او یکی از فقهای ما بود ولی قاطی شد و سرزد از وی آنچه را که سرزد و کفر و الحاد از وی منتشر گردید ، و از اینرو توقیعی به دست ( ابن روح ) مبنی بر لعن و براءت از وی و تابعین و پیروانش صادر

## گردید. ۱

این روایت برخلاف آن روایتی است که قبلا از همان کتاب الغیبه ص ۱۸۳ بعد شنیدیم که " شلمغانی " در دوران استقامتش سفیر بین ابن روح و مردم بود و توقیعات به دست وی خارج می گردید از طریق ( ابن روح ) و در آنجا ما گفتیم که منافاتسی بین انحراف متاخر و وکالت در حال استقامت نیست ، به هر صورت دلائل بر ثبوت وکالت بیشتر در دست است و اعتماد بر آن مدارک زیادتر است .

۳- از تاریخ عمومی شنیدیم <sup>۲</sup> که " شلمغانی " به ( محسن بن ابی الحسن بن الفرات ) در سومین دوره وزارتش ، پیوست ، وگفتیم ( حسن بن فرات ) همان ( علی بن موسی بن فرات ) است که سه بار وزارت ( مقتدر ) را به عهده گرفت و وزارت سومش در سال ۳۱۱ <sup>۳</sup> بود و فرزند او ( محسن بن علی ) در این وزارت سوم ، در امور غالب و همه کاره بود <sup>۴</sup> تا اینکه او در سال ۳۱۲ از پست وزارت برکنار و فرزندش ( محسن ) مخفی شد و اموال ( ابن فرات ) مصادره گشت که مبلغ آن هزار هزار دینار بود <sup>۵</sup> و دانستیم که این ( ابن فرات ) بعلاوه پدر و برادرش همگی منحرف بوده و از پیروان ( محمد بن نصیر - نمیری ) بودند که به دروغ ادعای سفارت می کرد ، و از سوی امام عسکری ( ع ) توقیعات شدیدی بر علیه او صادر شده بود .

فرزند او ( محسن ) مردی وقیح ، بی ادب ، ستمگر ، با قساوت بود و مردم او را ( خبیث ) پسر ( طیب ) می نامیدند <sup>۶</sup> و در دوران سومین وزارت پدرش داستانهای از شکنجه دادن و مصادره اموال مردم از وی نقل شده است . <sup>۷</sup>

این شخص همان کسی است که ( شلمغانی ) به او پیوسته است ! و به چه کسی پناه برده و به چه شخص شریفی متکی گشته است ! ! ملاحظه فرمائید ، چگونه از حق فرار کرده و به باطل پناه برده است ، آنچه بنظر می رسد این است که سال پیوست و گسروش

۱- الغیبه طوسی ص ۲۵۰

۲- کامل ج ۶ ص ۲۴۱

۳- کامل ج ۶ ص ۱۷۳

۴- مروج الذهب ج ۴ ص ۲۱۴

۵- کامل ج ۶ / ص ۱۷۷

۶- کامل ج ۶ ص ۱۷۴

۷- کامل ج ۶ ص ۱۷۴

( شلمغانی ) به این ناپاک همان سال انحراف او یعنی ۳۱۲ بوده است .  
 بهر صورت پس از عزل ( ابن فرات ) ( مقتدر ) [ عبدالله بن محمد بن عبیدالله  
 ثاقانی ] را به عنوان وزارت خود در سال ۳۱۲ برگزید<sup>۱</sup> او ( شلمغانی ) را از خود طرد  
 کرد و محرمانه دستور داد او را دستگیر کنند ، او مخفی شد و به موصل گریخت و چندسالی  
 پیش [ ناصر الدوله حسن بن عبدالله بن حمدان ] در زمان حیات پدرش ( عبدالله بن  
 حمدان )<sup>۲</sup> ماند .

نجاشی در رجال خود نقل می کند که وی وقتی که در ( معلثایا ) که یکی از  
 دهات اطراف موصل است ، مخفی بود ضعف دولت و قدرت آن کاملاً روشن است ، زیرا  
 حکومت بغداد قادر نبود که شخصی که در موصل مخفی است دستگیر نماید .  
 از این سیاق می توان استفاده کرد که توقیع امام (ع) بر علیه وی قبل از مخفی  
 شدن او صادر گشته است ، و آن وقتی صادر شده که در بغداد در بین مردم بود و جریان  
 مباحله او با " ابن روح " بعد از برگشت به بغداد و چند ماهی قبل از کشته شدن او بسوده  
 است .

جریان از این قرار بود که وی وارد بغداد شد و مخفی گشت ، و در بغداد از سوی  
 او منتشر شد که او ادعای خدائی کرده است ، و گفته شده است که حسین بن قاسم بن  
 عبدالله بن سلیمان بن وهب که ( مقتدر ) در سال ۳۱۹ او را به وزارت خود برگزید<sup>۴</sup> و  
 ( ابو جعفر و ابوعلی ) پسران بسطام<sup>۵</sup> و [ ابراهیم بن محمد بن ابی عون ] و [ ابن شیبب  
 زیات ] و [ احمد بن عبدوس ] معتقد به خدائی او بودند و از آنها این ادعا سرزده و در  
 زمان ( ابن مقله ) ( ۳۱۶ ) به جستجوی آنها پرداختند که دستگیرشان کنند ولی آنها به  
 جنگ نیفتادند .<sup>۶</sup>

خلاصه اینکه ( شلمغانی ) سال ۳۱۲ به موصل گریخت و در سال ۳۱۶ به بغداد  
 برگشت و علیرغم اینکه هیئت حاکمه بمنظور دستگیری [ حسین بن قاسم بن عبدالله بن

۱- کامل ج ۶ ص ۱۷۸

۲- کامل ص ۲۴۱

۳- معلثایا

۴ و ۵- کامل ج ۶ ص ۲۱۵

۶- کامل ج ۶ ص ۲۴۱

سلیمان بن وهب [ باتهام پیروی از شلمغانی تلاش میکرد، شخص (مقتدر) وی را در سال ۳۱۹ رسماً به وزارت خود برگزید، و همین است مقصود ما از آنچه گفتیم که هیئت حاکمه محرمانه خطوط انحرافی از خط مشی ائمه علیهم السلام را تایید می کرد.

### “کشته شدن شلمغانی”

تاریخ ویژه ما و همچنین تاریخ عمومی معتقدند که قتل او بوسیله (الراضی) در سال ۳۲۲<sup>۴</sup> اتفاق افتاده است.

جریان از این قرار بود که شلمغانی پس از دوران مخفی بودنش در ماه شوال همان سال در بغداد ظاهر گشت (ابن مقله)<sup>۲</sup> وزیر او را دستگیر نمود، آنوقت اولین سال خلافت (راضی) بود و (ابوعلی محمد بن علی مقله) اولین وزیر او بود. (ابن مقله) او را دستگیر و روانه زندان ساخت، و خانه وی را تفتیش و مقداری رقع و نامه هائی از طرفداران وی به دست آمد که در آن وی را طوری مخاطب ساخته بودند که هیچ بشری بشر دیگری را چنین خطاب نمی کند، و در بین آنها خط (حسین بن قاسم) به چشم می خورد، نامه ها به نویسندگان آنها عرضه شد، آنها اعتراف کردند ولی وقتی که به “شلمغانی” عرضه شد، به نوشته آنان اعتراف ولی مضمون آنها را انکار کرد و ادعای اسلام نمود و از نوشته آنان تبری جست.

به همراه (شلمغانی) (ابن ابی عون) و (ابن عبدوس) هم دستگیر و هر دو آنها را باتفاق (شلمغانی) پیش خلیفه حاضر نمودند و دستور دادند که (شلمغانی) را بزنید، ولی آنها ابا کردند، و چون آنها را مجبور کردند (ابن عبدوس) دست خود را دراز کرد و او را زد ولی (ابن ابی عون) دست خود را بطرف سر و ریش وی دراز نمود و دستش لرزید، و سروریش (شلمغانی) را بوسید و گفت (الهی و سیدی و رازقی) خدای من، سرور من، روزی دهنده من!!

سپس (راضی) به (شلمغانی) رو کرد و گفت تو خیال می کنی که ادعای خدائی نمی کردی؟ پس این حرفها چیست؟ در پاسخ گفت از گفته (ابن ابی عون) چیزی بعهدده من نیست و من مسئول گفته او نیستم و به خدا قسم من هرگز نگفته ام که

۱- الغیبه ص ۱۸۷ و کامل ج ۶ ص ۲۴۱

۲- کامل ج ۶ ص ۲۴۱

خدای مردم هستم . اینجا ( ابن عبدوس ) به سخن پرداخت و گفت او ادعای خدائی نمی کند ، بلکه می گوید که وی بجای ( ابن روح ) باب امام منتظر (ع) است ، گرچه بنظر میرسد که سخن ( ابن عبدوس ) هم از روی تقیه بوده است .

سپس چند بار دیگر آنها را حاضر کردند ، و فقها و قضات ، و منشیان ، و افسران هم همه جمع بودند ، و در روزهای آخر فقها فتوایی دادند که خون وی مباح است ، از اینرو در ذی القعدة ( شلمغانی و ابن ابی عون ) را بدار آویخته و سپس جسد آنها را سوزاندند .<sup>۱</sup>

( حسین بن قاسم ) در آنوقت دررقه بود آنها را ماضی فرستاد وی را گرفته و در آخر ذی القعدة کشتند و سرش را به بغداد فرستادند<sup>۲</sup> و با این وضع طومار دستگاه ( شلمغانی ) در برابر دولت و پایگاههای مردمی و مومنین و سفیر ( شیخ ابوالقاسم حسین بن روح ) رضوان الله علیه و سرانجام در برابر امام مهدی (ع) و پایگاههای مردمیش ، بسته شد و از این راه بخواست خدا نصرت شامل حال امام و سفیر عزیزش گشت .

نهمین سفیر دروغین . حسین بن منصور حلاج

صوفی معروفی است ، ما از این دید ( صوفیگری ) و نه از دید عجائبی که بمنظور اغواء و گمراهی مردم از وی سر می زد که آیا آنها حق است و یا باطل ؟ و اختلافی که مردم در این باره دارند وارد شرح حال او نمیشویم . زیرا این مباحث بکلی خارج از بحث تاریخ امام مهدی (ع) است .

و اما اینکه درباره ( شلمغانی ) به بحث طولانی پرداختیم بدان علت بود که ارتباط مستقیم به تاریخ ما داشت ، و برای تفصیل زندگی حلاج باید به مصادرش مراجعه فرمائید .

ما در اینجا صرفاً آنچه مربوط به تاریخ ( امام مهدی (ع) می شود از دیدگاه ادعای سفارت وی گفتگو می کنیم تا در برابر عقیده و روش ( حلاج ) حقیقت روشن گردد . مطلب از این قرار است که وی وقتی وارد بغداد شد تصمیم گرفت که [ اباسهل اسماعیل بن علی نوبختی ] که از بزرگان علمای این دوره است ، گمراه سازد ، و بدین

۱- کامل ج ۶ ص ۲۴۱

۲- کامل ج ۶ ص ۲۴۲



منظور خود را از راه رابطهٔ نسبی به شیخ چسبانید و خیال می کرد که شیخ از این طریق فریب خورده و بدام حيله او می افتد ، سپس نامه ای نوشت و مدعی شد که من وکیل امام مهدی (ع) هستم ، خطیب بغدادی و همچنین شیخ در کتاب غیبت خود بخشی از نامهٔ وی را آورده اند .

خطیب بغدادی می گوید <sup>۱</sup> [ علی بن ابی علی از ابی الحسن احمد بن یوسف ازرق ] به ما خبر داد که حسین بن منصور طلاج وقتی وارد بغداد شد ، خواست کسه عده ای از مردم و روسا را گمراه سازد و در این زمینه طمع او به شیعیان زیادتر بود ، زیرا از طریق آنها وارد شده بود . <sup>۲</sup>

از اینرو شخصی را پیش [ اباسهل بن نوبخت ] فرستاد . اباسهل مردی بابینش فهیم و فطن وزیرک بود ، از اینرو به قاصد وی گفت معجزاتی که از وی سر می زند توام با حقه بازی و نیرنگ است ولی من مردی هستم عاشق و هیچکس بیش از من به زن و خلوت کردن با آن علاقه ندارد و از طرفی طاس هستم بطوریکه می گذارم موهای عقب سرم بلند شود و می آورم جلو رویم و آنها را با عمامه می بندم و در این کار خیلی کلک می زنم و باز برای پوشاندن پیری خود ناچارم همیشه خضاب کنم ، اگر او کاری کند که یک مسوی سیاه در ریش من پیدا شود که بدون خضاب همیشه رنگین و مشکی بماند من به هرچه او بگوید ایمان می آورم ، خواه بگوید من باب امام یا بگوید خود امام ، و یا بگوید پیغمبرم ، بلکه اگر بگوید خدایم؟!!

وقتی که حلاج جوابهای او را شنید از وی مایوس گشت و از او دست برداشت . شیخ طوسی <sup>۳</sup> بعد از نقل قریب به همین مطالب اضافه می کند که حلاج به شیخ سفارش داد که من مامورم که با تو رفت و آمد کنم و آنچه کمک خواهی که نفست تقوی پیشه کرده و در این امر از شک بیرون آئی به تو بنمایانم!!

بعد از آنی که ( اباسهل ) پرده از روی چهرهٔ مزورانه او بالا زد و رسوایش ساخت و ناتوانی او را اثبات نمود ، حلاج دیگر دست از وی برداشت و جوابی نداد و قاصدی نفرستاد ( اباسهل ) این جریان را به عنوان مسخره در پیش هرکسی نقل کرد و از

۱- الکنی والالقباب ج ۲ ص ۱۶۲

۲- یعنی در واقع خود را شیعهٔ معرفی کرده و از اینراه میخواست مذهب شیعه را منحرف سازد .

۳- الغیبه ص ۲۴۷

اینرو در جلو صغیر و کبیر معروف و همین عمل سبب بالا رفتن پرده از روی حقه های او و تنفر توده مردم از وی گشت. و وقتی که حلاج به قم رفت، نامه ای به [علی بن حسین بن موسی بن بابویه] که از اجله علمای ما بود (پدر شیخ صدوق) نوشت و در آن نامه مدعی شد که فرستاده و وکیل امام مهدی (ع) هستم، وقتی نامه او به دست (ابن بابویه) رسید پاره کرد و به فرستاده او گفت چه چیز تورا به این نادانیها کشید؟ مرد گفت این مرد ما را دعوت می کند چرا نامه اش را پاره کردی؟ و به سخره گرفته و به آن می خندید؟ سپس (ابن بابویه) در حالیکه عده ای به همراهش بودند بطرف خانه ای که مغازه اش در آن بود حرکت کرد، وقتی رسید هرکس آنجا بود به احترامش برخاست، جز مردی که سر جای خود نشسته و حرکت نکرد و (ابن بابویه) او را شناخت.

وقتی نشست و طبق معمول تجار حساب و دفتر و دوات خود جلو کشید، رو کرد به یکی از حضار و پرسید این کیست؟ به وی گفتند مرد شنید که در باره او سؤال شد، رو کرد به (ابن بابویه) و گفت از خودم بپرس؟ فرمود اگر از خودت می پرسیدم تورا بزرگ شمرده بودم؟ گفت تو نامه مرا پاره می کنی در حالیکه من تورا می بینم؟ (ابن بابویه) فرمود پس تو همان مردی؟ سپس به غلامش دستور داد، دست و پایش را بگیرند و بیرونش بیندازند، و سپس فرمود تو ادعای معجزه می کنی؟ لعنت خدا بر تو باد. راوی می گوید بعد از آن او را در قم ندیدیم.

از این تاریخ چند چیز استفاده می شود.

۱- کار حلاج در پیش خواص شیعه خیلی روشنتر و کوچکتر از آن بود که نیازی به خروج توقیع در این باره از صاحب الامر (ع) باشد، زیرا از نظر موازین و قواعد اسلامی می شد از خدعه و اباطیلوی پرده برداشت، بدون اینکه نیازی به سؤال و جواب از امام (ع) باشد، و کار هم بآنجاها و به وخامت نکشید که نیازی به آن پیش آید.

البته در این مقام نباید سخن (ابن روح) را فراموش کرد که در باره (شلمغانی) به ام کلثوم دختر (ابی جعفر عمری) فرمود. که سخن او کفر و الحاد به خدای تعالی است، و این مرد ملعون (شلمغانی) این حرفها را در دل این گروه (بنی بسطام) آنچنان جایگزین کرده است تا از این راه بتواند راهی پیدا کند و به آنها بگوید که خدای تعالی با من یکی شده و در وجود من حلول کرده است. همان یاوه سخنی که مسیحیان درباره حضرت مسیح علیه السلام می گویند، و از این راه از حلاج ملعون پیروی کنند. <sup>۱</sup>

"ابن روح" به بطلان عقاید شلمفانی از این نظر حکم کرد که اندیشه‌های باطل او سرانجام برمیگردد به عقاید حلاج ملعون، در اینصورت درباره خود حلاج چه خواهد گفت؟

تنها (ابن روح) به فساد عقاید او پی نبرده است که هیئت حاکمه هم متوجه شده که مبادا حلاج در انحراف جامعه از اصل اسلام موثر واقع شود!! آن اسلام پاکی که دستگاه خلافت براساس آن بنا شده است بدینجهت وی را دستگیر و علما فتوای قتل او را صادر نمودند.

وقتی که حلاج فتوای علما را در باره خود شنید گفت قتل من برای شما جایز نیست چه آنکه دین من اسلام و مذهب من تسنن می باشد و کتابهایی در این باره از من موجود است، از خدا بترسید!! از خدا بترسید!! درباره خون من، ولی خلیفه (مقتدر) وقتی که فتوای علما را دید فرمان قتل او را صادر کرد، بدین ترتیب که اول هزارتازیانه بر او نواختند و سپس دستش را قطع و بعد پای دیگر و بعد دست و پای دیگرش را قطع نمودند و او را کشتند و بعد هم بدنش را با آتش سوزاندند و خاکسترش را در دجله ریختند و سرش را مدتی در بغداد بالای چوبه ای نصب و سپس به علت داشتن یارانی در خراسان، به خراسان فرستادند.<sup>۲</sup>

بسیار جای تعجب است (با اینکه خود حلاج اعتراف می کند که دارای مذهب اهل تسنن می باشد) خطیب بغدادی وی را شیعه می داند.

۲- حلاج برای فریب هردسته و گروهی ماسک آنها به چهره میزد و خود را طرفدار عقیده آنان معرفی، تا بتواند آنها را جلب و عقاید باطله و سخنان یاوه و منحرف کننده خود را به خورد آنان بدهد.

و چون مردم آزادی عقیده داشته و دعوت و ارشاد و بینش اسلامی هم در بین آنان بسیار ناچیز بود، نمی توانستند که بین حق و باطل، و معجزه و خدعه، تمیز و تشخیص دهند.

حلاج، روی همین واقعیت تلخ سرمایه گذاری فراوانی کرد و از این آب گل آلود چندین برابر خواسته خود ماهی گرفت، تا جایی که تمام فرق اسلامی از دست او بفریاد آمدند.

روش او برای فریب پایگاههای مردمی دوستدار ائمه علیهم السلام، این بود که

وی ادعای وکالت از سوی امام مهدی (ع) نمود و سپس از آنهم گذشت و ادعاهای دیگری کرد. زیرا به خیال او این امر برای آنها مفهوم و معنا داشت. و اگر بینش و آگاهی و بیداری (ابوسهل نوبختی) در بغداد و (ابن بابویه) در قم، بر ضد وی، نبود، قطعاً تاثیر اسف باری در جامعه اسلام از خود بجای می گذاشت.

باز آنچه از این تاریخ بدست می آید، آن است که علمای ما در این دوره از تاریخ بصورت گروهی متشکل و جدا از جامعه با ویژگیهای فرمی خاصی، نبودند، بلکه درست مثل دیگران در بین مردم و باطبقات مختلف جامعه، آمیخته و ارتزاق می کردند همانطور که درباره (ابن بابویه) شنیدیم که با اینکه از بزرگترین علمای آن عصر است، به سوی تجارتخانه خود رفت، و از تلاش های او همین بس که چگونه بر علیه حلاج قیام و او را در اجتماع اسلامی رسوا نمود.

دهمین سفیر دروغین محمد بن مظفر معروف به ابودلف کاتب

به هنگام بحث و گفتگو از ابی بکر بغدادی، شنیدیم که ابادلف از (مخمسه) معروف بود و سرانجام به ابی بکر بغدادی ایمان آورد و راه او را درست پنداشت و باسوز و عشقی و حرارتی از مرام وی دفاع می کرد و او را بر "حسین بن روح" مقدم می داشت<sup>۱</sup> تا جائیکه "ابوبکر بغدادی" وی را جانشین خود پس از مرگش، معرفی نمود و از این رو، بعد از سمری او هم ادعای سفارت کرد و اصحاب همین را دلیل بر کذب او دانستند.

"ابودلف" معروف به الحاد و کفر بود و سرانجام غلو کرد و سپس دیوانه زنجیری شد و سپس جزء دسته مفوضه گردید. راوی میگوید هیچگاه نشد که وی در مجلسی شرکت کند مگر آنکه وی را سبک می کردند و جز مدت کمی شیعه نبود، و جماعت از وی تبری می جست و او را انگشت نما می کرد و او را مسخره می کرد و داستانهای دیوانگیش بیش از آن است که شمارش شود.

اینها بودند آن ده نفری که در خلال غیبت صفرای امام مهدی علیه السلام از داخل امت اسلامی سر درآورده و بر علیه صفرای راستین و ارکان مردمی و در حقیقت بر

۱- مخمسه چه عقیده ای دارند در خلال بحث پنجمین سفیر دروغین گذشت مراجعه فرمائید.

۲- غیبت شیخ طوسی ص ۲۵۰

ضد ( مهدی ) و مصالح بزرگی که حضرتش در جامعه میخواست و دنبال می کرد ، مسیر انحرافی ترسیم نمودند و لطمه ها زدند ، که ما به قسمتی از روندهای آنان و راه‌ایستادگی در برابر موجی سهمگین که آنها به وجود می آوردند ، آشنا شدیم .

والحمد لله رب العالمین

### تجزیه و تحلیلی در برابر انحراف !!

اهتمام امام مهدی علیه السلام و سفیرانش به دو علت و عامل اساسی و ایستادگی در برابر این موج سهمگین بیش از هر موجی دیگر بود .

۱- چنانکه قبلاً ملاحظه نمودیم این عمل با روند سیاسی هیئت حاکمه برخوردی نداشت ، و از اینرو باروند عمومی سفیران که ( مسلک پوشش و استتار ) باشد منافاتی دیده نمی شد و از سوی دیگر بازداری ارکان مردمی از این دروغگویان دارای مصلحتی بزرگ بود ، از اینجهت منطقی است که منتظر تلاش زیادتر سفرا و وکلای همچنین صدور توقیعات فراوان در این زمینه بوده باشیم .

۲- که مهمتر است ، مبتنی بر قاعده کلی است که در تمام جوامع بشری حکمفرما است ، و آن این است که تخریبها و ویرانگریهاییکه از داخله یک ملت و جماعت سر می کشد ، به مراتب خطرناکتر از دستهای ویرانگر خارجی است [ زیرا همان دشمنان داخلی هستند که نقش دشمنانه بیگانه را دوشادوش و قدم به قدم به عهده گرفته و مانعند نمایشنامه ای بروی صحنه آورده و اجرا می نمایند .

و از اینرو است که خطر منحرفان و تجارترگان ، بنام اسلام را می توان گفت که به مراتب از کفار و مشرکین زیادتر و در ابعادی وسیعتر است ، آنها در واقع دست مجری مصالح عالییه دشمنان اسلام هستند . بدین جهت ، منحرفین و داعیان سفارت دروغین ضربتشان برپیکر توده های مردمی محکمتر و ضررشان زیادتر ، از هیئتهای حاکمه منحرف است . زیرا آنها بنام امام ( مهدی ) علیه السلام تجارت کرده و از راه مهمی که مردم بدان انس دارند به مغزهای ساده ساده لوحان نفوذ کرده و بنام وکالت آنحضرت اموال آنان را به بیغما برده و از راه عقیده انحرافی خود و زیر همین شعار غلط و باطل در نفوس دیگران رخنه مینمایند در حالیکه هیئت های حاکمه جز اسلحه و آتش و زندان حربیه دیگری ندارند و با اینگونه حربه ها هرگز نمی توان بر علیه ایدئولوژی قیام کرد و

در آن اثری داشت، و به عبارت دیگر هیئت های حاکمه هرگز نمی توانند از راههای دینی در توده دوستدار ائمه علیهم السلام نفوذ کنند، و بهترین دلیل همان است که "معتمد" در برابر خواسته (جعفر کذاب) که او را جانشین برادرش امام عسکری (ع) ساخته و رهبر شیعیانش قرار دهد، دست رد به سینه او زد و گفت اینکار از عهده ما خارج است...

پس، قیام بر علیه این موج انحرافی داخلی که اگر روشنگریهای امام مهدی (ع) و فعالیتهای پیگیر سفرای عزیزش نبود، ممکن بود تا سرحد زیادی طغیان کند، به همراه احساس دشمنی دولت با این گروه و طرد آنان از سوی هیئت حاکمه، ضروری به نظر می رسد.

و هرگز برای دولت چنین تصویری به وجود نیامد که از وجود این دسته برای کوبیدن توده طرفدار ائمه علیهم السلام و از هم پاشیدن آنها، استفاده کند، زیرا دولت روی عواملی چند برایش ممکن نبود که آنها را به سوی خود کشیده و در راه مصالح خویش از آنها استفاده نماید.

اول - غالباً دعوت آنها بنظر توده مردم به طور روشنی برخلاف اسلام بود، بطوریکه تاثیر فراوانی در جامعه نداشت و دولتها هم اگر میخواستند از این راه سود چشمگیری بدستشان نمی آمد.

دوم - توقیعات امام و نقش فعالانه سفرایش در بین توده دوستدار، آنچنان نقشی آفریده بود که جایی برای اینگونه دروغپردازان باقی نگذاشته بود که امکان دهد که در صورت استخدام آنها برای دولت پشتوانه ای باشند.

سوم - دولت از تشنت و انهدام ارکان و توده های مردمی وحشت داشت، زیرا وی در هر صورت براساس التزام به اسلام حکومت خود را بنیانگزاری کرده و از تظاهر به شعارهای اسلامی بهره مند می شد، و اگر دعوتهای انحرافی به صورت علنی وارد اسلام می شد ناگزیر برای دولت هم مضر بود.

چهارم - دولت در حد درک و فهم خود وحشت داشت از اینکه مبادا یکی از این منحرفین در بعضی از ارکان مردمی تاثیر گذاشته و او را از راه و روش حکومت منصرف کرده و به خط مشی ائمه علیهم السلام نزدیک سازد، گرچه تحت عنوان سفارت دروغین باشد در حالیکه رهبری فعلی این خط مشی بدست امام مهدی علیه السلام است و این همان خطی است که حکومت از آن جدائی گزیده و از آن سخت وحشت دارد، و شواهدی هم

قبلا در این زمینه گذشت .<sup>۱</sup>

پنجم - این منحرفین و سفرای دروغین غالبا از دیدگاه قانونی نبودن و ستمگری هیئت حاکمه با خط ائمه و سفرای مشترک بودند و همین جهت باعث شده که آنها - می ترسیدند که خود را به هیئت حاکمه بفروشند و به خاطر آنها تلاش کنند . و علاوه آنها کاملا احساس می کردند که اگر با این چهره ( چهره وابستگی به هیئت حاکمه ) با مردم روبرو شوند ، بر احدی از سران مردمی دست نخواهند یافت . و همین جهت باعث شود آنها خود را با هیئت حاکمه و سفرای از نظر دشمنی در یک حد و میزان بدانند و با اینکه در خور توانائیشان نبود ضعیفترین و تنگ ترین جهت را که مبارزه در دوجبهه باشد برگزیدند و تلاشهای خود را در بیش از جبهه واحدی بکار بستند که خود در خاتمه دادن و درهم پیچیدن پرونده آنها هرچه سریعتر عامل موثری بود ، و توفیق الهی شامل حال امت اسلامی بطور اعم و دوستان ائمه علیهم السلام بطور اخص برای نجات از دست آنان بود .

فصل پنجم:

زندگی و فعالیت‌های امام مهدی علیه السلام  
در خلال غیبت صغری



در این فصل پیرامون چند موضوع گفتگو و بحث می شود که قبلا فهرست عناوین را ذکر می نمائیم .

- ۱- زندگی خصوصی آنحضرت در طول مدت غیبت صغری
- ۲- نقشه های مزورانه هیئت های حاکمه برای دستگیری آنحضرت
- ۳- برخوردهای آنحضرت با مردم و روشها و هدفهای آنجناب از این برخوردها .
- ۴- تصرفات آنحضرت در امور مالی .
- ۵- حل مشکلات عمومی و یا خصوصی
- ۶- نصب وکلا با اضافه سفرای چهارگانه
- ۷- اعلان پایان سفارت خصوصی و آغاز غیبت کبری .

ما قبلا بخش زیادی از وجهه ها و روندهای امام مهدی علیه السلام را که در موضوعات فوق نام برده شده ، شناختیم و اکنون بر ما است که همان شناختها را با اضافاتی مرتب نموده و عرضه بداریم و در عین حال از تکرار خودداری بنمائیم ، چنانکه خواهیم دید که تعرض به آنچه قبلا گفته ایم بسیار ناچیز است و تمام تلاش در این فصل روشنگری تاریخ و افکار و اندیشه ها است .

یک - زندگانی امام مهدی علیه السلام از نظر مشخصات و مکان و میزان و عمر و پاره‌ای از ویژگیهای شخصی آنحضرت در خلال غیبت صغری.

شکل کسانی که در روز شهادت پدر گرامیش به هنگام نماز بر آنحضرت او را دیده‌اند چنین توصیف می‌کنند چهره‌اش گندمگون، موهایش پیچیده و مجعد و مشکی، بین دندانهایش گشاده.

و اما کسانی که در طول غیبت صغری حضرتش را دیده‌اند چنین وصف می‌کنند: وی جوانی بود خوش صورت، خوشبو، با هیئت و جلال و در عین هیبت خیلی به مردم نزدیک،

راوی گوید حضرت سخن گفت، من هرگز کسی را خوش بیان، و خوش منطبق و خوش مجلس تر از آنحضرت ندیده بودم.<sup>۱</sup>

روایت دیگر چنین می‌گوید جوانی بود گندمگون که من هرگز خوش صورت تر و زیبا اندام تر از وی ندیده‌ام.<sup>۲</sup>

روایت سوم چنین می‌گوید جوانی خوش چهره و خوشبو و در راه رفتن خیلی باوقار بود.<sup>۳</sup>

چهارمین روایت می‌گوید او نه زیاد بلند بود و نه کوتاه سر مقدسش مدور، پیشانی‌اش درخشان، ابروانش کشیده، دماغش کمی در وسط برآمدگی داشت و لوله‌های دماغ تنگ، گونه‌هایش کم گوشت و صاف، بر روی گونه راستش خالی بود، و غیر اینها از روایات<sup>۴</sup>...

از سفیر بزرگوارش [محمد بن عثمان] وقتیکه در دیدار او از امام (مهدی) (ع) سؤال شد چنین می‌شنویم که زیبایی و سطبری گردن حضرت را وصف کرده و به دست خود اشاره نموده و می‌گوید گردن حضرت چنین بود.<sup>۵</sup> و به این خاطر روی وصف گردن

۱- الغیبه شیخ ص ۱۵۲

۲- الغیبه شیخ ص ۱۵۲

۳- الغیبه الشیخ ص ۱۵۲

۴- الغیبه الشیخ ص ۱۵۶ و ۱۶۳ و ۱۸۲ و مصادر دیگر

۵- الغیبه شیخ ص ۲۱۵

آنحضرت تکیه کرده است که ثابت کند و برساند که بصورت مردی کامل درآمده و آنچنان که در ذهن مردمی که در دوران پدر بزرگوارش او را به صورت بچه ای دیده اند می باشد باقی نمانده است<sup>۱</sup> در این صورت حضرتش پیشرفته و از نظر جسم و شکل از بچه گی به جوانی و از ناتوانی به قدرت رشید و سفرایش در جوانی با وی مواجه بوده اند .

در زمان سفیر دوم مردی زیاد اصرار کرد که می خواهد حضرتش را ببیند ، سفیر مقدمات ملاقات را فراهم می نماید پس وی را چنین می بیند جوانی از نظر زیباییاتی زیباترین چهره ها و خوشبوترین افراد به شکل و ریخت و سلک تجار<sup>۲</sup>

از اینکه حضرت به صورت تجار بوده دلیل بر این است که لباس حضرتش در آن دوره چنین بوده ، بلکه حاکی از آن است که شغلش هم تجارت بوده است که می تواند با مردم روبرو شود بطوریکه کسی او را نشناسد . شاید خود مستقلا به تجارت می پرداخته و یا اینکه در تجارتخانه سفیرش کار می کرده و یا اینکه سفیرش در تجارتخانه آنحضرت کار می کرده است .

قبلا شنیدیم که اکثر علمای خاصه اعم از وکلا و یا سفرا و غیره بر همین روند ( روند تجارت ) بوده اند ، و شاید از همین رهبر و قائد آنها هم همین روند را انتخاب می کند ( هم لباس و هم فعالیت های اجتماعی ) که خود کمتر ، جلب توجه کرده و ایجاد شک می نماید .

سپس سفیر لباس احرام آنحضرت را توصیف کرده و چنین ادامه می دهد که حضرتش هر سال در موسم حج حاضر و مردم را می بیند و می شناسد و مردم هم او را می بینند ولی نمی شناسند .<sup>۳</sup>

در اثناء حج خود را با بردی پوشیده و شمشیری حمائل و دامن عبای خود را به شانه انداخته است ، از این نظر با هر حاجی محرمی که لباس احرام پوشیده است یکسان است ، و در روایت دیگری آمده است که با دو پارچه خود را پوشانده بود<sup>۴</sup> . . .

۱- الغیبه شیخ ص ۱۵۵

۲- الغیبه شیخ ص ۱۶۴

۳- الغیبه شیخ ص ۲۲۱

۴- الغیبه شیخ ص ۱۵۶

جای آن حضرت

در زمان حیات پدر گرامیش در سامرا می زیست که تمام روایاتی که دیدار آنحضرت در این دوره نقل کرده در سامرا متعرض شده است. و طبیعی است که روز وفات پدر به منظور نماز خواندن بروی و همچنین برخورد با قمی‌ها و احاله دادن آنها به بغداد و تعیین سفیر جدیدی برای آنان، باید مدتی در سامرا مانده باشد.

در سامرا سالهائی می ماند، چنانکه حوادث تحویل دو سفیر اول و دوم اموال و خود و هیئت‌ها را به سامرا که در بخش ویژه خواهد آمد، خود دلیل بر این مطلب است و همچنین بعضی برخوردها با آنحضرت در سامرا و تلاش‌هایی از سوی هیئت‌های حاکمه مانند "معتضد" و "معتضد" برای دستگیری آنحضرت در خانه ای در سامرا دلیل اقامت آنحضرت در آنجا است. پس حضرت در سامرا می زیسته ولی کاملا قادر بر تخلص و حفظ خود از دست دولت‌ها بوده است و تا زمان "معتضد" یعنی تا سال (۲۷۹) آغاز خلافت (معتضد) در خانه پدریش در سامرا می زیسته است، و اگر فرض کنیم که یورش (معتضد) برای دستگیری حضرت در سال اول خلافتش بوده باید حضرت پس از شهادت پدرنوزده سال در سامرا مانده باشد.

حضرت هر اثری و هر چیزی که ممکن بود جلب توجه کند و دستگاه را مشکوک سازد از خود دور ساخته بود حتی وکلایش هم باید دور از وی زندگی کنند تا اولاً در بدو امر انظار به آنها متوجه نگردد، و ثانياً خود تنها در دل حوادث سهمگین اجتماعی بایستد، چنانکه روند هر خدمتگذار مصلحی برای جامعه و ملت خویش همین است. و ثالثاً در حالیکه نوزده سال خود در سامرا زندگی می کند امت اسلامی و حرکت و جنبشش را از کنترل دولت و پایتخت به دور نگه دارد.

اما خود حضرت سزاوار نبود که در متن حوادث وارد شود و یا با مردم آمیزش داشته باشد بلکه باید وی دور بماند و به شنیدن اخبار و اطلاع بر آثار اکتفا کند، و اکنون که نمی تواند در متن گرفتاریهای امت اسلامی با آنها همدرد باشد باید روحا با آنها در غم و اندوه شریک باشد، تا لهیب‌های برافروخته رو به خاموشی و زخم‌ها رو به بهبودی و تحت تعقیب بودنش فروکش و دردهای اول غیبت صغری فرو بنشیند، تا حضرتش بتواند دست به فعالیت‌های تازه ای بزند.

کسیکه در توقیعات و بیانات امام مهدی علیه السلام را در این دوره از غیبت

تتبع و تحقیق کند به روشنی در می یابد که توقیع در این دوره بسیار کم است بطوریکه از سفیر اول بلکه از سفیر دوم در اوائل سفارتش توقیع قابل توجهی نقل نشده مگر جائی که احتیاج مهمی موجب می شده است .

اینها نیست مگر بخاطر اینکه احتیاج به تحذر و تحفظ در این دوره لازمتر و بعد مسافت بین مهدی علیه السلام و سفیرانش بیشتر ضروری به نظر می نموده و وقتی که این دوره دشوار به پایان رسید و ( محمد بن عثمان ) هم در این دوره سفارت را به عهده داشت ، برای حضرت گشایشی پیش می آید ، و فرصتی جدید در خروج و جولان حضرت به صورتی که مردم اورانشناسند ، زیرا اکثر مردم حضرتش را در دوران پدر گرامش ندیده بودند و آنهایی هم که دیده بودند او را به صورت بچه ای دیده بودند و اکنون به صورت جوان کاملی درآمده است ، پس چهره آنحضرت پس از گذشت این دوره ثابت نمانده بود تا شناخته شود ، و بعلاوه نسل گذشته مرده اند و نسل جدید با زندگی تازه ای روبرو هستند و این نسل به هیچگونه از شکل و شمایل مهدی علیه السلام اطلاع و آگاهی ندارد و هرچه فاصله زمانی زیادتر می شد شمایل امام مهدی علیه السلام هم از نظر هادورتر می گشت .

از اینجا برای مهدی علیه السلام گشایش و فرصت تازه ای پیش آمد تا بتواند به بغداد وارد گشته و ما یکبار او را به گونه تجار<sup>۱</sup> ببینیم و بار دیگر به ( محمد بن علی بن بلال ) فرمان دهد که اموالی را که نزد او است به سفیرش ( محمد بن عثمان )<sup>۲</sup> رد کند و سرانجام هر ساله در موسم حج حاضر گردد .<sup>۳</sup> و خلاصه با حاجیان آمیزش داشته و با خواص آنها به گفتگو بنشیند و دعاهائی را به آنها بیاموزد و یا آموزشهای آنها بدهد بلکه آنجائیکه خطری مشاهده نمی شود و مصلحت ایجاب می کند حقیقت خود را آشکار کرده و خود را به آنها بشناساند و در طول دوران حج ساکن همان دیار مقدسه باشد و از اینجهت است که خواهیم دید که بخشی از ملاقاتهای علاقمندان در آنجا صورت می گیرد و همچنان که به حج می رود به کربلا هم برای زیارت جد بزرگوارش حضرت سیدالشهداء علیه السلام در روز عرفه می رود و به بعضیها پولی می دهد که خواهد آمد .<sup>۴</sup>

۱- الغیبه شیخ طوسی ص ۱۶۴

۲- الغیبه شیخ طوسی ص ۲۴۶

۳- الغیبه شیخ طوسی ص ۲۵۸

۴- الغیبه ص ۱۸۱

بلکه گاهی به مصر می رود چنانکه از بعضی روایات استفاده می شود، و وارد اسکندریه گشته و در کاروانسرای غربا در مسجد کاروانسرا با اهل آن نماز می خواند و سپس با یکی از آنها مسافرت کرده و راه دریا را پیش می گیرد.<sup>۱</sup> و سپس از این سفرها به بغداد برمی گردد تا به سفیران خود نزدیک گشته و به اداره مصالح اجتماعی پرداخته و در برابر منحرفین، از طریق توقیعات و بیانات ایستادگی نماید.

در روایت (علی بن ابراهیم بن مهزیار) از زبان خود حضرت چنین می شنویم (ای پسر مازیار ای ابومحمد عهد و میثاقتی است بر من که هرگز با قومی که خدا به آنها غضب کرده و لعن فرموده مجاورت نگزینم، برای آنها است خواری دنیا و آخرت و برای آنان است عذابی دردناک. من مامورم که جز در کوههای پرنشیب و فراز و آبادی های پرخاک و خل زندگی نکنم، و خدا مولای شما تقیه را به وجود آورد و مامور منش کرد، پس من در حال تقیه ام تا روزی که به من فرمان خروج داده شود و آنگاه قیام کنم.<sup>۱</sup> این خبر اگر درست باشد با اکثر روایاتی که راههای دریافت توقیعات را بیان می کند منافات دارد مگر با فرضهای بعید و یا به صورت اعجاز که ما از چنین فرضی بی نیاز و امام مهدی علیه السلام هم از انتخاب چنین راهی بی نیاز است. و با فرض بودن این خبر، آن اخبار مقدم بر مدلول این خبر هستند، درحالیکه قبلا دانستیم که تقیه با سکونت در شهرها هم ممکن بود زیرا مردم با شکل و قیافهء آنحضرت آشنائی نداشتند، و متوقف بر سکونت در کوهها و یا آبادیها عقب افتاده نبود والله العالم بحقائق الامور.

۱- الغیبه ص ۱۸۳

۲- الغیبه ص ۱۶۱

### عمر شریف حضرت

در نیمه شعبان سال ۲۵۵ هـ ق متولد گشت ، و از اینرو عمر شریف آنحضرت به هنگام شهادت پدر گرامیش در ماه ربیع الاول سال ۲۶۰ حدود چهار سال و شش ماه بوده است . ولی مسعودی می گوید عمر شریفش ۱۸ ماه بود<sup>۱</sup> و شاید مبنی بر روایتی باشد که ما آنرا نگرفته و نمی پسندیدیم . بهر صورت در این سن متولی منصب امامت و رهبری امت اسلامی گشت [ آتاهُ اللَّهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا ] و خدا در بچگی حکومت را به وی عنایت فرمود .  
قبلا گفتیم که چهره آنحضرت در روز شهادت پدر با این سن وفق نمی داد بلکه بچه ای بین ۸ تا ۱۰ ساله بنظر می رسید ، و ما علت هائی برای آن شمردیم . وقتیکه در سال ۲۹۳ در حج دیده شده بصورت جوانی بنظر می رسیده همانطور که راوی می گوید من هرگز در زیبایی و خوش اندامی مانند وی ندیده بودم<sup>۲</sup> . . . تا آنجا که می گوید ۳۸ ساله بنظر می آمد .

عمر شریفش به هنگام وفات سفیر دوم در جمادی الاولی ۳۰۵ پنجاه سال و ۳ ماه کم و هنگام وفات سفیر سوم ( حسین بن روح ) سال ۳۲۶ هفتاد سال و در موقع وفات سفیر چهارم شیخ سمری به سال ۳۲۹ و پایان غیبت صغری ۷۴ سال بود که به ترتیب زیر چهار سال و نیم در زمان حیات پدر و شصت و نه سال و نیم و ۱۵ روز در غیبت صغری پشت سر گذاشته بود و سپس غیبت کبری آغاز شد که ظهور نخواهد کرد مگر آنکس که خدا فرمانش دهد که زمین را پس از آکندگی از ظلم و جور پراز عدل و دادش نماید .  
و عمر شریفش طبق نوشته مسعودی روزی که کتاب ( اثبات الوصیه ) به پایان رسانده که سال ۳۳۲ هـ ق باشد یعنی ۳ سال پس از پایان غیبت صغری . . . هفتاد و شش سال و یازده ماه و پانزده روز بوده است .<sup>۱</sup>

این بود عمر شریف آنحضرت از نظر سنوات ، و اما از نظر شکل و چهره همیشه جوان بنظر می رسیده بطوریکه بیننده او را بیست ساله توصیف می کرده است ، و این امری

۱- اثبات الوصیه ص ۲۶۳

۲% اثبات الوصیه ص ۲۶۳

۲- الغیبه ص ۱۵۳

است ممکن بلکه ضروری به دو اعتبار .

۱- و آن امر اساسی است که ایمان به قدرت خدائی که اولین بار آفرید ، خدائی که استخوانهای پوسیده را زنده می کند و ملکوت هر چیزی در دست او است و بر هر چیزی توانا است . و قتیکه مسئولیت سنگینی به دوش مهدی علیه السلام باشد و مصلحت گرانقدری ایجاب کند ( که همان اهمیت و رسوخ در اسلام تا سرحدی که خدا اراده خاص خود را در پیشرفت آن اعمال نماید ) می فهمیم که چگونه خداوند امام مهدی علیه السلام را برای این هدف بزرگ حفظ می نماید .

۲- در دوران غیبت کبری رشد حضرت بقدری کند انجام می گیرد که به هنگام ظهورش او را چهل ساله می نماید ، چنانکه در بعضی از روایات آمده است .<sup>۱</sup> پس علیرغم رشد سریع آنجناب در دوران طفولیت در این دوره رشدش کند گشته است بطوریکه در خلال ۷۰ سال غیبت صغری بمقدار ۱۰ سال از عمر طبیعی بیشتر نگذرانده در صورتیکه در اول تولد هم به اندازه ۱۰ سال و آخر هم در حدود ۲۰ سال طی می نماید .

از اینرو در سنوات متمادی غیبت کبری بمقدار ۲۰ سال طبیعی بیشتر رشد نمی کند تا وقت ظهور ۴۰ ساله باشد که همان سنی است که بشر به رشد و کمال نهائی خود میرسد بلی آنچه ایجاد شک و تردید خواهد کرد این است که چگونه امام در برابر مردم مانند مردی چهل ساله تجلی نماید ؟

جالب چیزی است که در همین زمینه از امام حسین علیه السلام آمده است که وقتی که قائم قیام کند اکثر مردم منکرش خواهند شد زیرا او به صورت جوانی با آنها روبرو خواهد گشت و بزرگترین آزمایش همین است که صاحب به صورت جوانی خروج کند در حالیکه مردم او را پیر می انگاشته اند .<sup>۱</sup> همه اینها بخاطر مصالح بزرگی است که خداوند او را برای روز موعود ذخیره کرده است .

اینها اشاراتی در موضوع نگهداری ویژه آنحضرت بود که گسترده اش در فراز آینده خواهد آمد .

۱- الغیبه ص ۲۵۸ و المهدی ص ۸

۲- المهدی ص ۲۰۸ و عقد الدرر خطی





نقشه های هیئت های حاکمه برای دستگیری  
امام مهدی علیه السلام

## ۲- نقشه‌های هیئت‌های حاکمه برای دستگیری آنحضرت :

چون موجودیت هیئت‌های حاکمه با آن همه ضعف و انحرافی که در خود می‌دید در معرض خطر بود، و از سوی دیگر می‌دانست که تنها ذخیره الهی برای رفع ظلم و ستم از نوع بشر، تنها امام مهدی علیه السلام است، از اینرو با تمام وجود یکی از هدف‌های بزرگ دولت، دستگیری امام مهدی علیه السلام بود تا موجودیت خود را از این خطر بزرگ حفظ کند.

دولت نمی‌دانست که ظهور حضرت به تاخیر خواهد افتاد، زیرا یکی از امتیازات ظهور مهدی علیه السلام این است که هر آن احتمال ظهورش هست، تا هر ستمگر و منحرفی، دائما در وحشت و اضطراب بسر برد.

قبلا گفتیم که خلفا به وجود و هدف آنحضرت یقین داشتند و یا لاقلا احتمال می‌دادند، و همین کافی بود که دولتهاشان بر علیه حضرتش موضعگیری کرده و حملاتی برای دستگیری وی آغاز کنند.

دولتها برای دستگیری آنحضرت سه مرتبه یورش و حمله کردند که یکی از آنها چند روزی پس از شهادت امام عسکری (ع) بدستور (معتمد) و دو حمله دیگر به دستور (معتضد) که پس از وی به خلافت می‌رسد، انجام می‌گیرد، و اما از خلفای بعدی در این زمینه چیزی نقل نشده، و شاید بخاطر این بوده که آنها دیگر بطور کلی مایوس شده بودند.

اما حمله (معتمد) برای دستگیری آنحضرت در بخش اول همین تاریخ در خلال گفتگو در پیرامون (جعفر کذاب) گفتیم و دیگر تکرار نمی‌نمائیم و همچنین پیش‌آمد صاحب زنج و سرگرمی‌های دولت در خلال خلافت ۱۹ ساله (معتمد) که موجب انحراف ذهنی دولت از تفتیش و دستگیری آنحضرت گردید شنیدیم...

ولی تجسس و تفتیش از طرف دولتها قدم به قدم ادامه داشت و در طول تاریخ پیش می‌رفت، جز اینکه این تجسس، به صورت سری ادامه داشت.

در خلال آن ۱۹ سال کاوش‌های دولت‌ها یک نتیجه مهم عائدشان کرد و آن

اینکه مسئله سفارت برای آنها مسلم شد و دانستند که خلاصه کسی از طرف امام مهدی علیه السلام هست که مدعی سفارت است و اموال را از طرف آنحضرت می گیرد<sup>۱</sup> پس او هست و نه تنها هست بلکه رهبری ارکان مردمی را به عهده دارد و اموال را از آنها می گیرد و . . . از اینرو مهمترین هم و غم ( معتضد ) به هنگام احراز پست خلافتش این بود که حملات شدید و گسترده ای به منظور دستگیری آنحضرت آغاز کند .

از اینرو سه نفر که در بین آنها ( رشیق صاحب الحاد رای ) است انتخاب کرده و بآنها دستور می دهد خیلی محرمانه بسوی سامرا حرکت کنید و هیچ چیزی را به همراه نبرید مگر هرکدام یک اسب سواری و یک اسب یدک، و محله و خانه ای را برای آنها شرح و توصیف می دهد و می گوید وقتی رسیدید درب آن خانه یک غلام سیاه رنگی می بینید پس ناگهان به خانه هجوم آورده و هرکس در آن خانه است سرش را برای من بیاورید<sup>۲</sup> ملاحظه می فرمائید میزان اطلاعات جاسوسی تا چه اندازه است، که خلیفه می داند، خانه ( مهدی ع ) همان خانه پدرش در سامرا است، آن خانه ای است معروف و با تاریخی درخشان، چیزی که جلب توجه کند در آن خانه نیست، ولی از غلامی که درب خانه نشسته کاملاً مطلع است .

و همچنان می داند که مرد دیگری جز آن غلام در داخل این خانه است که ناچار باید امام مهدی علیه السلام باشد، حد اقل می داند که خانه حضرتش همین است گرچه ممکن است در آن ساعت یورش وی در آن خانه نباشد، ولی احتمال وجودش هست . او نمی خواهد ( مهدی ع ) را ببیند و یا با او حرف بزند، بلکه دستور می دهد که او را کشته و سرش را برایش ببرند که با این عمل هدف بزرگ موجودیت دولت متقلب به دست می آید . او برای مامورین شخصی و یا نام معینی را تعیین نمی کند بلکه می خواهد جریان را حتی بر مامورین خود مخفی بدارد، دیگر برای او مهم نیست که چه کسی کشته شود و سرش را بیاورند؟

( معتضد ) از روشن نکردن نام و نشان ( مهدی ) علیه السلام برای ماموریتش چند هدف در نظر دارد .

۱- خواسته است که مسئله ( مهدی ) علیه السلام را در برابر این مامورین به

۱- اعلام الوری ص ۴۲۱

۲- تفصیل روایت در الغیبه ص ۱۴۹ والخرائج ص ۶۷ و بحار ج ۱۲ ص ۸

میان نکشد و آنها را توجهی بدین موضوع ندهد تا مبادا سر نخي بدست آنها و يا يکي از آنها داده شود و آنها به جستجوی حق و خط مشی ( مهدی ) عليه السلام برآیند و احیاناً تمایلی پیدا کنند .

۲- می خواست تا این حقیقت در برابر مامورین فاش نشود ، زیرا اگر آنها فهمیدند که ( معتضد ) آنها را مامور دستگیری امام ( مهدی ) عليه السلام کرده است ، ممکن است خبر دست به دست منتشر و در جامعه پخش شود و عواقب ناپسندی بسرای ( معتضد ) ببار آورد .

۳- این مهم را در برابر آنها فاش نکرد تا مطلب را حتی از خواص دستگاه دولت و حتی دستگاه اطلاعات آن هم مخفی بماند ، زیرا جریان آنقدر مهم و دقیق است که نباید مردم بدانند . البته عدای از خلفا شخصاً جریان را می دانستند و علت پنهان نگه داشتن آن هم قبلاً گفتیم .

بفرمان ( معتضد ) حمله آغاز شد و سه نفری به طرف سامرا حرکت و به جستجوی خانه پرداخته و طبق نشانیهای ( معتضد ) خانه را پیدا کردند و در دهلیز خانه غلام سیاهی را دیدند که بند زیرجامه در دست دارد و می بافد ، در باره خانه و چه کسی در خانه است از وی سئوالاتی کردند گفت ( صاحب خانه ) رشیق گفت به خدا هیچ توجهی به ما نکرد و کوچکترین اهمیتی برای ما قائل نشد .

آنها به مهم خود پرداخته و به خانه ریختند و به تفتیش پرداختند اطاق بستویی دیدند که پرده نوي بر درب آن آویخته بود ( رشیق ) می گوید من هرگز خانهای زیباتر از آن ندیده بودم گویا تازه دست از بنای آن کشیده بودند . در خانه هیچکس نبود ، آنها پرده را بالا زدند حجره بزرگی را دیدند که گویا دریائی در آن است و در آخر اطاق حصیری به چشم می خورد که گویا روی آب قرار گرفته و روی آن مردی از زیباترین مردم ایستاده و نماز می خواند ، وی سرگرم نماز و متوجه به خدا است و به احدی توجه ندارد ، گویا آنها را نمی بیند و صدای آنها را نمی شنود .

پس یکی از آنها قدم جلو گذاشت که وارد اطاق شود ، غرق شد و دست و پامیزد تا او را نجات دادند و ساعتی بیهوش بود و بعد به هوش آمد ، و دومین نفر تصمیم گرفت که وارد شود او هم به سرنوشت اولی دچار شد . ماند ( رشیق ) رهبر گروه ضربت مبهوت و متحیر و از رسیدن به هدف مایوس . تصمیم گرفت که توجه نماز گزار را به خود جلب کند ، از اینرو زبان به عذر خواهی گشود و گفت به خدا من نمی دانستم که خبراز چه قرار است و به سوی چه کسی آمده ام ، من از پیشگاه تو و خدا توبه می کنم ، ولی به

خدا کوچکترین توجهی به گفته های من نکرد و ما ناچار برگشتیم .  
 ملاحظه بفرمائید چگونه ( مهدی ) علیه السلام برای مامورین پیروز و وحشتی در  
 آنها ایجاد می کند ، با اینکه می توانست کاری کند که آن ساعت در خانه نباشد و لسی  
 عمدا در خانه ماند تا حجت را بر هیئت حاکمه تمام و حقانیت خود را اثبات فرماید .  
 (مهدی) علیه السلام می داند که مامورین اسلحه ندارند که بتوانند در حین نماز  
 او را به رگبار تیر ببندند تنها آنها شمشیر دارند و با آنها نمی توانند ( با این تدابیر  
 قبلی ) به وی آسیبی برسانند . علم به ساعت ورود و نوع سلاح آنها و . . . در علم امام  
 تازگی ندارد و از آن تدابیری که دولت را به وحشت انداخت ، شگفت آور تر نیست .  
 مامورین وجود دریاچه را جز توهم و نوعی چشم بندان چیز دیگری ندانستند و  
 از همین جهت دو نفر آنها خواستند وارد شوند ، ولی تجربه برای آنها ثابت کرد که اینجا  
 دریاچه ای است ، خواه به صورت اعجاز و یا بصورت طبیعی ، هرچه باشد آدمی را غرق  
 می کند .

و اما توقف امام در روی آب ، اگر واقعا روی آب بود حتما به صورت معجزه بود  
 که بفرمان و قدرت خدا انجام گرفته تا حجت را بر منحرفین و ستمگران تمام کند ، و معجزه  
 به موقع اقامه حجت ممکن ، بلکه ضروری است ، چنانکه در بحثهای گذشته ثابت نمودیم  
 و اصولا خط مشی دعوت طولانی انبیاء بدان وابسته است .

علاوه بر این ، ممکن است امام در انتهای آب برای خود قطعه زمین مختصری  
 تهیه دیده که حصیر بر آن انداخته بوده ، و آب بالا آمده و آن را پوشیده به طوریکه آنها  
 خیال کرده اند که حصیر بر روی آب است .

وقتی که ( رشیق ) از رسیدن به هدف خود مایوس و رفقایش مزه غرق و شکنجه  
 آن چشیدند ، مجبور شد به خاطر اعتراف به عجز و شکست در این صحنه به سرعت برگردد  
 او هرگز یکی از این صحنه هائی را که مشاهده کرد توقع نداشت تا چه رسد به آنها  
 صحنه ! ! او نمی داند که ( معتضد ) او را مامور آوردن سرکسی کرده است که کار او نیست ! !  
 او اولین باری است که با چنین صحنه وحشتزائی روبرو می شود بطوریکه دستش از چارم  
 اندیشی کوتاه می گردد .

پس صاحب این خانه دارای موقعیتی است غیر عادی ، موقعیتی بالا تراز  
 نیروهای عادی که ( رشیق ) بتواند آنها بشناسد ، از اینرو شاید به موقعیت حضرت اجمالا  
 پی برده باشد ، گرچه تحدی و صحنه ها مستقیما به منظور توجه ( معتضد ) انجام گرفت  
 است .

بهر صورت تمام مسئولیت به دوش ( معترض ) است و عذرخواهی از صاحبخانه برای آدمی که سرگردان و وحشت زده باشد طبیعی است ، چه عذرخواهی ؟ پوزش طلبی آدمی آلوده به جرم تا چند لحظه قبل بلکه بعد از پوزش هم اگر دسترسی پیدا می کرد سر حضرت را از بدن جدا می نمود ، این پوزش کوچکترین ارزشی ندارد .

مامورین دل‌هایشان از وحشت می طپد و به منظور رساندن این خبر دهشت زا به ( معترض ) روانه بغداد می شوند ( معترض ) منتظر است ، سفارش کرده که این گروه ( گروه ضربت ) هر وقت وارد شدند آنها را به دربار راه دهند .

گروه ، درحالیکه دنیائی هول و هراس به همراه داشت وارد شد ، و داستان را چنانکه اتفاق افتاده بود بیان داشت ، گفت وای بحال شما ! ! قبل از من هم با کسی برخورد کردید و جریان را به کسی گفتید ؟ گفتند خیر گفت من از جدم نباشم ( یعنی از بنی عباس نباشم ) و قسمهای غلیظ و شدیدی بدنبال آن که اگر معلوم شد که به یکنفر دیگر گفته اید گردن همه شما را خواهم زد ( رشیق ) میگوید دیگر جرات نکردیم که جریان را به کسی بگوئیم مگر پس از مرگ او .

( معترض ) از نقل جریانات نه ترسی برداشت و نه شگفتش آمد ، زیرا او ارجمندی و علوم مقام کسی را که دستور شهادتش داده است بخوبی می داند به طوری که این گونه امور از وی بعید نمی داند و علاوه از آباء گرام او در برابر گذشتگان خود از اینگونه معجزات فراوان دیده است . او حضرت را خوب می شناسد ولی برای تزلزل پایه‌های حکومت خویش از وی وحشت دارد ! !

آن سه نفر با اینکه ( معترض ) کاملا حقیقت را بر آنها پوشانید ، حقیقت را دریافته و با حق مواجه گشتند بطوریکه ( رشیق ) فروکش کرده و دست به توبه برمیدارد . اینجا یک احتمال باقی می ماند و آن اینکه آن شخصی را که مامورین او را دیده‌اند امام نبوده و دیگری بوده است ؟ چون اسمش در روایت برده نشده و شاید ( رشیق ) بعد از برگشتن هم در ذهنش مسلم نشده است که او ( مهدی ) علیه السلام بوده است . ولی ما با قرائنی می توانیم قطع پیدا کنیم که همان ( مهدی ) علیه السلام بوده است .

۱- انجام معجزه و اقامه حجت در برابر گروه ضربت و هیئت حاکمه که متمثل در شخص خلیفه است اولین قرینه ما است . زیرا حادثه متضمن یک نوع عنصر غیبی است ، اگر بتوانیم قضیه آب و حصیر و غرق شدن دو مامور را به صورت طبیعی توجیه کنیم ، قضیه علم به وقت حمله و نوع اسلحه مامورین با توجه به عدم آمیزش با مردم در این روزها و محرمانه بودن حمله با آن اهتمام ( معترض ) به سری بودن حمله ، هرگز نمیتوان

به صورت طبیعی حل کرد ( معتضد ) خود به این حجت روشن توجه داشت و از همین رو دستور می دهد که جریان حمله را باید کاملا از دید هرکسی مخفی بماند . و علاوه بر این براهینی که دال بر امامت ( مهدی ) علیه السلام است معلوم می شود که در آن زمان کسی که با نیروی الهی معجزه ای انجام دهد غیر از او کسی نبوده است . و از اینرو معلوم می شود شخصی را که دیده اند جز ( مهدی ) علیه السلام نبوده است .

۲- صرف نظر از جنبه معجزه بودن این حادثه می توان قطع پیدا کرد که در آن زمان نه تنها در سامرا بلکه در هیچ کجای دنیا کسی نبود که بتواند اینچنین تدبیر دقیقی برای مقابله با هیئت حاکمه بیندیشد و چنین نقشه ای برای ارباب و ترس آنها ترسیم کند جز امام ( مهدی ) علیه السلام زیرا این تاکتیک هرگز در سطح تاکتیکهای معمول آن زمان حتی تاکتیکهای معمول در نزد هیئت حاکمه ، نیست ، جز در خور ( مهدی ) علیه السلام که برای نجات سفرای و رهبران ملی و مردمیش ترسیم کرده است . پس هیچ جای تعجب نیست که چنین نقشه ای از تراوشات مغز چنین رهبری باشد .

۳- طبق روایت راوندی<sup>۱</sup> ( معتضد ) به مامورین چنین می گوید ( وارد سامرا شوید و بریزید در خانه (حسن بن علی) که او مرده و هرکس را که در خانه اش دیدید سرش را برای من بیاورید )

آنروز چه کسی جز فرزندش ( مهدی ) علیه السلام می توانست در خانه باشد ؟ آیا به ذهن ( معتضد ) چگونه خطور کرده که چه کسی در خانه است ؟ یا مستاجری در خانه است که برای دولت و تاج و تختش خطرناک است ؟ هرگز !!

( معتضد ) چنین خیال می کند که عدم موفقیت این بار ناشی از کمی تعداد مامورین بوده است ، و حداقل احتمال می دهد که اگر با تعداد زیادی حمله علنی آغاز شود موفقیت آمیز خواهد بود !! و این بدبخت نخواست است بفهمد که آن کسی که توانسته است یک بار چنین به مبارزه و تحدی قیام کند ، دهها بار هم می تواند و هیچ نیروی انسانی نمی تواند بروی چیره گردد !!

از اینرو عده زیادی بسیج و ارتشی مهم هم بدنبال آنها ؟ ملاحظه فرمائید چگونه این فرد ( خلیفه ) و هیئت دولت در برابر این امر مهم به وحشت افتاده اند ؟ من میخواهم در این قضیه متن روایت را نقل نمایم :

راوی می گوید لشکر انبوهی را فرستادند ، وقتی وارد خانه شدند صدای

تلاوت قرآن از سرداب بگوش می رسید ، پس همگی بیرون درب خانه تجمع کرده و سخت کنترل کردند تا کسی وارد و خارج نشود ، رهبر حمله هم ایستاده تا تمام لشکریان برسند حضرت از روزنه کنار درب سرداب خارج و از میان همان جمعیت عبور کرد ، وقتی ناپدید شد ، رهبر حمله گفت حمله کنید . یکنفر از آنها گفت مگر او همان نبوده که از کنار تو رفت ؟ گفت من کسی را ندیدم . شما که دیدید چرا او را رها کردید ؟ گفتند ما خیال کردیم که تو او را دیده ای !! "

ملاحظه بفرمائید ، این تحدی و مبارزه جدید از سوی امام (مهدی) علیه السلام در برابر هیئت حاکمه بسیار عمیق و پیچیده است . برای دفع سه نفر مامور نیست ، این تحدی با تمام سادگیش برای دفع ارتش بزرگی از مامورین دولت و اثبات ناتوانی آنها است .

او قرآن می خواند ، در قرائت قرآن چه ضرری است حتی برای دستگاه حاکم ؟ قرآن حلقه اتصال و پیوند وحدت بین تمام گروههای اسلامی و بزرگترین نشانی مسلمانی فرد است ( مهدی ) می خواهد ضمنا به ارتش بدبخت بفهماند که وی مومن به قرآنی است که ارباب آنها تظاهر به مقدس بودن آن دارد ، و از اینرو حرمت دشمنی و قتل خود را به آنها بفهماند )

و به علاوه در عین آن هدف ، با خواندن قرآن می خواهد به آنها بفهماند که هیچگونه ترس و واهمه ای از شما ندارم ، چون او می داند که آنها اینجا هستند و صدای آنها را می شنود ولی دست از خواندن قرآن برنداشته و خودرا پنهان نمی کند ، بلکه غرق در کار خود شده و از مقابل چشم آنها بیرون می آید بطوریکه آنها را ببینند و آنها هم او را ببینند ولی او را دستگیر نمی کنند با اینکه به همین منظور آمده اند .

نکته جالب اینکه آنها اقدام به دستگیری حضرت نکرده و بلکه درب سرداب ایستاده و نگهبانی می دادند و از حمله وحشت داشتند و می ترسیدند که با ( مهدی ) روبرو شوند ، و خودرا محتاج به کمک فراوان و نیروی امدادی می دانستند که منتظر بودند از بغداد فرا رسد !!

در همین بین ، در حساسترین لحظات محاصره ، لحظه سرنوشت ساز ، لحظه فرا رسیدن عنایت خدا ، درست همان لحظه که بر فرمانده ارتش و رئیس گروه حمله و ضربت در غفلت بسر می برد و نیروی امدادی نرسیده و فرمانی هم برای حمله صادر نشده ، لحظه ای که اگر ( مهدی ) علیه السلام آنی تاخیر می کرد مسلم دستگیر می شد ، حضرت



فرصت را غنیمت شمرد و از سرداب بیرون آمد و از جلو چشم همه آنها بیرون رفت و خود را مخفی کرد بطوریکه ارتش مهاجم نتواند به وی دسترسی پیدا کند .  
فرمانده متوجه بیرون بود و منتظر که نیروی امدادی برسد ، در حالت انتظار بود و جنگ اعصاب و سرگرم افکار ، بویژه در چنین موقعیت خطیری ، و لذا متوجه نشد و حضرت فرار کرد .

نیروی امدادی به تاخیر افتاد ، فرمانده فکر می کند با همین نیروی موجود حمله کند ، حتما به هدف خواهد رسید؟ با خود زمزمه می کند ، بروید پائین حمله کنید !  
مامورین هم به وحشت افتاده اند که مبادا فرمانده آنها دستور دهد که به سرداب خالی حمله کنند ، چه آنکه خود دیده اند که ( مهدی ) از جلو چشم آنها فرار کرد و مخفی شد باز گاهی فکر می کند ، کاش او را دستگیر کرده بودند؟ اگر من توجه نداشتم ، شما که متوجه بودید؟ و همه هم می دانستید که برای همین منظور به اینجا آمده ایم . پس چرا دستگیرش نکردید؟ و در همین اندیشه بود که به آنها رو کرد و گفت [ *وَلِمَ تَرَکْتُمُوهُ* ] چرا او را رها کردید؟ جواب بسیار روشن بود که بگویند و گفتند [ *إِنَّا كَسِبْنَا أَنْكَ تَرَاهُ* ] ما خیال کردیم که توهم او را دیده ای .

به علاوه در طول تاریخ روند ارتشها چنین بود که بدون فرمان فرمانده دست بکاری نزنند ، آری اینهمه کارهای کوچک و ریزه کاریها انجام گرفت تا نتیجه بزرگی که همان تنفیذ و اجرای خط ترسیمی الهی برای نجات بشریت آینده از چنگال ظلم و بیدادگریها و اجرای قسط و عدل باشد به دست ( مهدی ) عزیز انجام گیرد .

در این فراز به سخنی کوتاه و پراهمیت توجه فرمائید و آن اینکه سردابی را که در این روایت شنیدیم همان سردابی است که در خانه امام عسکری (ع) واقع و امام مهدی ( علیه السلام ) در اوائل غیبت صغری در آن میزیسته است .

این سرداب باعث حملات شدیدی بر مذهب اعتقاد به غیبت شده و از سوی عده بیشماری از علما و متفکرین اسلام روی اندیشه اینکه امام مهدی علیه السلام در آن پنهان است ، مورد حمله قرار گرفته است . و شاخ و برگهایی بر آن افزوده اند که روایات ما همه از آن تهی است گاهی می گویند امام وارد سرداب شد و او در طول غیبت در آنجا ساکن خواهد بود!!

در اینصورت چگونه میخورد و می آشامد تا جائی این جریان اوج گرفته است که به امام ( مهدی ع ) می گویند ( صاحب السرداب )  
ابن جبیر معتقد است که این سرداب در ( حله ) است و در سامرا نیست .

دیگری چنین بنظم آورده است که هنوز وقت آن نرسیده است که سرداب فرزندی را که شما با بیخردی خود در آن پنهان کرده اید بزاید ( پس خاک بر سر عقلها و خردهای شما که دو افسانه ( عنقاء ) و ( غول ) را شما سومینش را در تاریخ به وجود آوردید )<sup>۱</sup>

تاجائیکه بزرگترین و خوشبین ترین علمای آنها ( کنجی ) در البیان به دست و پا افتاده و امکان بقاء حضرت را در این مدت طولانی در سرداب بدون آب و غذا به قدرت خدا دانسته است<sup>۲</sup>

این حمله بعد از آنچه ما قبلا گفتیم و شرح و بسط دادیم از دیدگاه روایات و تاریخ ویژه ما ( شیعه ) دیگر جایی ندارد و معلوم می شود کسانی که چنین اشکالاتی عنوان می کنند در نتیجه جهل و بی اطلاعی کامل از روایات و تاریخ ( شیعه ) و بدون تحقیق و بی مطالعه و دوری از مصادر و منابع ما است .

پس جای سرداب همان سامرا شهر دو امام بزرگوار ( عسکریین ) علیهما السلام می باشد و حله نیست چنانکه ابن جبیر پنداشته است . و مهدی (ع) هم در آن زندانی نیست و احدی هم در روی زمین نیست که چنین اعتقادی داشته باشد . بلکه آن حضرت در حج حاضر می شود و با مردم سخن می گوید ، سفرها نصب می کند ، اموال را می گیرد ، نامه ها و توقیعات می نویسد ، و از نزدیک مراقب اخبار و اوضاع و احوال است ، امکانات روانی در اختیار دارد که همچون فردی دیگر از مردم زندگی کند .

اما این روایت که نام سرداب در آن برده شده است ، به تفصیل مدلول آن را بیان کردیم ، اصولا سرداب در طول تاریخ مخفیگاهی طبیعی از هجوم و جنگ و و با و غیره بوده است و مخصوص امام مهدی (ع) نیست ، او هم مثل دیگران از این تاکتیک تاریخی در طول غیبت صغری استفاده کرده است .

در روایت نامی از مادر آنحضرت نیست ، چنانکه صریحا بیان می کند که حضرت در سرداب نمانده و جلو چشم مامورین از آنجا بیرون رفته است .

غَيَّبْتُمُوهُ بِجَهْلِكُمْ مَا أَنَا  
ثَلَّثْتُمُ الْعَنْقَاءَ وَالْغَيْلَامَا

۱- مَا أَنَا لِلْسَّرْدَابِ أَنْ يَلِدَ الَّذِي  
فَعَلَى عُقُولِكُمُ الْعَنْقَاءُ فَإِنَّكُمْ

شدرات الذهب ج ۲ ص ۲۴۱ و العبر ج ۲ ص ۳۱ و تاریخ ابی الفداء ج ۱ ص ۴۷  
الصواعق المحرقة ص ۱۰۰ و فیات الاعیان ج ۱ ص ۳۷۲ کامل ج ۵ ص ۳۷۲ و تاریخ ابن الوردی

من نمی دانم اینها مانند حضرت را در سرداب از کجا درک کرده اند که برای خوراک و آشامیدنی آنجناب به محل تراشی پرداخته اند؟

همچنین، معتبر دانستن این حادثه باعث شده که مبداء غیبت را هم از همان روز بدانند، این فکر از جمله [ دَخَلَ السَّرْدَابَ وَ أُمَّهُ تَنْظُرُ إِلَيْهِ ] وارد سرداب شد در حالیکه مادرش به وی می نگریست و همچنین از جاشیه بحار، با جمله ای که نویسنده بر آن اضافه کرده است استفاده می شود.<sup>۱</sup>

ولی این فکر در نهایت سخافت و کوتاه بینی و افتراء است، ما قبلا توضیح دادیم که غیبت آغازی ندارد بلکه همزمان با میلاد آنحضرت غیبت هم بوده است. و کم کم غیبت شدیدتر شده است تا آنجا که غیبت صغری و تعیین سفرای از مراحل غیبت به شمار آید و از همان روز وفات پدر گرامی و تعیین سفرای غیبت صغری آغاز و با مرگ سفیر چهارم پایان پذیرفت.

معنای گفته ما این است که غیبت صغری نوزده سال قبل از خلافت ( معتضد ) آغاز شده است، زیرا امام عسکری در سال ۲۶۰ به شهادت رسید و ( معتضد ) به سال ۲۷۹ به خلافت، پس اگر حملات ( معتضد ) در سال اول خلافتش بوده به همان نسبت از آغاز غیبت صغری گذشته بوده است.

صاحب بحار قدس الله روحه در هر صورت به گزیده ای که نویسنده بحار چاپ سنگی در حاشیه دارد تمایلی نشان نمی دهد، زیرا می بینیم که وی پافشاری دارد که آغاز غیبت از وفات امام عسکری (ع) است و نتیجه می گیرد که دوران غیبت صغری کمی کمتر از هفتاد سال است، سپس احتمال مبداء غیبت را از حین ولادت بیان می کند<sup>۱</sup> و با این احتمال دوران غیبت کمی بیش از هفتاد سال می شود، و دیگر هیچ احتمالی یا توهمی که حاکی از این باشد که آغاز غیبت صغری مصادف با حمله ( معتضد ) برای دستگیری حضرت بوده، ذکر نکرده و در هیچیک از روایات ما هم اثری از چنین مطلبی نیست، پس نسبت چنین مطلبی به مذهب، تهمت و افترائی بیش نیست.

علاوه بر این تقدیر مدت غیبت صغری ۶۰ سال خواهد بود و این را احدی احتمال نداده و با تاریخ سفرای که ما ذکر کردیم سازگار نیست، همین اندازه کافی است که سال حمله ( معتضد ) سفیر اول از دنیا رفته و حدود ۱۴ سال از دوران سفیر دوم می گذشت ( چنانکه از تاریخ مضبوط گذشته ما بدست آمد ).



ملاقاتها و برخوردهای امام مهدی علیه السلام  
با اشخاص، در خلال غیبت صغری

ملاقاتها و برخوردهای امام مهدی (ع) با افراد فراوانی که از میزان اخلاص و ایمان و نحوه ملاقات آنها معلوم بود که از ناحیه آنها ضرری به (مهدی ع) نرسیده و رد پائی هم برای حکومتها از خود بجا نمی گذارد، انجام می گرفت.

معمولا ملاقاتها با درخواست افرادی انجام می گرفت که مدتها به جستجوی حضرت بوده و آرزوی ملاقات و دیدار جمالش را داشتند، که برای آنها وقتی به صورت سری در نهایت خفاء تعیین و این فرصت را برای آنها ارزانی داشته و به آنها سفارش می شد که آنچه را دیده اند فاش نکنند و همچنان در ضمیر خود پنهان سازند، مگر از افرادی که کاملا به وثوق و اخلاص آنها مطمئن باشند.

غالب این ملاقاتها دور از چشم سفرای چهارگانه در مکانی مقدس در موسم حج انجام می گرفت، یا در مسجد الحرام و یا در بعضی از اطراف آن که خواهد آمد، و بسیار کم در جاهای دیگر و مخصوصا بغداد محل وجود سفرا و پایتخت و مرکز دید جاسوسان دولتها و در زیر سایه آنها، انجام می گرفت.

علاوه بر اینکه فرد در حج احساس توجه به خدا و بریدگی از علائق دنیوی میکرد مخصوصا با آن وسائل نقلیه قدیم که شخص عازم حج خود را آماده مرگ کرده و به حساب و کتاب خود رسیدگی و وصیت می کرد. بلی در موارد استثنائی که مصلحت ایجاب می کرد ملاقات در بغداد و یا سامرا و یا جای دیگر اتفاق می افتاد.

چیزی که در بعضی از این برخوردها جلب توجه می کند این است که با اینکه امام حوائج طرف را برآورده می کرد و یا بآنها آموزشهایی می داد، آنها به حالت غفلت و بی توجهی باقی می ماندند تا وقتی که از حضرت جدا شده و به دستوراتش عمل می کردند و به نتیجه می رسیدند آنگاه غرق در شگفت می شدند و می فهمیدند که با امام ملاقاتی داشته اند.

این نوع ملاقاتها وقتی انجام می گرفت که امام می دانست که هدفی را که می جوید و مصلحتی را که می خواهد بدون شناسائی خودش انجام می گیرد، ولی اگر مصلحتی را که خواهان آن بود بدون پرده بالا زدن از چهره واقعی خود و اقامه حجت و دلیل و روشن کردن فلسفه غیبت خویش انجام پذیر نبود در اینصورت چنانکه خواهد

آمد مجبور بود که خود را بشناساند و گاهی این معارفه و مقابله تایتک و یا چند روز ادامه پیدا می کرد .

هدف ما در این بحث جمع آوری تمام دیدارهای حضرت با افراد نیست ، زیرا مقام گنجایش آنرا ندارد ، چون در تاریخ ما ( شیعه ) بیشمار است ، تنها هدف ما بیان هدفهای بی شمار آنحضرت از این برخوردها و برای هر هدفی نشان دادن مثال و نمونه ای در حد امکان است . زیرا امام ( مهدی ع ) به حسب آنچه در تاریخ ویژه ( شیعه ) آوردیم از این فرصتها و ملاقات دادنها هدفها و مصالحی در نظر داشته است که می توان در چند مورد زیر منحصر دانست .

- ۱- اثبات وجود خویش بطور حسی از نزدیک
  - ۲- اقامه حجت و دلیل بر امامت و رهبری اکنون و آینده خویش
  - ۳- طرح و بیان کامل حقیقت در رابطه با فلسفه غیبت و هدفهای آینده خود
  - ۴- رفع احتیاجات مالی و غیره از مردم
  - ۵- آمیزش با مردم و آموختن آنها و یاد دادن بعضی از ادعیه و اذکار به آنان .
  - ۶- گرفتن اموالی که احیاناً از غیر مسیر سفرها برای حضرتش برده می شد که البته تنها هدف اساسی در اینگونه ملاقاتها این نبوده و باهدفهای دیگری همراه بوده است .
- از نظر اسلامی مهمترین این هدفها همان سه هدف اول است و هدفهای بعدی در مرحله بعد از آنها است ، پس ناگزیر هدفها را به همان ترتیب اهمیت باید ذکر شود و برای هر کدام نمونه ای عرضه گردد ، با علم به اینکه برخوردها معمولاً بیش از یک هدف برخوردار بوده است . در ضمن ، روشهای عمومی امام که برای دیدارها داشته و حفظ خود در خلال برخوردها و بعد از برخوردها ، خواهیم دانست .

#### هدف اول - اثبات وجود خود به گونه ای ملموس و محسوس

تأیید دیدار خود را برای افراد با اخلاص و با ایمان نقل کند ، و این هدف در تمام ملاقاتها بدون استثناء مورد توجه بود ، حتی ملاقاتهایی که طرف پس از جدائی و فراق حضرتش را می شناخت . و همین است مقصود حضرت از فرمایشی که در سال ۲۶۸ به عیسی فرمود که اگر نبودند دروغگویانی که می گویند او کجا بود و کجا هست ؟ کجا متولد شده و چه کسی او را دیده ؟ کی از پیش او آمده ؟ و چه خبری به شما داده ؟ و چه معجزاتی برای شما عرضه داشته ؟ . . . ای عیسی تو راهی برای دیدن ما نداشتی ، ای

عیسی آنچه را که دیدی به دوستان ما بگو، مبادا به دشمنان بگوئی که بالای دارخواهی رفت، راوی می گوید گفتم ای مولای من ثبات و مقاومت مرا از خدا بخواه، فرمود اگر خدا تورا ثابت قدم نداشته بود هرگز ما را نمیدیدی<sup>۱</sup>

از این بیان جدا روشن است که هدف اساسی که مهدی (ع) از ملاقات با افراد خواسته و در نظر دارد اقامه دلیل محسوس بوجود خویش در برابر شبهاتی است که همیشه بوده و حکومتها و سوجدویان بدست خود مسلمین آنها را پخش کرده و گسترش می دادند.

مهم این بود که شک و تردید به دل مومنین و دوستان سرایت نکند، پس ملاقاتها و خبری که ملاقات کننده با خود می آورد، بالاترین دلیل حسوس و ملموس بوجود آن حضرت بشمار می آید، بویژه در برابر کسانی که در گوشه و کنار ممالک اسلامی زندگی می کردند و دسترسی به سفر نداشته و از هیچ راهی به توقیعات حضرت هم دست نمی یافتند.

از این روایت دو چیز استفاده می شود

۱- چگونه مهدی (ع) در جوی زندگی می کند که بر حوادث اجتماعی مسلط و بر آنها آگاهی دارد و چیزهایی که از هرسو می رسد و آرزوها و آلام و رنجهای جامعه کاملا واقف است؟ او جو عقیدتی دوستان خود را از راه شناساندن خود و اعتراف به وجود و امامتش با کمال جدیت و اهتمام حفظ می کند.

۲- هرکس که به زیارتش نائل می شود ناچار باید از نظر اخلاص و ایمان در سطحی عالی باشد این مطلب از جمله [ لَوْلَمْ يُثَبِّتْكَ اللَّهُ مَا رَأَيْتَنِي ] که حضرت در جواب درخواست دعا از آنحضرت می فرماید، معلوم می شود، زیرا چنین مقامی برای کسی که غرق در شبهات است پیش نخواهد آمد علاوه بر اینکه چنین کسی لایق چنین مقامی نیست می تواند نقطه خطری در کشف امام و راهنمایی برای دستگیری حضرتش باشد.

هدف دوم - اقامه حجت بر وجود ورهبری و امامت . . .

واینکه او مهدی (ع) قائم و صاحب الامر و صاحب الزمان منتظری که خدا او را برای روز موعودی ذخیره کرده است، می باشد، روزی که زمین را پس از آکندگی از ظلم و بیدادگری پراز عدل و داد خواهد کرد.

این معنی در اکثر ملاقاتها اگر همه نباشد، وجود داشت، و سر آنهم معلوم است، زیرا قیافه حضرت برای آنهاثیکه خواستار ملاقات بودند ناشناس بود و صرف ادعای اینکه او مهدی (ع) است قابل تصدیق نبود، برای هرکسی که بدون شناسائی قبلی با حضرتش روبرو می شد لازم بود دلیلی که شاهد بر ثبوت حقیقت و صدق ادعای وی باشد مشاهده نماید. در این زمینه خیلی شبیه به پیامبر گرامی (ص) است زیرا او هم برای اثبات نبوت خویش به دلائل و معجزاتی دست می زد، بلکه می توان گفت که از این نظر موقعیت مهدی (ع) بمراتب دشوارتر از موقعیت پیامبران است، زیرا هر پیامبری معجزات خود را در جلو چشم و انظار مردم نشان می داد و هر بیننده ای که دارای قلبی سلیم و دیده ای بینا و گوشی شنوا بود می توانست براحتی به وی ایمان آورد، و به طور علنی و آشکارا هم بتواتر در جامعه پخش می شد، ولی امام مهدی (ع) مجبور بود در برابر هر فردی جداگانه برای اثبات شخصیت و حقیقت خود اقامه دلیل کند و طبیعتاً معجزه ای که در برابر فردی انجام می داد به فرد دیگری سرایت نمی کرد.

دلائل و حجت‌هایی که حضرت در برابر افراد انجام می داد، دو گونه بود: یا آنکه از سنخ علم به غیب بود که ما درباره امام بدان معتقدیم، و یا اینکه چیز دیگری از قبیل تصرف تکوینی مانند سنگریزه را طلا کردن و امثال آن، اینهم باز ما معتقدیم که برای پیامبر و امام به هنگام لزوم اقامه حجت بر اثبات حق با آن بحث مفصلی که در بحث‌های عقاید اسلامی مطرح است، ممکن است.

در صورتیکه شخص در حین ملاقات حضرت را نمی شناخت، با اینگونه دلائل می فهمید که کسی که با او ملاقات کرده است امام مهدی (ع) بوده است. بدین جهت در سه جهت گفتگو پیش می آید.



## ۱- اقامهٔ حجت از طریق علم غیب

از این نمونه است آنچه در خبر "عیسی بن مهدی" آمده است. که به جستجوی امام برآمد و خواست حضرت را ببیند، مرضی داشت که به ماهی و خرما زیاد علاقه مند بود و قتیکه در سال ۲۶۸ در راه حج وارد مدینه شد، خادمی از سوی امام آمد و او را بسا نام و نشان کامل خواند و به دیدار امام دعوتش کرد راوی می گوید من تکبیر و تهلیل گفتم و خدا را سپاس، وقتی وارد حیاط خانه شدم دیدم سفره افتاده، خادم مرا کنار سفره برد و نشانید و گفت / مولایت فرمان می دهد که آنچه برای مرضت مفید است و میل داری بخور که تو از قید و بند آزادی.

گفتم همین برهان و دلیل برای من کافی است، چگونه غذا بخورم و آقایم را نبینم؟ یکمرتبه حضرت مرا صدا زد و فرمود ای عیسی غذایت را بخور، مرا خواهی دید پس نشستم و نگاه کردم دیدم روی سفره ماهی داغی که بخار از آن بالا می رود و کنار آن هم مقداری خرما است که خیلی شبیه به خرماهای خود ما است و در کنار آنهم مقداری شیر؟ آنگاه مرا صدا زد که ای عیسی آیا در کار ما شک داری؟ آیا تو بهتر می دانی که چه چیز برایت مفید و چه چیز مضر است؟ من بگریه افتادم و استغفار کرده و از همه آنها خوردم و هرچه دست برمیداشتم جایش معلوم نبود، لذیذترین غذائی بود که در تمام عمرم چشیدم، زیاد خوردم بطوریکه خجالت کشیدم، صدا زد خجالت مکش چون این غذای بهشت است و دست آدمی در آن بکار گرفته نشده است، باز هم خوردم ولی احساس کردم که دل از خوردن دست بردار نیست،

گفتم مولایم بس است فرمود بیاکنار من، پیش خود گفتم دست و دهان نشسته بروم کنار آقایم؟ یک مرتبه صدا زد ای عیسی مگر از غذائی که خوردی آثار چربی باقی است؟ من دستم را بوئیدم دیدم از مشک و عنبر معطر است تا آخر حدیث . . .<sup>۱</sup>  
و باز از همین نمونه است آنچه را که از [حسن بن وضیاء نصیبی] نقل شده است که گفت در چهارمین سفر از پنجاه و چهار سفر حجم بعد از نماز عشاء در زیرناودان طلا به سجده بودم، و غرق در دعا و تضرع که شخصی مرا تکان داد و گفت (حسن بن وحناء) برخیز بلند شدم دیدم زنی زرد رو و لاغر که در حدود ۴۰ ساله و بیشتر به نظر

می‌آمد او جلو افتاد و من هم چیزی نپرسیدم تا مرا به خانه حضرت خدیجه برد، در آن خانه اطاقی بود که درب آن مشرف بر حیاط خانه، نردبانی از ساج در آنجا بود، او بالا رفت و صدا زد (حسن!) بالابیا، وقتی وارد اطاق شدم صاحب الزمان به من فرمود. ای حسن تو خیال می‌کنی که از نظر ما مخفی هستی؟ بخدا در تمام اوقات حجت من با تو بودم، و سپس شروع کرد اوقات را برشمرد، من به رو افتادم و بعد احساس کردم که دست مبارکش بر من زد، برخاستم... تا آخر حدیث<sup>۱</sup>

در اینجا ممکن است گفته شود که خبر دادن امام (حسن بن وجناء) را به اوقات حجتش از روی علم غیب نبوده بلکه بخاطر مشاهدات حضرت بوده است، چون در تمام سفرهای حج همیشه با او بوده گرچه حسن او را نشناخته است ولی راهنمایی کنیز بر جای حضرت و اعلام حضرت نام او در اقامه حجت کافی است، مگر غیر از این است که (حسن بن وجناء) خود به سخن امام مهدی با او اکتفا کرده و معتقد است که امسری طبیعی نبوده بلکه مسئله ای است متافیزیکی و غیبی و اعتراف کرده است که همین سخن حجتی است کافی و به همین دلیل غش کرده و از عظمت برو می‌افتد؟

بلی یک سؤال در حاشیه این روایت باقی میماند که روایت می‌گوید (حسن بن وجناء) کنیزک را طوری دیده که توانسته است به دقت او را توصیف کند، از نظر اسلام چگونه برای وی جایز بوده که با چنین دقتی زنی را بنگرد؟ با فرض اینکه وی از اخیری بود که لیاقت دیدار امام را داشته است؟

جواب - از چند راه می‌توان پاسخ داد که ما به دوراه آن اکتفا می‌کنیم

۱- این اندازه توصیفی که از کنیزک کرده کافی است که فقط یکبار چهره او را دیده باشد و کف و وجهین هم از نظر فقهاء اسلام استثناء شده و اشکالی ندارد، و خود همین روایت می‌تواند دلیل بر جواز کشف صورت و دستها تامچ باشد.

۲- اگر از پاسخ اول صرفنظر کنیم می‌توان چنین گفت که این زن کنیز حضرت بود و نگاه به چهره کنیز با اجازه صاحب و مالکش اشکالی ندارد، و صرف احتمال این مطلب هم کافی است که مجوز شرعی برای ما باشد.

## ۲- اقامه حجت از طریق معجزه و تصرف تکوینی

از این نمونه است داستان مردی معروف به (آودی) یا (ازدی) که به هنگام طواف ششمین دور طواف خود انجام داده و هفتمین شوط مانده بود، جوانی را در سمت راست کعبه مشاهده کردم بسیار زیبا، خوشبو، با هیبت، و به مردمی که در آنجا جمع بودند نزدیک و به سخن گفتن پرداخت من کسی را خوش سخن و شیرین بیان ترازوی ندیده بودم، من هم رفتم تا باوی به سخن بنشینم، مردم مرا هل دادند، از یکنفر پرسیدم این کیست؟ گفت پسر رسول الله (ص) است، سالی یک روز خود را به خواص شیعیانش می نمایاند و با آنها گفتگو می کند و آنها هم با او، من به حضرتش عرض کردم، خواستار ارشادم بسوی تو آمده ام مرا ارشاد فرمای.

پس سنگریزه ای به من داد، من برگشتم، یکی از افرادی که آنجا نشسته بود به من گفت پسر پیغمبر (ص) به تو چه داد؟ گفتم سنگریزه، و دستم را باز کردم دیدم قطعه ای طلای ناب است، که در این وقت خود حضرت هم به من رسید و فرمود حجت برای تو ثابت و حق روشن و کوردلی برطرف شد!! آیا مرا می شناسی؟ گفتم نه والله، پس فرمود من قائم زمان هستم... تا آخر حدیث.<sup>۱</sup>

از این روایت چنین برمی آید که عادت حضرت در دوران غیبت صغری قبل از سال ۳۰۰ چنین بود که هر سال در فصل حج با خواص شیعه آمیزش می کرده و با آنها به سخن می نشست و به آنها آموزشها می داده و توجیهاتی می نموده است، ولی دلیلی نیست که آنها هم همگی حضرتش را می شناخته اند؟ فقط می دانسته اند که او فرزند رسول الله (ص) است.

۳- اقامه حجت به کسانی که حضرتش را نمی شناختند مگر بعد از جدا شدن از حضرت

از این نمونه است سفارش شفاهی که امام مهدی (ع) وسیله " اپی سوره " که در سفر با او همسفر شده و او را شناخته است، فرستاده و به او فرموده است که برو و سلام و سفارش شفاهی مرا برای [ ابی الحسن علی بن یحیی ] بازگو کن و به او بگو ( آن مرد به تو دستور داده که از آن هفتصد دیناری که در کجا و کجا مخفی است ۱۰۰ دینار بمن بده، پس من همان ساعت به خانه ( علی بن یحیی ) رفتم و در را کوبیدم کسی گفت کیستی؟ گفتم به ( ابی الحسن ) بگو که ( اپی سوره ) است، و می شنیدم که می گفت ( اپی سوره ) با ما چه کار؟ پس آمد و من قصه را بازگو کردم، رفت و برگشت ( ۱۰۰ دینار برای من آورد و بمن داد و گفت باو مصافحه هم کردی؟ گفتم بلی پس دست مرا گرفت و برچشان خود گذاشت و به چشان خود کشید...<sup>۱</sup>

ملاحظه بفرمائید امام در این سفارش و نامه شفاهی چگونه اقامه حجت می کند، بدون اینکه ( اپی سوره ) بفهمد، و وقتی می فهمد که به هدف خود می رسد و ابن یحیی هم!! تا جائیکه دست ( اپی سوره ) را که با بدن امام ملاقات کرده است، تبرک دانسته و به چشم می مالد. این خبر در کمکهای مالی حضرت هم خواهد آمد.

### هدف سوم از ملاقات های امام

سومین هدف از ملاقاتها این بوده که به ملاقات کنندگان تز درست و کاملی در رابطه با فلسفه غیبت و بیان واقع برای هدفهای آینده خود، بیاموزد تا آنها هم به همعقیده ها و برادران دینی خود بگویند و بآنها بینش و فرهنگی بیاموزند که از مهدی (ع) آموخته اند.

در بخش اول همین تاریخ شنیدیم که امام عسکری (ع) وقتی که فرزند خسود (مهدی) را به دیگران عرضه می دارد همین هدف را روشن می سازد که مهمترین آن موارد موردی است که مفصل برای [ احمد بن اسحاق اشعری ] بیان می فرماید. ولی یکبار و چند بار برای توجیه توده های گسترده مردمی کافی نیست و بلکه باید این هدف تکرار و تاکید شود بویژه آن وقتی که موضوع با اموری آمیخته شود که با اذهان ناسازشی و غرابت داشته باشد، اینجا است که باید شخص مهدی (ع) در برخوردهای خود گاهی مفصل و گاهی مختصر به این هدف اقدام فرماید.

اگر اندکی تعمق کنیم خواهیم دید که صرف عرضه داشتن این بیان از سوی امام مهدی (ع) در اقامه حجت بر صدق و راستی او و اینکه او همان مهدی (ع) است، کافی است بلکه این بیان در تاثیر دقیق منطقی از معجزاتی که قبلا اشاره شد به مراتب بالاتر است، زیرا به میان کشیدن مسئله امام مهدی (ع) با آن مشکلات موجود و همه مسائل مربوط به آن حضرت با دلیل و برهان خود نیرومندترین دلیل بر صدق و اخلاص آن حضرت است، در صورتیکه این مسائلی را که حضرتش عنوان می کرد قبلا احدی جز ائمه معصومین علیهم السلام عنوان نکرده بودند.

پس وقتی که (مهدی) ع تز و طرحی کامل از خود بیان می کند، هرگز در سطحی پائین تر از سطح معجزات دیگری که حضرتش در موارد دیگر انجام داده است، نیست. ۱- از آن نمونه است آنچه را که به (آودی) با دادن سنگریزه و در دست او طلا شدن بیان فرمود که گفت (من قائم الزمان، هستم، کسی هستم که زمین را پس از فراگیری جور و ستم پراز عدل و داد خواهم کرد، هرگز زمین خالی از حجت نخواهد بود و مردم در سرگردانی رها نخواهند شد، این امانتی است به گردن تو، که برای برادر

دینی خود از اهل حق بازگو کنی) <sup>۱</sup>

۲- نمونه دیگر ، آنچه را که برای [ ابراهیم بن مهزیار ] در اطراف مکه بیان فرمود و به او چنین فرمود ( ای ابا اسحاق ، بدان که او ( امام عسکری ) که درود خدا بر او باد فرمود ای فرزندم خداوندی که ثنایش بزرگ است ، چنین نیست که گوشه و کنسار زمین و کسانی که در اطاعتش کوشایند بدون حجتی که با آن رشد و تعالی کنند ، و امامی که به او اقتدا کرده و راهش را بپیمایند ، رها سازد .

فرزندم . امیدوارم که تو یکی از آنهایی باشی که خدا تورا برای نشر حق و درهم نوردیدن باطل و سرفرازی دین و خاموش کردن شعله های گمراهی ، آماده ساخته است ، پس فرزندم برتوباد به برگزیدن نقاط دور و سرزمینهای وحشتناک ، زیرا هر ولیی دشمنانی کوبنده و مخالفینی سرسخت دارد تا به پاداش مجاهدت با اهل نفاق و خلافت صاحبان الحاد و فساد ، نائل آید ، نباید اینها تورا به وحشت اندازد <sup>۲</sup>

۳- نمونه دیگر آن چیزی است که در دعا بیان فرموده است ( راستی چقدر دعا حکمتها و فوائدی دارد ) آنجا که میفرماید

( خدایا درود فرست بر ولایت که زنده کننده سنت و قیام کننده به فرمان و دعوت کننده به سوی تو و دلیل و راهنما و حجت بر خلق و خلیفه در روی زمین و شاهدی از سوی تو بر بندگانت می باشد .

بارالها پیروزیش تقویت و عمرش را طولانی و زمین را به طول بقایش آذین ده . پروردگارا تجاوز حسودان را از وی کفایت فرما و از شر خدعه کنندگان مصون و از دسترس خواست ستمگرانش به دور و از دست جبارین خلاص و رهائیش بخشای .

آفریدگارا . به خود و ذریه و شیعیان و رعیت و خواص و توده و دشمنانش و تمام اهل دنیا چیزی عطا فرما که باعث روشنی چشم و خوشحالی نفس وی گردد و او را به بالاترین آرزوهایش در دنیا و آخرت برسان ، چون تو بر هر چیزی توانائی .

بارخدایا . آنچه وسیله احیاء دین تو است به دست او تجدید و آنچه را که از کتابت ( قرآن ) وارونه و انمود شده است زنده و آنچه را که از احکامت تغییر کرده است به دست او اظهار فرما ، تا جائیکه دین تو به دست او تازه و شاداب و خالص و مخلص و بی شک و شبهه ، بدون اینکه باطلی در آن باشد و یا بدعتی ، تجلی کرده و به حال خود

۱- الغیبه طوسی ص ۱۵۲ و اکمال الدین خطی

۲- اکمال الدین خطی

برگردد .

پروردگارا با روشنائی او هر تاریکی را روشن ساز و با پایداریش هر بدعتی و با عزتش هر گمراهی را درهم کوب ، پشت هر ستمگری را درهم شکن و با شمشیرش هر آتشی را خاموش و با عدالتش هر جباری را هلاک و حکمش را بر هر حکمی روان و در برابر حکومتش هر حکومتی را خوار و زبون گردان .

خدایا هر سرکشی را در برابرش خوار و هر دشمنی را هلاک کن و هر حيله‌بازی را با مکر خود بگیر و هر کسی که حق وی را منکر گردد و فرمان او را سبک شمارد و در خاموشی نور وجودش کوشا باشد و بخواهد که یادش را از ذهنها محو سازد ، مستاصل و بیچاره اش گردان .

امام علیه السلام در این بیانات روی چند موضوع تکیه کرده است .

۱- اشاره به حدیث معروف نبوی که مهدی (ع) ( *يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مَلَأَتْ ظُلْمًا وَجَوْرًا* ) زمین را پراز عدل و داد می کند بعد از آنی که مملو از ظلم و جور شده باشد .

۲- قاعده کلی لطف الهی ایجاب می کند که در هر زمان و هر جایی حجتی را برای بندگانش تعیین فرماید و این معنا از جملات ( *إِنَّ الْأَرْضَ لَاتَخْلُوا مِنْ حُجَّةٍ وَلَا يَبْقَى الْفَاسِدُ فِي فَتْرَةٍ* ) استفاده می شود .

۳- خدا او را برای آینده اسلام و نشر حق و درهم پیچیدن باطل و اعلاء دین و خاموشی و گمراهی ذخیره کرده است . مقصود از حدیث نبوی انه يملأ الارض . . . هم همین است .

۴- اشاره به اینکه به منظور تنفیذ وعده بزرگ الهی عمری طولانی خواهد داشت

۵- دعا براینکه خدا او را از مکر دشمن و شر متجاوزین حفظ فرماید تا هم خدا

این دعا را مستجاب فرماید و با ذخیره آن بزرگوار برای روز موعود این مهم به دست آید و هم به دیگران بیاموزد که سلامتی امام را از خدا بخواهند .

۶- از فرمایشات آنحضرت [ *اللَّهُمَّ نَوِّرْ بِنُورِهِ كُلَّ ظُلْمَةٍ . . .* ] تا آخر قابل است

کامل آنحضرت برای رهبری جامعه اسلامی و نابودی دشمنان و اقامه عدل کامل الهی ( استفاده می شود .

۷- او بعد از ظهورش یا با مرور زمان و یا با دگرگونی منحرفین و ستمگران ، دین

خدا را زنده می کند ، تا عدل صحیح اسلامی و دین خدائی با طراوت و شاداب و بی غل و غش در جامعه تجلی نماید .

۸- بیان نهایت عقوبت برای دشمنان و منکرین حق آنحضرت، اعم از دوران غیبت یا بعد از ظهورش، البته این مطلب شامل قیام بر علیه تعالیم دینی و فرامیسن اسلامی هم می شود چون مخالفت با دین مخالفت با آنحضرت است.

این بود اساس دعوت آنحضرت در خلال غیبت و بعد از ظهورش (عجل الله تعالی فرجه الشریف).

در سخنان حضرت به دو موضوع دیگر اشاره شده است که ناگزیر باید تذکر داد و جهت آن دورا مشخص کرد.

۱- آنچه در سخن حضرت با (ابراهیم بن مهزیار) و با (علی بن ابراهیم مهزیار) آمده است این است که پدر گرامیش به وی دستور فرموده که در بیابانها و کوهها زندگی کند، و علت آنرا در روایت (ابراهیم بن مهزیار) چنین ذکر شده است که هر ولی از اولیاء الله دشمنهایی دارد)

و در حدیث (علی بن ابراهیم) خود چنین می گوید که خدا که مولای شما است تقیه را به وجود آورد و موکل من ساخت، پس من در تقیه بسر می برم تا روزی که خدا فرمان خروج را به من بدهد.

ما قبلا گفتیم که امام مهدی (ع) احتیاجی به این شکل زندگی ندارد، زیرا مردم شکل و قیافه و نحوه زندگی و کار و جای او را نمی دانند و مخصوصا در این زمانهای اخیر این مطلب بیشتر قابل درک است، بهترین روش برای اختفاء این است که فرد زندگی خود را بر مبنای معمولی و عادی قرار دهد تا جلب توجه دشمن نکند، و اگر شخص زندگی خود را به شکل فراری قرار دهد و راه و جاهای پرخطر را برگزیند، بیشتر جلب توجه دشمن خواهد کرد، جاسوسان دولتها همیشه متوجه جاهائی می شوند که معمولا متواریان در آنجاها مخفی می شوند پس بصورت طبیعی زندگی کردن معمولا بهترین راه نجات است ولی باتمام این بیانات و با توجه به فلسفه غیبت (حفظ امام از شر دشمنان) باید گفت که هر وقت ممکن بود که به صورت طبیعی زندگی کردن خود را از دشمن حفظ کند باید چنان کند، و هر وقت راه چاره منحصر به فرار و پناه بردن به کوهها و دشت ها بود، ناگزیر باید همان راه برگزیند،

از اینرو می توان گفت که فرمان امام عسکری (ع) به فرزندش به کمک قرینه‌ها تعلیلی که در خود فرمان بیان شده است، منوط به وقتی است که حضرتش به چنین شکل زندگی احتیاج پیدا کند، ولی هرگاه نیازی به آن صورت نبود و با پیوستن حضرتش بسه سفر و آمیزش با مردم و شرکت در محاضر و مجالس، خطری متوجه آنحضرت نگردد لزومی



به انتخاب آن نوع زندگی هم نخواهد بود .  
 در روایت شیخ که از ( آودی ) نقل شده ، در آنجا حضرت می فرماید  
 زمین خالی از حجت نمی ماند و مردم بیش از مدت سرگردانی بنی اسرائیل در  
 وادی ( تیه ) سرگردان نخواهند ماند و ایام خروج من نزدیک است .<sup>۱</sup>  
 و مشابه همین فرمایش به بعضی از دوستان دیگرش دارد که خود را در مسیر  
 اطاعت خدا نگهدار که فرمان خروج من بخواست خدا نزدیک است .<sup>۲</sup>  
 اکنون بیش از هزار سال از این گفته می گذرد و حضرتش ظهور نکرده است !! در  
 اینصورت یا باید این روایتها را نادیده گرفت و یا تاویل و توجیه کرد .  
 اما طرد بخشی از اینگونه روایات به اینصورت که بگوئیم آن چند جمله ای که  
 دال بر ظهور حضرت در مدت نزدیکی است ، جعلی و بطور سهو یا عمد وارد روایت شده  
 است بدون اینکه کل روایت را از ارزش بیندازیم ، اشکالی ندارد و موید همین روش طرد  
 این است که همین خبر ( آودی ) شیخ صدوق بدون آن جمله نقل کرده است<sup>۳</sup>  
 بعلاوه این دو روایت فی حد نفسه نادرست و غیر صحیح به نظر می رسد ، چون  
 در سلسله روایات این دو حدیث افراد مجهول الحالی هستند .  
 اما تاویل ، اینهم ممکن است ، با این بیان که بگوئیم امام مهدی علیه السلام  
 به منظور بالا بردن سطح معنویت اصحاب و دوستانش و اینکه آنها باید همیشه به حالت  
 انتظار بسر برند ، این سخن را مجازا فرموده است ، و وجه مجاز این باشد که مدت انتظار  
 و تحمل مشکلات و رنج و شدائد برای رسیدن به دولت حقّه الهی ، هرچند که زیاد باشد  
 بسیار اندک است .

× × ×

۱- الغیبه شیخ ص ۱۵۲

۲- للغیبه شیخ ص ۲۱۵

۳- اکمال الدین خطی

### هدف چهارم از ملاقات‌های امام

رفع احتیاجات صحابه یکی دیگر از هدف‌های بزرگ امام است . ما دانستیم که حضرت از طریق سفرایش به رفع احتیاجات مردم و حل مشکلات و تدبیر امور آنان می پرداخت ، و از اینرو احتیاج روشنی به اقدام شخص خود در مسائل یاد شده ، احساس نمی شود مگر جایی که احیانا مصلحتی ایجاب کند مصالحی که می توان تصور کرد به سه نوع می توان تقسیم نمود .

۱- حل مشکلات فکری و عقیدتی ۲- حل مشکلات مالی ۳- حل مشکلات اجتماعی و یا خانوادگی .

اما بخش اول ، کمی پیش شنیدیم و بخش دوم هم در بخش آینده که شئون مالی حضرت باشد گفتگو خواهد آمد . و اما بخش سوم هم نمونه تاریخی برای آن نیافتیم ، و شاید رفع مشکلات اجتماعی و خانوادگی از طریق سفر انجام می داده و نیازی به اقدام شخصی نبوده است .

### هدف پنجم از ملاقات‌های امام

آمیزش با مردم و گفتگو و تزریق تعلیمات و توجیهات به آنان مطابق مصلحت‌ها در هر زمان و آموختن بعضی ادعیه و اذکار ، یکی دیگر از هدف‌های آنحضرت بوده است . از آن نمونه است آنچه را که در روایت (آودی) شنیدیم که حضرت سالی یکروز برای خواص ظاهر و با آنها به گفتگو می نشیند .

نمونه دیگر - در سال ۲۹۳ بعد از طواف به طرف گروهی که یکنفر مخلص پاک بنام ( محمد بن قاسم علوی ) بیشتر در بین آنها نبود ، می رود ، آنها نشسته بودند که یکمرتبه دیدند جوانی که با دو پارچه خود را پوشانده و کفشش در دست وارد شد ، وقتی او را می بینند از هیبت او همه بلند می شوند و او در بین آنها می نشیند و نگاهی به اینطرف و آنطرف و سپس می فرماید میدانید ( ابو عبدالله - امام صادق ) در دعای الحاح و التجای خود چه می فرماید ؟ میگوید ( پروردگارا میخوانم تورا به نامی که آسمان

با آن برافراشته و زمین برقرار و حق و باطل با آن جدا و همه پراکندگیها با آن جمع و هر اجتماعی با آن پراکنده می گردد، به نامی که عدد ریگها و وزن کوهها و کیل دریاها با آن معلوم می گردد، که برمحمد و آل محمد درود فرست و برای کار من هم فرجی و گشایشی عنایت فرما)

پس بلند شد و وارد طواف و ماهم فراموش کردیم که او که بود و چه بود؟ تا فردا در همان وقت دیروز باز هم بسوی ما آمد و مثل دیروز از جلو پایش بلند شدیم و میان ما نشست و نگاهی به چپ و راست و فرمود میدانید امیرالمومنین (ع) بعد از نماز واجب چه می گوید؟ می گوید ( صداها بسوی تو بلند است و چهره ها درهم شکسته و گردن ها دربرابرت خوار . . . تا آخر دعا )

باز هم نگاهی به چپ و راست کرده فرمود میدانید ( امیرالمومنین (ع) در سجده شکر چه می گوید؟ ما گفتیم چه می گوید؟ آنوقت متن دعای دیگری را تا آخر بیان فرمود و باز هم بلند شد و وارد طواف و همگی بیاس او بلند شدند .

و همچنین روز سوم آمد و دعای دیگری از ( علی بن الحسین ع ) به آنها آموخت راوی گفت نگاهی به چپ و راست کرد و نگاهی هم به ( محمد بن قاسم ) که در بین ما بود و به او گفت ( انت علی خیر انشاء الله تعالی ) تو به خواست خدا در مسیر خیر و خوبی هستی . و باز هم بلند شد و مشغول طواف ، و هیچکدام از ما نبود که به آن دعا ملهم نشود یعنی فرا نگیرد تا آخر روایت .<sup>۱</sup>

در اینجا امام به تعلیم دعا و خشوع در برابر خدای عزوجل می پردازد که خود آرزویی است در دین پسندیده و مورد اتفاق سائر فرق اسلامی از مخلص و منحرف است ، و با این وضع از شر جماعت غیر مخلصی که در بین این جمعیت بود خود را حفظ فرمود ، و واکنشی جز احترام و تقدیر و تصدیق و تحت تاثیر سخنان و دعا های حضرت قرار گرفتن از سوی آنها انجام نگرفت . و در همین حال می خواهد تا بدون احساس و توجه آنان را به دعوت حق بخواند ، و از اینرو دعا هائی را از ائمه هدی علیهم السلام نقل می کند و به یکی از آنها که مخلص و مومن بود اشاره می فرماید تا مجالی برای غیر مخلصین جلسه پیش آید که بیندیشند که چرا آن مرد برخیر است و خود آنها نیستند؟

در تمام این جریانات مانند فرد عادی صحبت می کند ، بدون هیچ امتیازی ،

و با همین وضع می‌تواند دعوت به اسلام راستین کند، بدون اینکه متوجه خطری شود. آخرین جمله‌ای که باید روشن شود این است که آنحضرت که زیاد به چپ و راست می‌نگریست می‌خواست تا وقت بیشتری در موقف خود کرده تا خطری متوجه آن حضرت نشود، و نه بخاطر اینکه بخواهد خود را بشناساند و یا فلسفه غیبت خود را بیان کند و یا غیر اینها، حاضرین هم پس از چند روز از قضیه گذشته روی قرائنی حضرت را شناختند.<sup>۱</sup>

این بود، اهداف اساسی که حضرت در برخوردهایش با افراد می‌جست و دنبال می‌کرد.

و اما ششمین و آخرین هدف که دریافت اموال از آورندگان باشد، نمونه‌ای از آنرا در هیئت قمیها در اولین روز شهادت پدر گرامیش شناختیم و بحث تفصیلی آن در بخش ویژه امور مالی امام خواهد آمد.

البته می‌توان برای امام (ع) در برخوردهایش غیر از اهداف ذکر شده، هدفهای ویژه دیگری بیان کرد.

۱- اجابت مردی که اصرار کرده و از سفیر دوم درخواست دیدار حضرتش دارد که حضرت بصورت تاجری با وی برخورد و ملاقات می‌نماید.<sup>۲</sup>

۲- برگرداندن شخص منحرف و بدکاری از راه کج و معوجی که در پیش دارد، که نمونه‌های فراوانی دارد منجمله برخوردهای حضرت با عمویش (جعفر) و با (محمد بن علی بن بلال) که این فرد اخیری ادعای سفارت دروغین داشت که حضرت از پشت بام بوی دستور می‌دهد که قبلا گذشت.

۱- الغیبه طوسی ص ۱۵۶

۲- تفصیل حادشه در الغیبه شیخ طوسی ص ۱۶۴

تصرفات امام مهدی علیه السلام  
در امور مالی

## چهارمین رشته از فعالیت‌های آنحضرت

گرفتن و توزیع اموال بطور مستقیم و یا غیرمستقیم ولی غیر از طریق سفرای چهارگانه :

اولین مالی که حضرت پس از احراز پست امامت بعد از پدر گرامیش ، گرفته است مالی است که کاروان قمی‌ها یک روز پس از شهادت امام عسکری (ع) به سامرا آوردند و دیگرهم نخواست که این راه را ادامه دهد ، بلکه همان روز سفیر خود را در بغداد معرفی و تمام امور را محول فرمود که از کانال سفیر به وی برسد .

سفرهم در سالهای اول غیبت به حکم اینکه امام در سامرا بود ، اموال را بدانجا می بردند و تعالیمی هم که قاعدتا وظیفه آنحضرت بود از طریق بعضی وکلای خاص صادر می شد .<sup>۱</sup>

و اگر یکی از دوستان مالی را که آنحضرت به وی داده بود برگشت می داد سخت حضرت ناراحت می شد<sup>۲</sup> و آنرا خطائی سزاوار توبه می انگاشت .  
اما بعد از این دوره در چند نکته سخن بپایان می رسانیم .

## نکته اول

امام علیه السلام از طریق سفرای خود با صدور توقیعاتی از مردم می خواست که اموال وی که در دست آنها است به وی برگردانند و هرگونه کوتاهی و یا تصرف در اموال خود را برای آنها تجویز نمی فرمود . منجمله توقیعی که بدون مقدمه بوسیله ( محمدبن عثمان عمری ) صادر شد که متن آن بدینقرار است .

" بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ . لَعْنَةُ اللّٰهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ اَجْمَعِیْنَ عَلٰی مَنْ مِنْ اَسْتَكَلَّ مِنْ اَمْوَالِنَا دِرْهَمًا " <sup>۳</sup> لعنت خدا و فرشتگان و مردم بر آن کسی که یک درهم از

۱- بحار ج ۱۳ ص ۷۹

۲-

۳- احتجاج - ج ۲

اموال ما را مباح بداند .

در توقیع دیگری دارد که " *وَأَمَّا الْمُتَلَبِّسُونَ بِأَمْوَالِنَا فَمَنْ اسْتَحْلَلَ شَيْئًا فَكَلِمَةُ فَرَانِمَا يَأْكُلُ النَّيِّرَانَ* " <sup>۱</sup> کسانی که با اموال ما سروکار دارند ، هر کدام که مقداری از آن را حلال دانسته و بخورند ، گویا از آتش دوزخ خورده اند .

از توقیع دیگری چنین برمی آید . آنچه را که در باره کسیکه اموال ما در دست او است و برای خود حلال میدانند ، و همانطور که در اموال خود تصرف می کند در اموال ما هم تصرف مینماید ، سؤال کرده ای ، هر کس چنین کند ملعون است و روز قیامت ما دشمنان اوئیم .

پیامبر گرامی (ص) فرمود هر کس چیزی را که مربوط به عترت من است و خدا بر دیگران حرام کرده است ، حلال بداند ، به زبان من و هر پیغمبر مستجاب الدعوه ای لعنت شده است ، هر کس بما ظلم کند در زمره ستمگران به ما است و لغنت خدا بر او است ، چنانکه خدا فرموده است [ *إِلَّا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ* ] و در این زمینه نصوص فراوان دیگری هم هست .

از این بیانات می توان دو مطلب استفاده کرد .

**مطلب اول .** برای امام مهدی (ع) اموالی به عهده مردم است که از همان اموالی که برای امام شرعی از دیدگاه اسلام است ، مانند انفال و خمس و خراج ، مایه گرفته و تکون می یابد و چون امام مهدی (ع) خود را امام شرعی می داند ، آن اموال را از خود دانسته و از هر شخصی دیگر از طبقه حاکم و محکوم خود را سزاوارتر می داند . مطالبه این اموال در حقیقت مطالبه انطباق احکام اسلام می باشد ، و کسیکه از این قانون تجاوز کند در حقیقت عصیانگر خدا و امام است و مستحق عقاب .

شاید بتوان از مجموع اخباری که در این زمینه نسبت به وکلا و سفرا وارد شده است استفاده کرد که تجارتهای آنها غالباً با سرمایه امام بوده است نه با سرمایه شخصی ( گرچه ظاهر امر این بود که با سرمایه خود آنها است ) از اینرو بادن امام می توانستند اموالی را که از موالی و دوستان دریافت می کردند در تجارت بکار گیرند و سود حاصله از آن را از آن امام باشد و یا به نسبت معینی بین طرفین برمبنای توافق قبلی تقسیم گردد .

۲- این نوع تندی کامل از طرف امام (ع) برای مطالبه اموال مربوط به حضرتش

در دو جو قابل فهم و درک است .

اول - در جو عموم . کسانی که بگونه ای مقداری از اموال امام به گردن آنها بود . ما وقتی در این سطح می‌نگریم می‌بینیم اگر در اینگونه افراد ، ایمانی قوی نباشد ، برای آنها بسیار آسان است که اموال امام (ع) را ندهند ، زیرا نه حسابگری بالای سر آنهاست و نه مراقبی و جاسوسی درخفا . و از طرفی مالک واقعی هم در غیبت بسر می‌برد و همچنین نواب آنحضرت هم ، بلکه این اختفا در نواب باید شدیدتر رعایت گردد ، و قدرت تنفیذی هم ندارند تا بتوانند اموال حیف و میل شده را برگردانند . در این صورت لازم است که یک انگیزه ایمانی قوی در فرد مسلمان ایجاد کرد تا آنچه از اموال امام به عهده او است پرداخته و جواز تخلف از این دستور را در خود نبیند . این انگیزه باید آنچنان قوی باشد که بتواند در برابر موج عمومی حاکم بر جامعه ( که باید اموال را به هیئت های حاکمه داد نه امام ) مقاومت نماید .

دوم - در سطحی و جوی خاص ، و آن وقتی است که مصالح اجتماعی اسلامی ایجاب می‌کند که بدهکار را بخشود و اموال را مطالبه نکرد .

حضرت در توقیعات خود به موارد عفو و بخشودن و همچنین موارد تحریم ، توجه فرموده است تا دیگران بدانند که غرض از مطالبه اموال حرص برای جمع آوری ثروت نیست بلکه بمنظور مصلحت اسلامی است ، از اینرو هرکجا مصلحت ایجاب کند که چشم پوشی شود همان نافذ است .

از باب نمونه به موارد زیر توجه فرمائید .

۱- در یکی از توقیعات چنین می‌فرماید ( و اما کسانی که بنحوی با اموال ما درگیرند ، پس هرکس که آنها حلال بداند و بخورد گویا آتش جهنم خورده است ، و اما خمس برای شیعیان مباح گردیده و برای آنها حلال است تا وقت ظهور فرمان و حکومت ما تا ولادت آنها پاک باشد و آلوده نباشد .<sup>۱</sup>

از تعلیل به ( طیب ولادت = حلال زاده بودن ) استفاده می‌شود که خمسی را که حلال گردیده است خمس کنیزان مملوکه ای است که از طریق فتوحات اسلامی به دست آمده اند نه تمام انواع خمس و فقها هم عادتاً همین را می‌گویند .

۲- در توقیع دیگر چنین می‌فرماید اما در مورد املاکی را که مربوط به ما است /

۱- وَ أَمَّا الْمُتَلَبِّسُونَ بِأَمْوَالِنَا ، فَمَنْ اسْتَحَلَّ مِنْهَا شَيْئًا فَآكَلَهُ فَإِنَّمَا يَأْكُلُ النَّيِّرَانَ ، وَ أَمَّا الْخُمْسُ فَقَدْ أُبِيحَ لِشِيعَتِنَا وَ جَعَلُوا مِنْهُ مِنْ حِلِّ إِلَى وَقْتِ ظَهْرِ أَمْرِنَا لِطَيْبِ وِلَادَتِهِمْ وَ لِاتِّخِثِ ( احتجاج ص ۲۸۴ )



سؤال کرده اید که آیا جایز است آنها را آباد کرد و مخارج آنها برداشت و مازاد مداخل آن را برای آن ناحیه مقدس قرار داد، و این عمل را بخاطر اجر و تقرب به شما انجام داد؟ پس جایز نیست برای احدی که در مال دیگری بدون اذن صاحبش تصرف کند، پس چگونه این نوع تصرف در مال ما جایز است؟

کسیکه بدون اذن ما چنین کند، چیزی را که براو حرام است بر خود حلال دانسته است، و هرکس چیزی از مال ما بخورد، در شکم او آتش خورانده می شود، و در آتش جهنم بریان خواهد شد.<sup>۱</sup>

و اما از کاران مردی پرسیده ای که ملکی را برای ما قرار می دهد و آنها به سرپرستی می سپارد که آبادش کند، و از مداخل آن مونه و مخارج آنها برداشته و مازاد مداخل را برای ما قرار دهد؟ این امر برای کسیکه صاحب ملک او را قیم و سرپرست قرار داده است جائز ولی برای دیگری جایز نیست.

و اما درباره ثمر و سود اموال ما پرسیده ای که عابری از آن عبور می کند و از میوه ملک ما می خورد آیا جایز است یا خیر؟ بلی خوردنش جایز ولی بردنش حرام است.<sup>۱</sup>

نکته دوم - امام بخاطر ثروت فراوانی که دارد روابط مالی ویژه ای دارد که نواب اربعه و دیگر وکلایش در برابر کسانی که در تجارت خود ارتباط مالی با حضرت دارند و یا حقوق شرعی به گردن آنها است، به رتق و فتق می پردازند، گاهی حضرتش دستور دریافت اموالی را صادر و گاهی رسید دریافتی می داد، از اینجهت سخن در دو جهت پیش خواهد آمد.

#### ۱- دستور وصول اموال

یکی از دوستان آنحضرت نقل می کند که پانصد دینار بدهکار ناحیه مقدسه بودم ولی زراعت خوب نشد پیش خود گفتم من مغازه هائی دارم که پانصدوسی دینار خریده ام، اینها را بابت حساب امام، حساب می کنم، و به احدی تصمیم خود را نگفتم امام علیه السلام به (محمد بن جعفر) که یکی از وکلایش بود نوشت [ اَقْبِضِ الصَّوَابِيَتَ مِنْ مُحَمَّدِ بْنِ هَارُونَ بِالْخَمْسِمِائَةِ دِينَارِ الَّتِي لَنَا عَلَيْهِ ]<sup>۲</sup> یعنی دکانها را از

۱- احتجاج ج ۲ ص ۹۹ به بعد

۲- غیبت شیخ طوسی ص ۱۷۱

محمد بن ابراهیم در مقابل پانصد دینار که مدیون ما است تحویل بگیر .  
ملاحظه میفرمائید حضرت به وکیل خود دستور می دهد که دکانها را تحویل  
بگیرد و همین حاکی از کفایت کردن در مقابل دین محمد بن ابراهیم است ، و نظیر این  
نمونه ها .

### ۲- در زمینه قبض رسیدها

من جمله از اینموارد ( محمد بن حسن کاتب مروزی ) دو بیست دینار به ( حاجز  
الوشا ) که یکی از وکلای آنحضرت است ، تحویل می دهد و نامه ای را به ( غریم ) یعنی  
طلبکار که همان مهدی (ع) باشد می نویسد ، آنحضرت هم برای وی رسید میفرستد<sup>۲</sup>  
نمونه دیگر یکی از همین دوستان نقل می کند که چهارصد و هشتاد درهم پیش  
من جمع شده بود و دوست نداشتم که از پانصد درهم کمتر و خورد شود ، لذا بیست درهم  
از خودم روی آن گذاشتم ، و به خدمت ( اسدی ) که یکی از وکلا است ، فرستادم . و در  
نامه به او نوشتم که مبلغ بیست درهم از خودم روی آن گذاشته ام . جواب نامه آمد که  
( پانصد درهم که بیست درهم آن از آن خود شما است ، رسید )  
در نامیدن آنحضرت به ( غریم ) که در سخن بعضی به چشم می خورد حاکی از  
آن است ، که راستی توده های مردمی معتقدند که برای حضرت در مال آنها حقی است و  
از این نظر یک رابطه مالی که ناشی از رابطه عقیدتی است بین آنها و حضرتش وجود  
دارد .

### نکته سوم

امام مهدی (ع) گاهی مستقلا مالی را بدون وساطت سفرای گرامش به شخصی  
می داد ، مانند قضیه ای را که درباره ( اپی سوره ) معروف به ( محمد بن حسن بن عبدالله  
تمیمی ) قبلا شنیدیم که امام مهدی (ع) در سفرش از کربلا به کوفه با وی رفیق می شود و

حواله ای به او می دهد که مقدار مالی را که پیش ( علی بن یحیی رازی ) موجود است بگیرد و بصورت مرموزی نشانیهای خود را به وی می دهد.<sup>۱</sup>

این بود مقداری از تصرفات مالی که امام مهدی (ع) بدان می پرداخت، وقتی که تصرفات مالی سفرهم چنانکه قبلا دانستیم بدان اضافه کنیم و با اضافه اینکه آنچه را که ما در این زمینه نگاشتیم همان است که تاریخ با آن مشکلاتی که در مقدمه همین تاریخ بیان کردیم، برای ما نقل کرده است، با توجه به نکات فوق، به دامنه گسترده<sup>۲</sup> تلاشهای اقتصادی آنحضرت علیرغم خفاء و انزوایش، متوجه خواهیم شد.

۱- تفصیل قضیه را در الغیبه شیخ طوسی ص ۱۶۳ و ص ۱۸۱ ملاحظه فرمائید

حل مشکلات عمومی و یا خصوصی مردم  
از ناحیه امام مهدی علیه السلام

پنجمین رشته از فعالیت‌های حضرت امام مهدی [ع] در زمینه حل مشکلات عمومی و یا  
خصوصی است

او در زمان غیبتش تنها رهبری بود، که دردها و آرزوها و آمال امت و توده های مردمی را به خوبی احساس می کرد، و مطابق مقتضای مصالح آنان و مصالح اسلام، با آنان در اندیشه و عمل همراه بود. او شخصا به امور خاصه و عامه می پرداخت، و به هر نحوی که از حال اجتماع و افراد، خود صلاح می دانست به رفع مشکل آنها می کوشید. این بحث در چند نکته بیان می شود.

#### نکته اول

خود را در معرض مشکلات عمومی قرار دادن و به حل آنها کوشیدن. در اینجا باید به دو امر توجه داشته و بفهمیم

۱- برای امام (ع) علیرغم اینکه در خفا بسر می برد، مشکل نیست که خود را در صحنه حوادث عمومی در اجتماع قرار دهد. برای اینکه یا از دیدگاه یک امام دانای به غیب آنها با علم الهی بدو می نگریم چنانکه دلائل گذشته بر آن حاکی بود، و یا اینکه بصورت یک فرد عادی و بشری که رهبر جامعه ای است آنها رهبر مسئول.

اما، بر فرض اول که او امامی است عالم به غیب، پرواضح است که حضرتش بر حوادث عامه اطلاع دارد گرچه در متن جامعه و حوادث زندگی نکند تا چه رسد که در متن جامعه باشد چنانکه دانستیم.

و اما روی فرض دوم. چون فرض این بود که او مسئولی است که باید با حوادث همگام و به آمال و درد و آلام امت آگاه باشد، در این صورت دو راه برای حضرت هست که می توان هر دو راه را باهم پیمود و یا از یک راه آن رفت، تا بر حوادث دست یافت. راه اول. بصورتی که هویت و حقیقتش روشن نشود، با مردم اختلاط و امتزاج

داشته باشد، چنانچه ما هم قبلا گفتیم که حضرتش از نظر هویت به صورت ناشناس زندگی می کند نه اینکه واقعا جسم و هیكل آن حضرت هم از مردم مخفی است. ما قبلا دیدیم که بصورت‌هایی با مردم آمیزش داشته و با آنها به گفتگو نشسته است، گاهی با عنوان

صریح خود و گاهی به غیر آن، تا باختلاف ازمنه و امکانه چگونه صلاح می دیده است. طبعا در این صورت بگونه تفصیلی بر تمام حوادث مشرف و در رنجها با تمام احساسات با امت اسلامی هم درد، و بلکه برای سربلندی امت اسلامی و تحقق ایده های آنان در حدود مصالح و امکانات، با آنها همکاری می کرد.

راه دوم، کسب اخبار از طریق سفر و دیگر کسانی که از فیض حضورش بهره مند بودند، زیرا بطور جد بخش مهمی از اخبار و احادیثی که امام مهدی (ع) برای دیگران فرموده است و مانشیده و یا نشنیده ایم، بویژه آنچه را که به سفرای مسئول خود گفته است، همه در زمینه توجیهاات مسائل اجتماعی و نقادی اوضاع عمومی و تشخیص وظیفه اسلامی در قبال آنها، در سطحی عالی است که امام آنرا متناسب با طرف خطاب خود تشخیص می داده است.

بلکه می توان گفت که امام توجیهاات و بینشهای عمومی خود را در قبال اجتماعات و افراد عرضه می کرد، گرچه بصورت مجهول الهویه ای بیش نبود، زیرا با مردم در راه سفر رفیق می شد و با آنها می نشست و بصورت ناشناسی آنها را هدایت کرده و به نحوی توجیه می کرد که هم به سود فرد بود و هم اجتماع و همین خود، راهی برای درهم شکستن مشکلات و رفع دردها و آلام بود، بنحوی که مصلحت ایجاب می کرد.

و این است تفسیر حدیثی که از آنحضرت نقل شده است که (فائده وجود او در زمان غیبت مانند خورشیدی است که در زیر ابر پنهان باشد).

و با این بیان، می توان یکی از خطوط اصلی دوران غیبت صغری و مهمترین خط سیاسی آنحضرت را در غیبت کبرا که ما در تاریخ گذشته به تفصیل از آن سخن گفتیم و درآینده خواهیم گفت، بدست آورد.

۲- می بینیم مشکلات عمومی که امام (ع) بآنها می پرداخت، برای حل آنها روند خاصی وجود داشت که تنها به حل مشکلات توده های مردمی طرفدار خود منجر می گردید و هرگز ندیده ایم که متعرض مشکلات دیگری که در سطح مردم و یا هیئت دولت وجود داشت بپردازد زیرا مشکلات عمومی که ممکن است در جامعه اسلامی پیش آید از سه گونه خارج نیست.

اول - دعوتهای اسلامی که در مرزها و فتوحات اسلامی باید در برابر کفار انجام گیرد و با دشواریهایی مواجه بود.

دوم - مشکلات هیئت های حاکمه و وابستگان بآنهاست که آنهم بین فرماندهان و امرای اطراف و خلیفه و یا بین خود آنها پیش می آمد، از قبیل جنگها و مشکلات دیگر

که در راس آنها مشکلات خوارج و قرامطه بود که در فصل تاریخ عمومی این دوره فهمیدیم . سوم - مشکلاتی که برای توده های مردمی وابسته به امام مهدی (ع) که بعنوان ولایت ، به حضرتش وابسته بودند ، و در اثر فشار و تهدید و تبعید هائی که هیئت های حاکمه و همدستان آنها نسبت به آنها روا می داشتند ، پیش می آمد .

اما گذر از مشکلات دسته اول ، رهنمودهای عمومی در این گونه مشکلات معمولاً در مسیر پیروزی مسلمین در جنگها بود . و مشکل بزرگی که مستلزم دست برداشتن از مصلحت بزرگ غیبت باشد ، در این زمینه پیش نیامده است . علاوه بر اینکه متصدی فتوحات اسلامی جز هیئت حاکمه ای که تمام قدرت خود را در مسیر انکار امام مهدی (ع) بکار می برد ، دیگری نبود ، و با این وصف عقلائی نبود که امام بخواهد صدای خود را به حکومتها رسانده و از آنها بخواهد که از حضرتش اطاعت کنند ، آنها جز مصالح شخصی و بدست آوردن اموال ، حتی در فتوحات اسلامی ، هدف دیگری نداشتند .

اما مشکلات دسته دوم و گذر از آنها : پرواضح است که وقتی حضرت طرفین دعوا و اختلاف را منحرف از اسلام و دور از راه حق می داند ، هرگز داعی و مصلحتی نمی بیند که نفی و یا اثباتا در اینگونه قضایا دخالت کند ، آنهم در شرایطی که وی در غیبت و پشت پرده بسر می برد .

علاوه بر این ، باید بدانیم در آنوقت مشکلات عمومی چیزهائی بود که وجود آن مشکلات با مصلحت اسلامی در خط ممتدش موافق بود ، از این جهت که آن مشکلات باعث رشد امت اسلامی در مواقع و احساس مشکلات و چسبیدن به دینشان می گشت ، زیرا امت اسلامی در عصرهای انحراف رشد نمی کند مگر با گذر و عبور و مواجهه با مشکلات !! و برای او راهی نیست جز اینکه در قبال اینگونه مشکلات جنبه بیطرفی به خود گرفته و به گونه خاصی از آنها گذشته تا از نتایجش بهره ور گردیده و به نتیجه نهائی آن برسد .

بعید نیست که بسیاری از مشکلات مسلمانان علیرغم بدی و بدنمائی ظاهری آن سرانجام دارای نتایج حسنه عمیق و ارزنده ای باشد ، با شرح و توضیح ، ما در بحث آینده ( سیاست مهدی ع در غیبت کبری ) روشنتر خواهد گردید .

اما غیر از این مشکلات ، یعنی مشکلاتی که در تربیت امت اسلامی موثر نباشد ، گرچه در تاریخ ما از دخالت مهدی (ع) در آنها ذکر نشده است ، ولی نمی توان آنرا منکر شد ، بلکه ممکن است ، دخالت آنحضرت در اینگونه موارد مخصوصاً وقتی که به اساس

و کیان اسلام رابطه‌ای پیدا می‌کرد و یا ایدئولوژی اسلامی در معرض خطر قرار می‌گرفت موکدا پذیرفت، البته به گونه‌ای که مردم متوجه نشده و صدور آنرا از امام نمی‌دانستند و قابل نقل تاریخی هم نبود، که شرح و تفصیل آن در غیبت کبری خواهد آمد.

#### اما مشکلات دسته سوم و گذر از آنها

اینها همان مشکلاتی است که طبق آنچه در تاریخ ما آمده است، امام به عنوان رهبر توده‌های طرفدار خود و بزرگترین مسئول حفظ آنها، برای رفع مشکلات کوشیده است. در تاریخ مشکلات فراوانی از این قبیل ضبط شده است که ما به دو مورد آن می‌پردازیم.

*اما مورد اول.* جلوگیری امام از توطئه‌ها و دسیسه‌هایی که پشت پرده می‌گذشت و ارکان مردمی طرفداران آنحضرت کاملا غافل و از همه جا بی‌خبر بودند.

توقیعی از امام صادر می‌شود، در آن توقیع شیعیان را از زیارت مقابر قریش و حائر مخصوصا یعنی حرم امامین کاظمین علیهما السلام و حرم امام حسین علیه السلام منع فرموده است، ارکان مردمی طرفدار هم بدون اینکه مصلحت این دستور را بدانند، به عنوان اطاعت از فرمان امامشان، زیارت قبور نامبرده را ترک می‌کنند یکماه بعد از این جریان می‌فهمند که خلیفه دستور داده بوده است که هرکس به زیارت قبور مطهر این امامان علیهم السلام آمد او را دستگیر نمایند.<sup>۱</sup>

می‌بینیم چگونه امام جلو نفوذ دستور خلیفه را گرفته و توده‌های مردمی را از زندانهای حکومتها پیشگیری می‌نماید.

*مورد دوم.* جلوگیری از توطئه حکومتها علیه وکلای خود در حالیکه آنها کاملا بی‌توجه بودند.

قبلا با اشاره و اکنون به تفصیل متذکر شده و می‌شویم که عبدالله یا عبیدالله بن سلیمان اولین وزیر (معتضد) می‌شنود که بعضی وکلاء مهدی (ع) در اطراف به فعالیت پرداخته‌اند.<sup>۲</sup> و اموالی از گوشه و کنار پیش آنها جمع می‌شود، و ضمنا اسامی آنها را هم به وی گفته بودند.

۱- اعلام الوری ص ۴۲۱ و الفیبه ص ۱۷۲

۲- مروج الذهب ج ۲ ص ۱۴۵



تصمیم می گیرد آنها را دستگیر کند، گزارشگران هم به او سفارش می کنند که برای اثبات اتهام گزارش شده پافشاری کند، بدینترتیب گروهی را مامور می کنند تا بصورت ناشناس اموالی را برای وکلا ببرند، هرکدام از آنها که گرفت فوری دستگیرش کنند! اگر این دستور عملی می شد، ریشه وکلا که از بیخ کنده می شد بجای خود بلکه احتمال می رفت محل خفای مهدی (ع) هم کشف گردد، ولی خوشبختانه مهدی عزیز جلو این نقشه را گرفت، توقیعی را برای وکلا فرستاد، متضمن این مطلب که به هیچ وجه از هیچکس مالی را نگیرید، آنها هم در حالیکه انگیزه این فرمان را نمی دانستند، دستور امام خود را اطاعت کردند، راوی می گوید مردی ناشناس نقشه را درباره (محمد بن احمد) یکی از وکلای حضرت اجرا کرد، او گفت من مقداری مال دارم که می خواهم به وی (حضرت) برسانم، محمد گفت اشتباه آمدی؟ من چنین کسی را نمی شناسم او مرتب حيله می کرد و محمد به تجاهل می پرداخت!! و همچنین سائر وکلا در سطح مسئولیتشان، همه آنها از هرگونه سخنی خودداری کردند، و حکام به هیچیک از اینها دست نیافتند و مکر آنها به جایی نرسید و مساله وکالت در همان سطح گسترده و محرمانه خود باقی ماند.<sup>۱</sup>

نکته دوم، موضعگیری حضرت در برابر هرگونه انحرافی بصورتی جدی و بی امان به عنوان تنها الگوی صریح حق که هیچگونه سازش و مصالحه ای با انحراف در قاموس وجودش راه نداشت.

منجمله به تعبیر راوی یکی از فقهای بزرگ اصحاب ما از طریق یکی از سفرای حضرت، نامه ای به خدمت امام میفرستد، ولی جوابی نمی رسد، با اینکه پاسخها و نامه های فراوانی از این کانال می رسید، راوی می گوید وقتی علت را بررسی کردیم متوجه شدیم که آن شخص منحرف گشته و به قرامطه گرویده است.<sup>۲</sup> این موقف مبارزه طلبانه امام مارا به دو امر ارشاد می نماید.

۱- امام در جو حوادث هست و حوادث جامعه و آرمانها و درد های آنان را می داند، چگونه ممکن است جنگهای خانمانسوز قرامطه از نظر امام مخفی باشد، در صورتیکه آن جنگها می توانست تا زمانهائی بس طولانی تزلزل و اضطرابی در دستگاه

۱- اعلام الوری ص ۴۲۱

۲- ارشاد مفید ص ۳۳۲ (قرامطه فرقه ای از اسماعیلیه هستند که پیرو ابودر قرامط هستند، که در فاصله قرنهای نهم تا دوازدهم در زیر پوشش فرقه های اسماعیلیه رشد کردند و خلاصه عقیده آنها قائل به تساوی بین طبقات مردم بودند نظیر عقیده ماتریالیستهای امروز. مترجم

حکومتها و وحشتی سخت در جامعه بیفکند. در حالیکه دانستیم که غیبت آنحضرت مانع از شناخت حوادث تفصیلی نمی شد، تا چه رسد به حوادث مهم و روشن.

۲- با اینکه در منطق حکومتها و متمایلین بآنها قرامطه را به اعتبار اینکه جزء فرقه اسماعیلیه بودند و فرقه اسماعیلیه هم خود انشعابی از شیعه به شمار می آید، جزء شیعه می دانستند، و با اینکه "قرامطه" از دیدگاه سیاسی\* در معارضه و مبارزه بر علیه حکومت‌های حاکم بردولت اسلامی و دل خوشی از وضع موجود نداشتند، با امام علیه السلام مشترک بودند، علیرغم همه اینها، آن حقیقتی که امام بدان معتقد بود، ایجاب می کرد که صاف و صریح و محکم در برابر هر انحراف و گمراهی بایستد. زیرا بنظر امام (قرامطه) دارای نقاط ضعف فراوانی بودند که مهمترین آنها عدم اعتقاد به امامت آنحضرت بود و در تفصیل مذهب از نظر فقهی و ایدئولوژی هم باهم اختلاف عقیده داشتند. آنها، برای زهر چشم از دیگران گرفتن، مسلمانان را وسیله قرار دادند و به بدترین روش و مخصوصا درباره کاروانهای حج، معمول داشتند جنایت و انحراف را تا جایی رساندند که به کعبه مشرفه تجاوز کردند و "حجر الاسود" را از جای کردند و به (هجر) بردند، چنانکه قبلا شنیدیم.

از اینرو در پیش جامعه اسلامی عموما و پایگاههای مردمی و ملی خصوصا، کاملا روشن بود که "قرامطه" با اسلام و مسلمین در ستیز و جنگند، گرچه با شعارها و عبارات مختلف می خواستند که روی این واقعیت را بپوشانند، و لذا ما معتقدیم که صرف کردن نهادن شخصی به مذهب اینها و گرایش به اندیشه آنان، کافی است که تمام (ع) از وی اعراض کرده و قطع رابطه کند، گو اینکه شخصیتی بزرگ و مشهور به فقه و صلاح باشد!

نکته سوم حل مشکلات مخصوص اصحاب و بزرگان مردمی طرفداران آنحضرت.

نکته سوم حل مشکلات مخصوص اصحاب و بزرگان مردمی طرفداران آنحضرت. که به تناسب شکایاتی که به پیشگاه حضرتش عرضه می شد، گاهی با دعا مشکل را حل می فرمود و گاهی خبر می داد که به همین زودی حل خواهد شد، و گاهی هم راه معینی را برای حل مشکل عرضه می فرمود و به آنچه را که اصلح می نمود فرمان می داد.

حل اینگونه مشکلات معمولا از طریق نامه و بوسیله سفرای چهارگانه و یا وکلای

دیگر انجام می گرفت ، و ما قبلا قسمت زیادی از آنها را شنیدیم و دیگر تکرار نخواهیم کرد ، فقط به طور اختصار آنچه را که گذشته دانستیم برشمرده و چند نمونه جدید دیگر هم به آن اضافه خواهیم نمود .

۱- حل مشکلات زن و شوهری<sup>۱</sup> و دعای آنحضرت برای " قاسم بن علا " تا فرزندش " حسین " برایش باقی بماند در حالیکه چند فرزند خدا به او داده و همه مرده بودند<sup>۲</sup>

۲- دعای آنحضرت برای کسی که مبتلا به مرض ناسور<sup>۳</sup> بود و تمام اطباء جوابش کرده بودند ، در اثر دعا کاملا شفا یافت .<sup>۴</sup>

۳- دستور نرفتن به حج در سال معینی به یکی از موالی و دوستان ، که تصادفا در همان سال قرامطه به کاروان حج می زنند و کاروان را قلع و قمع می کنند .<sup>۵</sup>

۴- فرمان عدم خروج از بغداد به یکی از یمنی ها به همراه قافله یمنی ها ، و توجه نکردن او و حمله قبیله بنی حنظله به کاروان و نابود کردن و قلع و قمع کاروان .<sup>۶</sup>

۵- توزیع کفن به علاقه مندان و خواستاران از دوستان .<sup>۷</sup>

۶- دعای آنحضرت برای ولادت ابن بابویه شیخ صدوق قدس الله روحه .<sup>۸</sup>  
اینها فهرست مشکلاتی بود که حضرت در رفع آنها کوشیده و ما قبلا تذکر داده بودیم .

۷- منجمله از موارد دیگری که امام (ع) در حل آنها کوشیده است ، این است

۱- الغیبه ص ۱۹۷ و ۱۸۶ و ۱۸۴

۲- ارشاد مفید ص ۳۲۱

۳- امروزه این مرض بنام فیستول معروف است که در دنباله ستون فقرات لوله چرکی بوجود می آید که معمولا هرچه عمل کنند دوباره عود می کند جز اینکه تا اعمق استخوان شکافته و بیرون بیاورند و مواد پنسیلینی زیاد مصرف شود . مترجم

۴- ارشاد کفید ص ۴۳۴

۵- الغیبه ص ۱۹۶

۶- ارشاد ص ۳۳۲ و اعلام الوری ص ۴۱۸

۷- الغیبه ص ۱۷۳ و ۱۸۵ و ۱۹۳ و اعلام الوری ص ۴۲۱

۸- الغیبه ص ۱۸۸ و ۱۹۵

که شخصی خداوند به او فرزندی عنایت کرد، نامه ای به خدمت امام نوشت و استیذان کرد که در روز هفتم بچه را شستشو کند، امام نوشت چنین مکن، و بچه در روز هفتم مرد سپس نامه ای به عنوان در ددل از مرگ فرزندش به خدمت حضرت نوشت، امام در مقام پاسخ مرقوم داشت که به همین زودی دو فرزند دیگر یکی پس از دیگری خدا بتو خواهد داد، اولی را " احمد " و دومی را ( جعفر ) نام بگذار، و همانطور شد که حضرت فرموده بود.<sup>۱</sup>

۸% هشتمین مورد . شخصی در اهواز فرزندی خدا به او داد ، گنگ ، نامش را ( مسرور ) گذاشت ، در سن سیزده و یا چهارده سالگی بود که پدر و عموی او را برداشته و به خدمت ( حسین بن روح ) می برند و از او می خواهند که از حضرت مهدی (ع) بخواهد که او دعا کند تا زبان این بچه باز شود ، ( حسین بن روح ) به آنها گفت ما مورید که بچه را به حرم ( کاظمین ) ببرید ، ( مسرور ) می گوید من و پدر و عمویم رفتیم و غسل کرده و زیارت کردیم ، یکوقت پدر و عمویم مرا صدا زدند ، من با زبانی باز جواب دادم ، پدرم گفت وای تو بودی که حرف زدی ؟ گفتم بلی ، راوی که خود از ( مسرور ) نقل می کند می گوید مسرور همان کسی است صدایش در نمی آمد؟<sup>۲</sup>

۹- نهمین مورد . برای مردی قمی حادثه ای رخ می دهد که درباره فرزندی که زنش باردار بود منکر می شود که بچه از من نیست ، امام (ع) بوسیله یکی از وکلایش شفاها برای او سفارش می دهد که بچه از خود شما است و در فلان وقت نزدیکی انجام گرفته است و نام بچه را ( محمد ) بگذار ، مرد کاملا از تردید رهائی پیدا کرده و بچه به دنیا می آید و نامش را محمد می گذارند<sup>۳</sup>

این بود موارد مهمه ای که امام مهدی (ع) در حل آن مشکلات اقدام فرموده است . می بینیم ، در این موارد امام مهدی (ع) عین همان خط مشی پدران عزیز خود در روابط خود با دوستان و دیگران پیموده است .

۱- الغیبه ص ۱۷۱ و ارشاد ص ۳۳۴

۲- الغیبه ص ۱۸۸

۳- الغیبه ص ۱۸۷



وکلاى ديگر امام (ع)

### باوکلائی دیگر امام مهدی [ع] آشنا می شویم .

تاریخ، غیر از سفرای چهارگانه، وجود وکلا و سفرای دیگری راهم برای امام (ع) ثابت می کند که در شهرها و کشورهای اسلامی، در آنجاها کسه پایگاه مردمی مومن به امام (ع) وجود داشته است، پراکنده بوده اند، شکی نیست که بین آنها و سفرای فرق اساسی بوده است که این فرق را می توان در دو جهت بیان کرد.

۱- سفیر خود مستقیماً با امام ملاقات کرده و امام را می شناسد و از دست حضرتش توقیعات و بیانات می گیرد، ولی وکلائی دیگر چنین نبودند، بلکه ارتباط و اتصال آنها به حضرت از طریق سفرای انجام می گرفت، تا آنها هم رابط و همزه وصلی بین سفرای و پایگاههای مردمی باشند.

۲- مسئولیت سفرای، حفظ و نگهداری تمام برادران و پایگاههای مردمی بود، در سورتیکه مسئولیت آن دسته از وکلا حوزه و منطقه خاصی را در بر می گرفت و بس، کسه بعداً به تفصیل خواهیم شنید.

مصلحت اساسی که وجود اینگونه وکلا را ایجاب می کرد می توان دو چیز

برشمرد.

اول - شرکت و همکاری در فعالیتهای سفرای و گسترش دامنه فعالیت آنها، زیرا بطور طبیعی و بویژه در شرایط سری و زیرزمینی، برای سفیر ممکن نبود که با تمام پایگاههای مردمی پخش و گسترده در عراق و بقیه کشورهای اسلامی، مستقیماً در رابطه باشند، پس عمل وکلا نقش مهمی در رساندن تعالیم و وجهه نظرها به پایگاههای مردمی داشت.

دوم - شرکت و همکاری در فاش نشدن نام و مشخصات شخص سفیر، زیرا چنانکه قبلاً دانستیم برای یک فرد عادی عارف به اندیشه سفارت نهایت چیزی که ممکن بود، تماس گرفتن با یکی از وکلا بود، بدون اینکه کوچکترین نام و نشانی از سفیر و یا کار و یا جای او داشته باشد، و حتی گاهی شخص وکیل هم در شرایطی بود که نمی توانست نام و نشانی از سفیر بیان کند.

ما نام کسانی که در غیبت صغری وکیل آن امام عزیز بوده اند و تاریخ آورده است خواهیم آورد، ولی منحصر بآنها هم نیست، زیرا با توجه به گستردگی مناطق جغرافیائی بلاد اسلام و با توجه به طول مدتی که نقشه ها برای تصرف مرکز وکالت (بغداد) یکی پس از دیگری در خلال هفتاد سال به اجرا در می آمد، همه این عوامل و مخصوصا با توجه به جو اختفاء حاکم برآنها باعث شد که اسامی عده ای از وکلا مخفی بماند.

شاید بتوان گفت بهترین نصی که اسامی عده ای از وکلا در آن گرد آمده است، همان است که مرحوم شیخ صدوق در "اکمال الدین"<sup>۱</sup> آورده است که روایت می کند از (محمد بن محمد بن خزاعی) او از "ابوعلی اسدی" او از پدرش (محمد بن ابی عبدالله کوفی) که وی نام عده ای از وکلا را که به معجزات صاحب الامر (ع) دست یافته بودند و حضرت را دیده بودند نام می برد. در بغداد عمری و فرزندش و حاجز و بلالی و عطار در کوفه عاصمی، و از اهواز (محمد بن ابراهیم بن مهزیار) و از قم "احمد بن اسحاق" و از همدان "محمد بن صالح" و ازری شامی و "اسدی" (یعنی خود همان راوی روم) و از آذربایجان (قاسم بن علا) و از نیشابور، (محمد بن شاذان نعیمی) و . . . تا آخر روایت که عده ای از غیر وکلا را شماره می نماید در آخر نام می برد.

ما به همین ترتیب که شیخ بزرگوار (صدوق) آورده است، خواهیم نگاشت نام اشخاص دیگری هم که تاریخ تصریح به وکالت آنها دارد، خواهیم آورد.

۱- عمری، او شیخ بزرگوار (عثمان بن سعید) سفیر اول امام مهدی علیه السلام است و در روایت (صدوق) به عنوان وکیل از او نام برده است، به اعتبار معنای اعم وکالت است که شامل سفارت هم می شود، شرح زندگی او مفصلا گذشت.

۲- حاجزین یزید، ملقب به (و شاء)<sup>۱</sup> شیخ مفید درباره او به اسناد خود از (حسن بن عبدالحمید) چنین نقل می کند (من درباره او مشکوک بودم لذا چیزی را تهیه کردم و به سامرا رفتم، در آنجا نامه ای به من رسید که درباره ما شکی نیست و درباره وکلای قائم مقام ما هم!! آنچه را که به همراه داری به (حاجزین یزید) بده؟

"کلینی" به سند خود از "محمد بن حسن کاتب مروزی" روایت می کند که گفت (دویست دینار برای (حاجز) فرستادم و نامه ای به امام نوشتم و جریان را تذکر دادم رسید برای من آمد و بعلاوه متذکر شده بودند که هزار دینار پیش شما موجود است و

دویست دینار آن برای (حاجز) فرستاده ای؟ و باز فرموده بودند که اگر بخواهی با کسی در رابطه باشی، برتو باد به (ابی الحسین اسدی) در شهرری. بعد از دو روز و یاسه روز خبر رسید که (حاجز) از دنیا رفته است.<sup>۱</sup>

این حدیث را ما به چند امر ارشاد و رهنمون می کند

۱- عادت بر این بوده است که مردم مقداری از اموال امام (ع) را به (حاجز) می دادند و لذا (مروزی) دویست دینار برای او می فرستد.

۲- (حاجز) یک کانال و طریق مضبوط و تضمین شده در رابطه با مهدی (ع) داشته است بطوریکه رسیده‌ها برای او فرستاده می شد.

۳- به قرینه حواله دادن حضرت (مروزی) را به (اسدی) بعد از مرگ (حاجز) نشانه آن است که (حاجز) یکی از وکلا بوده است.

بیش از این درباره (حاجز) شناختی نداریم چون تاریخ، تاریخ ولادت و وفات و میزان بینش و میزان علاقه او و امثال اینها از ویژگیهای وی را، مهمل گذاشته و متذکر نشده است.

۳- بلالی، او (ابوطاهر محمد بن علی بن بلال) است، که شرح حالش را در ضمن سفرای دروغین، بیان کردیم. و به یاد داریم که (ابن طاووس) او را جزو سفرای معروف در زمان غیبت صغری که قائلین به امامت (حسن بن علی ع) درباره آنها اختلافی ندارند، دانسته و امام مهدی (ع) در یکی از نامه هایش به وی چنین تعبیر کرده است. (که او ثقه و امین و عارف و آگاه به واجبات است) و شیخ صدوق او را در زمره وکلای برجسته می داند چنانکه گذشت. ولی (شیخ طوسی) رضوان الله علیه در (الغیبه) او را جزو بدان می داند و مدارکی نقل می کند که حاکی از آن است که او در اول وکیل صالح و پاکی بوده ولی بعد منحرف شده است.

۴- عطار. (شیخ صدوق) در نصی که گذشت او را جزو وکلا یا دمی کند ولی چون عده زیادی در تاریخ معروف به (عطار) داریم و تاریخ هم تعیین نکرده است که کدامیک از آنها سفیر یا وکیل بوده اند، شناسائی این شخص برای ما ممکن نیست. کسانی که بنام (عطار) مشهورند عبارتند از (محمد بن یحیی عطار) و پسرش (احمد بن محمد بن یحیی



عطار) و (یحیی بن مثنی عطار) و (حسن بن زیاد عطار) و (ابراهیم بن خالد عطار) و (علی بن عبدالله ابوالحسن عطار) و (علی بن محمد بن عمر عطار) و (داود بن یزید عطار) و غیر اینها .

تنها چیزی که از این عبارت ( صدوق ) می توان استفاده کرد این است که شخصی بنام (عطار) در دوران غیبت صغری وکیل ناحیه مقدسه حضرت بوده است ولی آیا یکی از همین نامبردگان و یادگیری است ، معلوم نیست .

۵- عاصمی . او هم به اعتبار همان روایت ( صدوق ) یکی از وکلا است ، و این لقب برای دو نفر ضبط شده است .

۱- ( عیسی بن جعفر بن عاصم ) که امام هادی علیه السلام به او دعا کرده است<sup>۱</sup>  
 ۲- ( احمد بن محمد بن احمد بن طلحه ) به وی هم ( عاصمی ) می گفتند ، او مردی بود در حدیث ثقه و مردی نیک و خیر اندیش ، اصلاً اهل کوفه ولی ساکن بغداد ، از شیوخ و بزرگان کوفی روایت نقل می کند ، دارای نوشتجات و کتابهایی است که از آنجمله می توان کتابهای ( النجوم ) و ( موالید الائمة و اعمارهم ) را نام برد<sup>۲</sup>  
 ولی هیچکدام از این دو نفر به عنوان وکالت و یا سفارت شناخته نشده اند و هم زمان بودن آنها با دوران غیبت صغری هم معلوم نیست ، می ماند تنها همان روایت ( صدوق ) که حاکی از وکالت است و بس .

۶- [ محمد بن ابراهیم بن مهزیار ] . سید بن طاووس او را جزو سفرا و ابواب معروف امام می داند که فرقه امامیه قائل به امامت امام حسن عسکری علیه السلام در آن اختلافی ندارند .<sup>۳</sup>

البته مقصود از سفیر که ابن طاووس می گوید همان معنای اعم آن مقصود است نه معنای اخص آن که مانند دیگر سفرای چهارگانه مستقیم با امام در تماس باشد .  
 ( شیخ طوسی در الغیبه ) ( از شیخ کلینی ) نقل می کند که ( کلینی ) با حذف

۱- رجال کشی ص ۵۰۲

۲- رجال نجاشی ص ۷۳

۳- جامع الرواه ج ۱ ص ۴۴

واسطه ها از ( ابن مهزيار ) نقل مي کند که پس از شهادت امام عسکری مردد بودم و پيش پدرم مال فراواني جمع شده بود، برداشت و کشتي سوار، منم به عنوان بدرقه، او رفتم، پس سخت مريض شد فرمود پسر من! مرا برگردان، برگردان! که مرگ فرارسیده است و از خدا درباره اين اموال بترس. و خلاصه بمن وصيت کرد و از دنيا رفت. من پيش خود گفتم پدرم هرگز وصيت بيهوده نمي کند، من اين مال را برداشته و به عراق مي روم و خانه اي در کنار شط کرايه کرده و به احدي جريان را نمي گويم، اگر مثل زمان امام عسکری (ع) مسئله براي من روشن شد که مال را به همورد خواهم کرد وگرنه از طرف امام به عنوان صدقه رد مي کنم.

پس به عراق رفتم و خانه اي کنار شط اجاره کرده و چند روزي ماندم، ناگاه قاصدي نامه اي آورد که در آن نامه چنين نوشته بود اي محمد در جوف فلان و فلان چيز فلان مقدار مال به همراه تو است، و خلاصه هرچه با من بود که خود من هم توجه به آن نداشتم، بازگو کرده بود. مال را به آن قاصد تحويل دادم و باز چند روزي ماندم و کسي به من سري نزد، غمگين و دلگير شدم، نامه اي به من رسيد که نوشته بود [ قَد اَقْمَنَّاكَ مَقَامَ اَبِيكَ فَاحْمَدُ لِلَّهِ ] تو را جانشين پدرت کرده و بجای او تو را انتخاب نموديم، خدا را سپاس کن<sup>۱</sup>

مي بينيم ( محمد بن ابراهيم بن مهزيار ) پس از شهادت امام عسکری به خاطر فاصله بين امام و ماموم و بدی اوضاع و احوال، درباره امام بعد از وی به شک و ترديد دچار می شود، و بين او و تسليم مال یک ملجا و مصدر قابل اطمینانی وجود دارد که همان علامتی است که هر امامی در برخورد خود با افراد نشان می داده است، چنانکه درباره عسکریين (ع) باز شنيديم، که امام قبل از اینکه کسی از موضوع کوچکترین اطلاعی پيدا کند، مشخصات کامل مال بيان می فرمودند همانطور که قبلا هم شنيديم، کاروان قمي ها هم همین علامت را به عنوان محک در اثبات مسئله امامت بکار بردند و مالی را که به همراه داشتند تحويل ندادند مگر به کسیکه همین نشانیها را بيان فرمود. و امام مهدي (ع) در باره آنها همان کرد که اکنون از طريق فرستاده خود برای ( ابن مهزيار ) می کند، تا شک و ترديدش برطرف و مال را باکمال اطمینان به اهلش مسترد دارد. و به همین منظور هم از اهواز به عراق رفته است، و امام درباره اش آن می گوید که شنيديد که ظاهر تعبیر امام (ع) که [ قَد اَقْمَنَّاكَ مَقَامَ اَبِيكَ ] حاکی از آن است که او به عنوان

وکیل امام برگزیده شده است ، همانطور که حاکی از وکالت پدر مهزیار است . او نیت می کند که اگر نشانیهای کامل پیدا کرد ، مال را به صاحبش تحویل وگرنه صدقه بدهد . این نظریه متناسب تر به حال این مرد بزرگ است تا آنچه را که شیخ مفید در ارشاد از زبان مهزیار نقل می کند که ( اگر برای من مثل زمان امام عسکری مساله روشن شد و امام را شناختم که مال را به او خواهم داد وگرنه خرج خوشگذرانی و لذات خود خواهم کرد! )<sup>۱</sup> و متناسبتر است با آنچه را که مرحوم ( طبرسی ) از زبان مهزیار نقل می کند که فرموده است ( اگر صاحب را شناختم در راه لهو و لعب خرج خواهم کرد )<sup>۲</sup> زیرا اینگونه اندیشه ها متناسب با جلالت قدر و شخصیت آنچنان مردی که امام او را وکیل خود انتخاب کند ، نیست .

۷- احمد بن اسحاق . بن سعد بن مالک بن احوص اشعری معروف به ابوعلی قمی . وی جزء هیئت قمیها بود ، و از امام جواد و امام هادی علیهما السلام روایت نقل کرده و از اصحاب خاص امام عسکری علیه السلام بود .<sup>۳</sup> او دارای نوشته جات و کتابهایی است که می توان کتاب بزرگ ( علل الصلوه ) و ( مسائل الرجال ) که نقل گفتار ابی الحسن سوم علیه السلام امام هادی بود ، نام برد .<sup>۴</sup>

بعد از امام عسکری (ع) زنده بود و مدتی زندگی کرد .<sup>۵</sup> ( شیخ طوسی رضوان الله علیه ) در کتاب ( الغیبه ) چنین می گوید ( در زمان سفرای ستوده اقوام ثقیف بودند که برای آنها توفیعاتی از ناحیه مقدسه امام (ع) از طریق سفرا صادر می شد که یکی از آنها ( احمد بن اسحاق ) و گروه دیگری هستند که توفیع در مدح و ستایش آنها صادر گردیده است . و باز شیخ به سند خود از ( ابی محمد رازی ) نقل می کند که وی گفت من و ( احمد بن ابی عبدالله ) در سامرا بودیم ، که شخصی از طرف امام مهدی آمد و گفت ( احمد بن اسحاق اشعری ) و ( ابراهیم بن محمد همدانی ) و ( احمد بن حمزه بن یسع ) همگی جزو ثقات و مورد وثوقند )<sup>۶</sup>

- 
- ۱- ارشاد ص ۳۳۱  
 ۲- اعلام الوری ص ۴۱۸  
 ۳- رجال نجاشی ص ۷۱  
 ۴- ۵ رجال کشی ص ۴۶۷  
 ۴- باید کتابی باشد که سئوالات مردم از امام هادی علیه السلام در آن جمع آوری شده است ( مترجم )

این است (احمد بن اسحاق) از خواصی است که امام عسکری (ع) فرزندش مهدی عزیز را به او نشان داده و تز کامل اندیشه غیبت و اقامه براهین و ادله بر امکان آن و نظیر آوردن به حال انبیاء گذشته، همه را در اختیار وی گذاشته است، چنانکه گذشت.

امام عسکری (ع) مژده ولادت امام مهدی (ع) را (با همان خطی که معمولاً توقیعات و نامه ها به وی می رسید) به<sup>۱</sup> او می دهد و چنین می نویسد (مولودی برای ما متولد شد، باید کاملاً در نزد تو این جریان پوشیده و از تمام مردم مخفی داشته شود، زیرا ما این جریان را به کسی اظهار نمی کنیم مگر کسیکه خیلی به او نزدیک و پیوند ولایتش به او محکوم باشد، دوست داشتیم که تو را از جریان مطلع سازیم تا خدا تو را با این مژده شاد کند همانطور که ما را با این ولادت شاد ساخت، والسلام)<sup>۲</sup>

این روایت دال بر این است که وی از خاص الخواص در پیشگاه ائمه معصومین علیهم السلام بوده، و اخبار در این زمینه فراوان است که احتیاجی به آوردن آنها احساس نمی شود.

و اما تاریخ تولد و وفات آن بزرگوار معلوم نیست مگر در همان حدتاریخنامه ای که او معاصر و همزمان با آنها بوده است. و وکالتش در زمان غیبت صغری با همان روایت سابق (صدوق) ثابت می شود.

۱- محمد بن صالح، بن محمد همدانی کشاورز. از اصحاب عسکری (ع) و وکیل ناحیه مقدسه است. <sup>۳</sup> از توقیعی که شخص امام مهدی (ع) به (اسحاق بن اسماعیل) می نویسد، وکالت وی ثابت می شود، زیرا حضرت در آن توقیع چنین می نویسد [فَإِنَّا أَوْزَدْتْ بَغْدَاوُ، فَأَقْرَأَهُ عَلَى الدَّهْقَانِ وَكَلَيْلِنَا وَثَقْتِنَا وَالَّذِي يَقْبِضُ مِنْ مَوَالِينَا] <sup>۴</sup> وقتی وارد

۱- الغیبه ص ۲۵۸

۲- وُلِدَ لَنَا مَوْلُودٌ فَلْيَكُنْ عِنْدَكَ مَسْتَوْرًا : وَعَنْ جَمِيعِ النَّاسِ مَكْتُومًا . فَإِنَّا لَمْ نَظْهَرْ عَلَيْهِ إِلَّا الْأَقْرَبَ لِقَرَابَتِهِ وَالْمَوْلَى لَوْلَايَتِهِ ، أَحَبُّنَا إِعْلَامَكَ لِيَسْرَكَ اللَّهُ بِهِ مِثْلَ مَا سَرَّنَا بِهِ وَالسَّلَامُ أَكْمَالُ الدِّينِ ص ۴۰۹ و ۴۱۰ آخر باب ۴۵ ( مترجم )

۳- جامع الرواه ج ۱ ص ۱۳۱

۴- رجال کشی ص ۴۸۵

بغداد شدی، نامه را برای دهقان، وکیل ما و مورد وثوق ما و کسیکه اموال را از دوستان ما می گیرد، بخوان.

در آخر عمر غلو کرد و منحرف شد<sup>۱</sup> قبل از انحراف مورد ستایش بود، و شاید مقصود امام مهدی علیه السلام در بعضی بیاناتش که می فرماید ( شما امردهقان و خدمات و مدت همصحبیتش را با ما خوب می دانید ولی وقتی چنین کرد که خدا ایمانش را به کفر مبدل ساخت، و زود نعمتش را بروی فرستاد و مهلتش نداد.<sup>۵</sup> احتمال می رود که مقصود از دهقانی که بدگوئی شده است ( عروه بن یحییای دهقان) باشد، نه ( محمد بن صالح دهقان) واللہ العالم ( مولف)

۹- شامی. نسبتش معلوم نیست، اهل ری و از وکلای قائم علیه السلام بوده است.

۱۰- اسدی، محمد بن جعفر بن محمد بن عون، اسدی رازی<sup>۳</sup> او یکی از باب های امام زمان علیه السلام و مکنی به ( ابی الحسین) بود و کتابی بنام ( الجبر والاستطاعه) از وی باقی است.<sup>۴</sup>

نجاشی درباره وی می نویسد وی اهل کوفه و ساکن ری بود و معروف به ( محمد بن ابی عبدالله) وی در روایت و حدیث کاملاً ثقه و راستگو بود، جز اینکه از روایت ضعیف هم نقل می کرد و قائل به جبر و تشبیه بود، پدرش مردی بسیار موجه و سرشناس بود، ( احمد بن محمد بن عیسی) از او روایت نقل می کند و شب پنجشنبه ده شب مانده با آخر ماه جمادی الاولی ۳۱۲ هـ ق از دنیا رفت)<sup>۳</sup>

شیخ طوسی در کتاب ( الغیبه) خود در باره اسدی چنین می گوید در زمان غیبت صفری ثقات برگزیده ای بودند که از کانال سفارت بدست آنها توقیعاتی صادر می شد که یکی از آنها ( ابوالحسین محمد بن جعفر اسدی) است. و باز از صالح بن ابی صالح) نقل شده است که گفت در سال ۲۹۰ هـ ق بعضی مردم زیاد به من اصرار کردند که مقداری مال که از امام در پیش آنها بود بگیرم ولی من نگرفتم و نامه ای به محضرامام

۱- جامع الرواه ج ۱ ص ۱۳۱

۲- جامع الرواه ج ۲ ص ۴۴۷

۳- جامع الرواه ج ۲ ص ۸۳

۴- فهرست شیخ ص ۱۷۹

۵- رجال نجاشی چاپ بمبئی ص ۲۶۴

نوشتم و کسب تکلیف کردم جواب آمد در ری (محمد بن جعفر) هست و مال را بده او تحویل بده که از ثقات ما است. قبلا هم شنیدیم که بعد از مرگ (حاجز) امام همین اسدی را وکیل خود قرار می دهد.<sup>۱</sup>

باز همین شیخ از (ابی جعفر محمد بن علی بن نوبخت) نقل می کند که گفت. من عازم حج بودم و خود را آماده می کردم که نامه ای از امام رسید که مرا از این مسافرت نهی فرموده بودند، من سخت دل مرده و غمگین شدم و به پیشگاهش نامه ای فرستادم که بجان و دل فرمان شما را اطاعت و از سفرم منصرف شدم ولی بخاطر عدم توفیق زیارت خانه خدا سخت افسرده دلم، جواب آمد که غصه مخور سال آینده به حج خواهی رفت! وقتی سال بعد فرا رسید، از امامم اذن خواستم، جوابم موافق آمد، باز هم به وی نوشتم که من به خاطر اطمینانی که به دیانت و تقوای (محمد بن عباس) داشتم او را برای همسفری انتخاب کرده ام. جواب آمد اسدی رفیق بهتری است، اگر او پیشنهاد کند دیگری را غیر از او انتخاب مکن. اتفاقا (اسدی) هم آمد و منم او را به همسفری برگزیدم<sup>۲</sup>

(اسدی) با عدالت مرد و تغییر روش نداد و طعنی درباره او نرسیده است، او در ربیع الاخر ۳۱۲ از دنیا رفت.<sup>۳</sup>

به نظر میرسد که آنچه شیخ درباره اسدی نقل کرده است متناسبتر با مقام والای اسدی است تا آنچه را که نجاشی درباره او گفته است که (قائل به جبر و تشبیه بود) واللہ العالم.

عادت بر این بود که اموال امام (ع) را به (اسدی) می دادند تا ولو بوسیله سفرایش به امام (ع) برساند. و رسید هم از طریق همان (اسدی) می رسید، از (محمد بن شاذان نیشابوری) روایت شده است که گفت چهارصد و هشتاد درهم از اموال امام (ع) پیش من جمع شده بود، و من بیست درهم از خودم به آن اضافه کرده و برای (اسدی) فرستادم و از کسری آن که خود تامین کرده بودم، برای او چیزی ننوشتم. رسید از ناحیه مقدسه امام آمد که پانصد درهمی که بیست درهمش از خود شما بود، رسید<sup>۴</sup>

۱- الغیبه ص ۲۵۷

۲- الغیبه ص ۲۵۷

۳- الغیبه ص ۲۵۷

۴- الغیبه ص ۲۵۸

۱۱- قاسم بن عیلا . از اهل آذربایجان ابن طاووس گفته است که او یکی از وکلا است ، و کنیه اش ( ابی محمد ) است <sup>۱</sup> از او روایت شده است که گفت چند فرزند خدا به من داد نامه ای به امام (ع) نوشتم و خواستم که به آنها دعا کند ، امام جوابی نداد تا همگی مردند و وقتی فرزندم ( حسین ) متولد شد ، باز نامه نوشتم و درخواست دعا کردم و حضرت اجابت فرمود و بحمدالله فرزندم باقی ماند <sup>۲</sup> ( قبلا هم به این روایت اشاره شد )

یکصد و هفده سال عمر کرد که هشتاد سال چشمانش کاملا بینا بود . امام هادی و امام عسکری علیهما السلام را درک کرده است ، مقیم شهر ( الران ) در آذربایجان بود ، توقیعات امام زمان علیه السلام بوسیله ( محمد بن عثمان ) و ( ابوالقاسم بن روح ) قدس الله روحهما به دست او تا آخر قطع نشد و لاینقطع می رسید . <sup>۳</sup>

شیخ در " الغیبه " و راوندی در " الخرائج " حدیث مفصلی که دال بر جلالت قدر و عظمت او است ، نقل می کنند که دارای نکات جالبی است .

۱- امام مهدی علیه السلام ، قبل از مرگش هفت جامه برای کفن به او داده و به وی خبر داده است که چهار روز بعد خواهد مرد و چنین هم شد .

۲- فرزندش داشت مشروبخوار ، در اواخر عمر پدر توبه کرد ، و از جمله چیزهایی که پدرش به وی وصیت می کند این است که فرزند اگر تو لایق وکالت امام مهدی (ع) شدی باید مخارج خود را از نصف ملک معروف به ( فرجیده ) من برداری و نصف دیگرش از آن مولای من است ، و اگر اهل آن نشدی و لیاقت پیدا نکردی باید روزی خود را از هر راهی که خدا بخواهد به دست بیاوری و فرزندش ( حسن ) هم این وصیت را پذیرفت .

۳- امام (ع) نامه ای به فرزند این بزرگوار می نویسد و او را در مرگ پدر تسلیت می گوید و در آخر به وی دعا می کند که خدا تو را به طاعت و بندگی خود ملهم ساخت و از معصیت و نافرمانیش دور ، و در آخر نامه می نویسد ( پدرت را امام و کردارش سرمشق تو قرار دادیم ) <sup>۴</sup>

۱- ارشاد مفید ص ۳۳۱

۱- جامع الرواه ج ۲ ص ۱۹

۳- الغیبه ص ۱۸۸ به بعد و الخرائج ص ۶۹

۴- الغیبه ص ۱۹۲ و الخرائج ص ۶۸

ملاحظه می فرمائید چگونه امام این شخص جلیل القدر را به خاطر تقوا و اخلاصش الگو و سرمشق برای فرزندش قرار می دهد، و وکالت هم به فرزند منتقل نمی نماید. بوسیله (قاسم بن علا) دو تویق در لعن منحرفین از قبیل (احمد بن هلال) رسیده است.

۱۳- محمد بن شاذان بن نعیم النعیمی نیشابوری. ابن طاووس او را جزو وکلای ناحیه و از کسانی که معجزاتی از امام مهدی (ع) به چشم دیده و حضرتش را زیارت کرده است، می داند.

(صدوق) در اکمال الدین حدیث مفصلی نقل کرده مبنی بر اینکه (محمد بن شاذان) با امام (ع) اجتماعی و گردهمایی داشته است، ولی عبارت روایت مشوش است و ظاهراً آنکس که با حضرت اجتماعی داشته است (غانم ابوسعید هندی) است که تازه مسلمان و جستجوگر حق بوده است. در تویقی که از امام صادر شده چنین آمده است که (محمد بن شاذان بن نعیم) مردی از شیعیان ما اهل بیت است.<sup>۲</sup> این بود ۱۲ سفیر و وکیلی که شیخ صدوق در روایت خود آنها را برشمرده بود. اضافه بر اینها افراد دیگری هم ما بر خواهیم شمرد.

۱۳- ابراهیم بن مهزیار، ابواسحاق اهوازی، پدر (محمد بن ابراهیم بن مهزیار) که در تویق امام به (محمد) قبلاً شنیدیم که فرمود (ما تورا به جای پدرت به همان مقام برگزیدیم برو و خدا را سپاس کن) و همین خود دلیل بر این است که پدر (محمد) هم وکیل ناحیه مقدسه بوده است.<sup>۳</sup>

از فرزندش (محمد) روایت شده است که گفت وقتی مرگ پدرم فرا رسید مقداری مال را با نشانی و علامت بمن داد. که این نشانی احدی را جز خدا نمی دانست، و گفت هر کس آن نشانی را داد این مال را به او بده، من به بغداد رفته و در کاروانسرای وارد شدم، روز دوم پیرمردی آمد و در زد، من به خدمتگزار گفتم ببین کیست؟ گفت پیرمردی است، گفتم بفرمائید، وارد شد و نشست و گفت من (عمری) هستم، آن مال که پیش تو است (با همان نشانه که پدرم گفته بود) بده، من هم مال را به او تحویل دادم.<sup>۴</sup>

۱- رجال کشی ص / فغ

۲- اعلام الوری ص ۴۲۴

۳- رجال نجاشی ص ۱۳

۴- رجال کشی ص ۲۴۷



پس بودن اموال امام پیش ( ابراهیم بن مهزیار ) و اطلاع بر نشانه ای که جز سفیر امام ( عمری ) آنهم به اشاره امام ( ع ) نمی دانست ، همه نشانی آن است که ( ابراهیم ) هم وکیل ناحیه مقدسه بوده است .

( ابن طاووس ) وی را جزو سفرا و یکی از ابواب معروف امام ، می داند که شیعه اثنی عشری در مورد آنها اختلافی ندارند <sup>۱</sup> کتابی دارد بنام ( البشارات ) <sup>۲</sup>

۱۴- محمد بن حفص بن عمرو ، ابو جعفر پدرش به نامهای ( عمری ) و ( جمال ) خوانده می شد ، وکیل امام حسن عکسری ( ع ) بود <sup>۳</sup> و همچنین وکیل ناحیه مقدسه ، فرمانها در اطراف او دور می زد ) <sup>۴</sup> دلائلی مبنی بر تلاشهای فراوان او در اجرای فرمانهای امام در دست است .

۱۵- حسین بن علی بن سفیان . ابو عبدالله بزوفری . مردی بزرگوار از اصحاب ما است ، او دارای کتابهایی است ) <sup>۵</sup> شیخ در الغیبه از بعضی علویین نام او را نقل کرده است . که گفت من در قم بودم که درباره مردی که منکر فرزند خود بود ، سخن بین برادران درگرفت ، جریان را پیش شیخ فرستادند ) <sup>۶</sup> قاصد نامه را به وی داد منم پیش شیخ بودم ، دیدم نامه را نخواند و دستور داد که ببرید پیش ( ابی عبدالله بزوفری ) تا جواب شمارا بدهد ، نامه را پیش او بردند و انجام هم من حاضر بودم ( بزوفری ) گفت . فرزند ، بچه خود او است و در فلان روز و در فلانجا واقعه انجام شده ، و وقتی برگشتی به او بگو باید نام بچه را ( محمد ) بگذاری ، قاصد به شهر برگشت و جریان را گفت و مسئله برای همگی برادران روشن شد و بچه هم به دنیا آمد و نامش را ( محمد ) گذاشتند . <sup>۷</sup>

مضمون این خبر را قبلا نقل کردیم . این روایت به روشنی دلالت دارد که این

۱- جامع الرواه ج ۱ ص ۳۵

۲- رجال نجاشی ص ۱۳

۳- جامع الرواه ج ۲ ص ۲۶۲ وکشی ص ۴۴۷

۴- = = = = =

۵-

۶- مقصود از ( شیخ ) یکی از سفرای دوم یاسوم است .

۷- الغیبه ص ۱۸۷

شناخت و آگاهی ها را از امام گرفته است ، ولو بواسطه ! پس فی الجمله حاکی از وکالت او است ، بدین جهت مرحوم مجلسی در بحار حاشیه ای براین خبر دارد و می گوید از این خبر روشن می شود که ( بزوفری ) یکی از سفرا بوده است و از قلم افتاده است . و ممکن است که این آگاهی بواسطه یکی از سفرا و یا در خصوص این جریان بدون واسطه سفرا به وی رسیده باشد .<sup>۱</sup>

۱۶- حسین بن روح ، بن ابی بحر نوبختی . سفیر سوم امام مهدی علیه السلام در اوائل سفارت ( محمد بن عثمان عمری ) او وکیل وی بود و املاک امام را نظارت می کرد ، و اسرار او را با روسای شیعه در میان می گذاشت و خصوصیتی با وی داشت ، از این رو در پیش شیعه بخاطر اینکه می دانستند که با ( محمد بن عثمان ) خصوصی است و او را در پیش مردم توفیق و فضل و دین او را نشر می داد ، مقامی پیدا کرده بود ، از این رو در دروان ( محمد بن عثمان ) زمینه برای سفارتش آماده شده بود ، و لذا از امام دستور می رسد که با وصیت او را تعیین نماید ، کسی در مسئله سفارت وی اختلافی و شکستی ندارد )<sup>۲</sup>

( عمری ) دو یا سه سال پیش از وفاتش کارهای مربوط به اموال امام (ع) را به او واگذار کرد تا اندیشه ها و افکار عمومی متوجه او گشته و جو برای سفارت او آماده شود ، از اینجا است که می توان ( شیخ بزرگوار ابن روح ) را هم جزو سفرا دانست و هم جزء وکلا .

۱۷- ابراهیم بن محمد همدانی . وکیل ناحیه مقدسه چهل بار حج بجا آورد<sup>۱</sup> معاصر امام جواد علیه السلام بود ، امام جواد با خط خود به وی نوشت خدا در پیروزی تو بر کسیکه بتو ظلم می کند تعجیل فرماید و شرش را از تو کفایت فرماید ، تو را بس پیروزی در دنیا و اجر آخرت مژده می دهم ، زیاد خدای را ستایش کن .  
از خود او روایت شده است که گفت امام جواد علیه السلام نامه ای به من

۱- بحار ج ۱۳ ص ۸۶

۲- الغیبه ص ۲۲۷

۳- الغیبه شیخ طوسی ص ۲۲۷

نوشت که بعضی جملاتش از این قرار است . حساب به من رسید ، خداوند از تو و از آنها قبول کند و آنها را در دنیا و آخرت با ما قرار دهد . . . به ( نضر ) نامه نوشتم و به او دستور دادم که دست از تعرض و مخالفت با تو بردارد ، و از موقعیت تورا نسبت به خود او را آگاه ساختم . . . به ( ایوب ) هم نامه نوشته و به او هم چنین فرمان دادم . . . به دوستان و شیعیان همدان هم نامه ای نوشتم و به آنها دستور دادم که از تو اطاعت کرده و گوش بفرمان تو باشند و غیر از تو مرا وکیل نیست .<sup>۱</sup>

اینگونه خطاب از امام به وی حاکی از جلالت قدر و نفوذ حکم و وکالت او است ولی امامی که چنین نامه ای به وی می نویسد در روایت ذکر نشده است و شاید بتوان از سیاق عبارت فهمید که نویسنده نامه امام جواد است نه امام مهدی علیهما السلام .

بلی ، توثیق او از طرف امام مهدی (ع) هم ابتدائاً بدون پرسش قبلی وارد شده است .<sup>۲</sup>

و حتما مقصود امام از توثیق وی همان تفویض امر وکالت و ارجاع مردم به وی بوده است . در اینصورت او جزو مشایخ طائفه حقه شیعه و مبرزینی است که ستایش ائمه علیهم السلام از آنها گذشت .

۱۸- احمد بن الیسع ، بن عبدالله قمی . پدرش از امام رضا علیه السلام روایت کرده است که حضرت درباره وی فرمود : ثقه ثقه مورد وثوق است ، مورد وثوق است ، کتابی دارد بنام ( نوادر )<sup>۳</sup> توثیق او از امام مهدی (ع) هم رسیده است<sup>۴</sup> و همین توثیق چنانکه گفتیم فی الجمله دال بروکالت و اذن در رجوع مردم به او است .

۱۹- ایوب بن نوح ، بن دراج نخعی ، ابوالحسین . وکیل امام هادی و امام عسکری علیهما السلام بود ، و در پیشگاه آن دو بزرگوار مقام رفیعی داشت و مورد اطمینان سخت با تقوی و پرعبادت ، بود و در روایاتش مورد وثوق ، پدرش (نوح بن دراج) قاضی کوفه بود و در اعتقادش راستین کتابی بنام ( نوادر )<sup>۵</sup> و روایات و مسائلی از امام هادی

۱- رجال کشی ص ۵۰۸ به بعد

۲- رجال کشی ص ۴۶۷ والقیبه ص ۲۵۸

۳- رجال نجاشی ص ۷۱

۴- رجال کشی ص ۴۶۷ والقیبه ص ۲۵۸

۵- رجال نجاشی ص ۴۰

علیه السلام دارد<sup>۱</sup>

شیخ طوسی از ( عمر بن سعید مدائنی ) روایت کرده است که گفت من در ( صریا ) خدمت امام حسن عسکری بودم ، که یکوقت ( ایوب بن نوح ) وارد شد و جلو امام ایستاد امام به او دستوری داد و سپس از او منصرف شد و بمن توجه کرد و فرمود ای ( عمر ) اگر می خواهی به چهره مردی از اهل بهشت بنگری ، به این مرد نگاه کن .<sup>۲</sup>

از بیانات گذشته استفاده می شود که او مردی جلیل القدر ، و مقرب در پیشگاه ائمه علیهم السلام و وکیل امام هادی بوده است ، ولی دلیلی بروکالت او از طرف امام مهدی (ع) نیست مگر همان توثیقی که در توقیع صادره از آنحضرت از وی شده است<sup>۳</sup> که فی الجملة دال برتوکیل او و اذن به رجوع مردم به او است ، چنانکه گفتیم .

اینها هستند گروهی از کسانی که به مسئله مهم وکالت در غیبت صغری همت گماشتند تا فعالیت سفرای اربعه را در بلاد و شهرها و کشورهای مختلف گسترش داده و تکمیل نمودند .

آنچه از مطالب گذشته روشن شد این است که وکیل عامل و کارگری برای سفیر نبود ، و تنها خود هم نمی توانست که اموالی را بگیرد و یا توقیعی از ناحیه او صادر شود مگر به اذن امام علیه السلام ، و سفیر هم نمی توانست مستقلا کسی را به عنوان وکالت برگزیند . از بعضی اخبار چنین استفاده می شود که اندیشه وکالت و تعدد وکلا در اوائل غیبت صغری و اوائل سفارت هم وجود داشته است .

قبلا شنیدیم که خبر وکلا به ( عبدالله بن سلیمان ، وزیر ) رسید و او برای دستگیری آنها دست به حيله ای زد ، ولی طرح امام مانع از رسیدن به هدف و پیروی خط او شد . وقتی فهمیدیم که ( عبدالله بن سلیمان ) ( که صادر ما اورا عبیدالله بن سلیمان بن وهب ) ضبط کرده اند ) آن کسی است که اول بار وزیر ( معتضد ) در اوائل خلافت او شد<sup>۴</sup> و وزیری در زمان غیبت صغری به این نام بجز او نبوده است ، و فهمیدیم که ( معتضد ) در سال ۲۷۹ منصب خلافت را بدست گرفته است ، پس این وزیر هم ناچار

۱- فهرست شیخ ص ۴۰

۲- الغیبه ص ۲۱۲

۳- رجال کشی ص ۴۶۷

۴- مروج الذهب ج ۴ ص ۱۴۵ و الکامل ج ۶ ص ۷۳

در همان سال وزارت او را بدست گرفته است ، و این مصادف با سالهای اول سفارت (محمد بن عثمان) سفیر دوم امام علیه السلام بوده است .  
 ظاهر خبری را که شنیدیم و آنچه را که (طبرسی) <sup>۱</sup> نقل کرده است ، این است که نظام وکالت تازگی نداشته و تازه در آن سال به وجود نیامده بوده است ، بلکه توجه هیئت های حاکمه به وکلا و این نظام تازگی پیدا شده بود ، پس در سالهای اول غیبت هم نظام وکالت بود ولی روی دوجبهت ، یکی از طرف امام سخت مخفی نگه داشته می شد ، و از سوی دیگر سرگرمی دولت به جنگ (صاحب زنج) که دولت نتوانست از شر آن نفسی بکشد جز در اوائل خلافت (معتضد) نظام وکالت برحکومتها مخفی مانده بود .



اعلان پایان سفارت و آغاز غیبت کبری

این آخرین بخش از ترسیم خط مشی عمومی ائمه علیهم السلام و اصحاب گرامشان، برای رسیدن به غیبت کبری است، تا امام مهدی (ع) به عنوان اندوخته‌ای ارزنده برای روز موعود، ذخیره گردد.

دوران غیبت صغری برای اثبات وجود امام مهدی (ع) بوسیله دلائل و روشنگریها و بیناتی که از طریق سفرا و غیر آنها، به مردم رسیده بود، کافی می نمود. همانطور که به روشنی در این فاصله، مردم به غیبت امام عادت کرده و اندیشه مخفی بودن امام به راحتی، با اینکه معاصر ائمه بوده و رویارویی با امام برای آنها امکان داشت، پذیرا شدند.

ما دیدیم که چگونه امام مهدی (ع) بتدریج در فاصله غیبت صغری و کبری خود را از مردم پوشیده داشت، بطوریکه کم‌کم در زمان سفیر چهارم، جز برای سفیر، امکان مشاهده و ملاقات وجودش نبود.

همینکه این دوره در شرف پایان بود، نسل معاصر با زمان ظهور ائمه (ع) هم به تدریج از بین رفته و نسلهای جدیدی که به غیبت امام انس گرفته بودند، روی کار می آمدند، و آمادگی ذهنی بصورت کامل برای پذیرش قطع سفارت بطور کلی و محجوب بودن امام بتمامه از پایگاههای مردمیش، فراهم آمده بود.

و این، یکی از اسباب سه گانه مهمی که باعث پایان پذیرفتن مسئله سفارت و غیبت صغری است، که بطور خلاصه به آن سه انگیزه توجه فرمائید.

۱- هدفهایی که از دوران غیبت صغری تعقیب می شد، که مهمترین آنها، آمادگی ذهنی توده مردم برای غیبت امام (ع) بود، کاملاً بدست آمده بود، زیرا این دوره برای رسیدن به این هدف، و بویژه که امام هم احتجاب و اختفاء خود را به تدریج انجام می داد، کافی بود.

۲- دومین انگیزه آن است که در شرح حال سفیر چهارم بتفصیل از آن سخن گفتیم و آن این است که زمانه بسیار دشوار بود و پایگاهها و بزرگان و علمای مردمی، از طرف هیئت های حاکمه سخت تحت تعقیب و مراقبت بودند و حتی شخص سفیر هم از این فشار درامان نبود، بطوریکه قادر بر انجام فعالیت اجتماعی مهمی نبود، و از فعالیتهای

وی جز اندکی برای ما روایتی نقل نشده است .

امیدی هم برای از بین رفتن این جو تندرزا در کوتاه مدت و در ظرف چند سال وجود نداشت ، زیرا کیان دولت و اساس حکومت ، مبتنی بر همین خط مشی بود ، و خط مشی ائمه (ع) و اصحاب گرامشان ، درست خطی بود که بر مبنای مبارزه و روشنگری بر علیه حکومت ها و ستم های رائج در اجتماع ، ترسیم شده بود .

با این اوصاف ، اگر سفیر جدیدی بنا بود باشد ، از دو صورت خارج نبود ، با اینکه باید از موضع امام کاملاً آگاه بوده و مسئولیت آنرا به دوش گرفته و تصمیم می گرفت که خالصانه در راه خط امام (ع) تلاش کند و یا غیر از این بوده باشد . اگر غیر از این بود که پیداست لیاقت سفارت نداشت ، و اگر میخواست همانگونه باشد که گفتیم ، آنهم قدرت هرگونه حرکتی در آن جواز او سلب شده بود ، و وضعیتش از سفیر چهارم اگر بدتر نبود ، بهتر هم نبود !! و اگر میخواست فداکاری کند و دست به انجام کاری بزرگ و ارزنده بزند ، آنهم با روش سری و خفائی که از سفیر انتظار می رفت ، سازگاری نداشت .

در این صورت ، هر سفیر جدیدی که تعیین می شد مجبور بود که در برابر مسئولیت و هدف خود به زانو درآمده و تسلیم جو موجود اجتماعی شود ، و با این وصف ، داعی برای ادامه سفارت نبود و بلکه چاره ای جز دست برداشتن از سفارت و به پایان رساندن این برنامه وجود نداشت .

۳- سومین امری که موجب پایان بخشیدن به مسئله سفارت گردید این است که اگر دوران سفارت بیش از این طول می کشید ، امکان حفظ روش سری از دست می رفت و کم کم پرده از روی حقایق برداشته می شد . و این موضوع در سیر زنجیره ای حوادث طبیعی کاملاً واضح است ، زیرا اگر امام مهدی (ع) تصمیم می گرفت که مسئله سفارت را در طول زمان به صورت زنجیری بین اشخاص ادامه دهد ، بطور حتم پرده از روی مسئله سفارت برداشته می شد و سفیر و اصل سفارت به سرزبان مومن و منحرف ، حاکم و محکوم می افتاد ، هر چند که سفیر هم تلاش در خفای آن می کرد . بلی اگر سفارت زنجیره ای ادامه پیدا می کرد ولی سفر دست به هیچ حرکت و فعالیتی نمی زدند ، ممکن بود که کاملاً مخفی نگه داشته شود ، اینهم که برخلاف هدف سفارت و انتظار از سفیر بود .

گرچه سفر توانستند برای مدت هفتاد سال ، امر سفارت را مخفی نگه دارند ولی هرگز برای همیشه نمی توانستند و بصورت طبیعی کشف می شد ، و اگر زیر تازیانه های حکومتها سفر وسیله عبرت دیگران قرار نمی گرفتند ، حداقل قدرت هرگونه تلاشی از آنها سلب می شد ، و چه بسا که شخص مهدی (ع) هم به خطر می افتاد .



پس برای جلوگیری از حوادث ناگوار، چاره‌ای جز قطع سفارت وجود نداشت. روی همین علل و اسباب دیگری که مجال بازگوئی آنها نیست، امام مهدی (ع) در توقیعی که پیش از مرگ سفیر چهارم به دستش می‌رسد رسماً پایان سفارت و آغاز غیبت کبری را اعلام می‌فرماید تا روزی که خدای اذنش دهد و قیام فرماید و جامعه بزرگ اسلامی جهانی را به وجود آورد (انشاء الله)

گرچه نص امام (ع) را در این زمینه به هنگام شرح حال سفیر چهارم آوردیم ولی باز هم ذکر می‌کنیم تا شاید الهام بخش امور تازه‌ای برای ما گردد. و (هذانه) .  
 بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ . یَا عَلِیُّ ابْنَ مُحَمَّدِ السَّمْرِیِّ اَعْظَمَ اللّٰهُ اَجْرَ اِخْوَانِكَ فِیْكَ . فَاِنَّكَ مِیَّتٌ مَا بَیْنَكَ وَبَیْنَ سِتَّةِ اَیَّامٍ ، فَاَجْمَعْ اَمْرَكَ وَلا تَوْصِ اِلَیَّ اَحَدٌ ، فِیْقَوْمٍ مَقَامِكَ بَعْدَ وُقَاتِكَ . فَقَدْ وَقَعَتِ الْغِیْبَةُ التَّامَةُ . فَلَا ظَهْوَرَ اِلَّا بِاِذْنِ اللّٰهِ تَعَالٰی ذِكْرُهُ . وَذَالِكَ بَعْدَ طَوْلِ الْاَمَدِ وَ قَسْوَةِ الْقُلُوْبِ وَ اَمْتِلَاءِ الْاَرْضِ جَوْراً . وَ سِیَّاتِی لِشِیْعَتِیْ مِنْ یَدْعِی الْمُشَاهِدَةَ ، اِلَّا فَمَنْ اَدْعٰی الْمُشَاهِدَةَ قَبْلَ خُرُوْجِ السُّفِیَّانِیِّ وَالصَّیْحَةِ فَهُوَ كَذَّابٌ مُّفْتَرٌ وَلا حَوْلَ وَلا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِیِّ الْعَظِیْمِ ] .

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر. ای علی بن محمد سمری. خداوند در مرگ تو به برادرانت اجر بزرگی عنایت فرماید، چون تو در خلال شش روز آینده خواهی مرد، پس کارهایت را جمع و جور کن و به کسی بعد از خود وصیت مکن که بعد از تو جانشین تو باشد، چون غیبت تامه و کبری فرا رسد و ظهور نیست مگر به اذن خداوند بزرگ، آنهم پس از گذشت زمانهای طولانی، و سنگدلیهای فراوان و فراگیر شدن زمین از جور و ستم، قطعاً برای شیعیان من این پیش‌آمد خواهد شد که افرادی ادعای مشاهده و رویت می‌کنند متوجه باشید هرکس قبل از خروج سفیانی و ظهور صیحه ادعای رویت کند، دروغ‌گواست و افترا بسته است، و لا حول و لا قوه الا بالله العلی العظیم.

ملاحظه می‌فرمائید. امام مهدی (ع) در این بیان روی چند موضوع تکیه می‌فرمایند.

- ۱- خبر دادن به مرگ شیخ سمری در خلال شش روز آینده. که این خود از اخبار غیبه‌ای است که ما امکان آن را نسبت به امام قائلیم. و احدی در صدق این خبر شکی نکرده است که اصحاب پس از شش روز می‌بینند، او در حال احتضار است و از دنیا می‌رود.
- ۲- از وصیت کردن به دیگری به عنوان قائم مقامی شدیداً نهی می‌فرماید که کسی دیگر پس از وی مهم سفارت را بدست بگیرد، از اینرو، او آخرین سفیر است و خط سفارت به وی پایان می‌یابد.

۳- سومین نکته ای که حضرت روی آن تکیه فرموده است، مسئله ظهور است که موکول به اذن و فرمان خدا کرده است، و همین است معنای اغماض در تاریخ ظهور و موکول کردن علم تاریخ ظهور به خدا و ارتباط با اذن او.

این اغماض فوایدی دارد که اهم آنها را می توان دو فائده زیر نام برد.

۱- توده های مردمی همیشه به حالت انتظار می باشند، و هرکسی که دارای این احساس شود در انتخاب راه و روش درست، و ارزش های نفسانی خود شناختن و توجه به واقعیت زندگی و شناخت عمیق از دین تا حد امکان کوشا خواهد شد، تا بتواند در لحظه ظهور از تقرب خاص امام مهدی (ع) برخوردار گشته و مغضوب و رانده درگاه مقدسشان واقع نگردد.

بلکه هر فردی که هر روز در حالت انتظار امام خود به سر می برد، قطعاً احساس خواهد کرد که هرگونه انحراف و گناهی که از وی سرزند او را به هلاکت انداخته و از آن عدل جهانی که تحت رهبری امام مهدی (ع) خواهد آمد، به کلی او را دور خواهد ساخت زیرا امام (ع) پس از ظهورش با کمال جدیت در پیاده کردن عدل اسلامی خواهد کوشید و منحرفین عقیدتی و روشی را به سخت ترین مجازات خواهد رسانید، چون در دوره حکومت اسلامی دیگر جایی برای انحراف وجود ندارد.

۲- حفظ و حمایت امام مهدی (ع) از دست دشمنانش بعد از ظهور، زیرا معلوم نبودن تاریخ ظهور، فرصت هرگونه یورش غافلگیرانه و حمله ناگهانی را در طلوع ظهور از دشمن سلب می کند، و این خود اگر از مهمترین عوامل پیروزی نباشد، قطعاً از عناصر قوی پیروزی هست، چون اگر موعد ظهور مشخص و معلوم بود، ممکن بود، دشمنان دست و پای خود را جمع کرده و اسلحه خود را آماده بسازند تا بهنگام ظهور به جنگ حضرت برخاسته و پیش از آنکه مردم متوجه شوند و به حمایت وی برپا خیزند، او را مستاصل و بیچاره نمایند.

در بین دشمنان مهدی (ع) فرق نمی کند بین آنهاییکه معتقد به ظهور حضرتش هستند و یا نیستند، زیرا اگر زمان ظهور مشخص بود، در طول زمان امری مشهور می شد و حداقل در ذهن دشمنان احتمال ظهور جوانه می زد، و احتمال همان، و احتمال از ریشه برکندن و استئصال دشمن هم همان. و همین خود کافی بود که بر علیه امام اجتماع کرده و اعلان آماده باش عمومی و آمادگی برای پیش آمدهای ناگوار، علیه امام، صادر نمایند. بدین جهت و مصالح دیگر صلاح در این بود که تاریخ ظهور کاملاً مخفی و منوط به اذن و علم و تعیین خداوند بزرگ باشد.

۴- چهارمین نکته ای که امام (ع) روان تکیه کرده است، اشاره به طولانی شدن مدت غیبت کبری است. امام به این مطلب تصریح می کند تا فرد مومن از توده های مردمی طرفدارش را با آمادگی ذهنی قبلی و آمادگی طولانی شدن تاریخ بار بیاورد، تا مبادا دچار یاس و شک گردد، گرچه هزاران سال طول بکشد، زیرا وقتی که او دانست که زمان طولانی خواهد شد و ظهور امامش منوط به فرمان خدا به هنگام ایجاب مصلحت و آمادگی بشریت برای پذیرش این دعوت بزرگ اسلامی، انجام خواهد گرفت، هرچه تاخیر بیفتد، میدانند که مصلحت برای ظهور آماده نشده و فرمان الهی صادر نگشته است البته این سابقه ذهنی و آمادگی برای طول مدت غیبت، منافاتی با حالت انتظار در هر شبانه روز و هر سال، ندارد، زیرا طول مدتی که در کلام امام (ع) به کار رفته، جوری است که هم شامل سالهای کمی و هم شامل سالهای بسیار طولانی می شود، بطوریکه اگر امام پس از غیبت صغری هم ظهور می کرد (طول زمان) شامل می شد، زیرا هفتاد سال با احساس ظلم و ستمها و به حالت انتظار بودن، برای هرکسی مدتی زیاد خواهد بود. این است مطلب، تاچه رسد که امام در ظهورش ده ها و یا صدها سال تاخیر بیندازد، که در این صورت (طول آمد) با بهترین و روشنترین گونه اش تجلی کرده و تحقق پذیرفته و فرد متوقع پایان این مدت هم در هر ساعت و روزی منتظر صدور فرمان الهی است.

۵- پنجمین نکته ای که امام (ع) روی آن تکیه فرموده است، اشاره به سنگدلی و به تعبیر خود امام به قسوه قلب است، و مقصود از قسوه قلب ضعف ایمان و احساس مسئولیت، و تسلط و سیطره داشتن بر انحرافات است، بلکه اغلب افراد مسلمان در انحرافات سقوط کرده اند. زیرا در خلال غیبت کبری در برابر امتحانات دشوار خدائی قرار می گیرد که از سه نظر پیروزمندانه از آن بیرون رفتن بسیار دشوار است. بیرون آمدن از این آزمایش نیاز به ایمان و اخلاصی عمیق و اراده ای قوی دارد که کمتر در افراد پیدا می شود.

جهت اول. انسان در برابر شهوات نفسانیه و اشتیاقات غریزی، که می کوشد تا به هر نحوی که شده آنها را اشباع کند، و بقول معروف، غرائز عقل ندارند، شخص باید تمام آنها را زیر نظر گرفته و خود را از سرکشی شهوات نگهداری و در زیر پوشش عقل و ایمان، خود را از حرام حفظ و به حلال گرایش پیدا کند.

جهت دوم. وضع انسان در برابر فشارهای خارجی که به زندگیش وارد شده و درخواست فداکاری در راه دین و ایمان از او دارند. فشار فقر، مرض، درگیریهای اجتماعی و غیر اینها از مشکلاتی است که انسان در مسیر طولانی و ممتد ایمانی خود بر سر

راه خویش می بیند و از انسان فداکاری می طلبد ، پس اگر فردی احساس مسئولیت کرد و عزمی راسخ داشت ، می تواند براین مشکلات پیروز شده و در راه عقیده خود فداکاری کند ، ولی اگر صاحب اراده ای قوی نبود و احساس مسئولیتی هم در کار نبود ، کم یا زیاد دین خود را از دست خواهد داد و ردراکثر جاها در این خط سیر طولانی به انحراف کشیده خواهد شد .

جهت سوم ، وضعیت انسان در برابر اعتقاد به وجود امام غائب و رهبر محبوب و دور از دیده اش ، می باشد ، که اگر شخص با دلیل قطعی امامش را شناخت ، دیگر طول زمان در تغییر عقیده اش موثر نخواهد بود و اوهام و افکار بیجا او را از جای نخواهد کند و شکوک و تردیدهای بیجا داشتن را نخواهد گرفت .

پس وقتی فردی از سائر جهات پیروزمندانه از آزمایش درآمد ، آنوقت است که فردی کم نظیر و بلندمرتبه و دین نگهدار خواهد بود ، و چه بسا که به قساوت قلبی که امام بدان اشاره فرموده است مورد آزمایش واقع نشود .

ع- ششمین نکته ای که امام (ع) بدان اشاره فرموده است ، همه جا گیرشدن ظلم و ستم بر روی زمین است . این درست همان فرمایش پیامبر بزرگ اسلام است که فرمود ، وقتی مهدی (ع) ظهور می کند که زمین را پس از فراگیری ظلم و ستمش پر از عدل و داد فرماید . این روایت مستفیضی است که عده فراوانی از محدثین و علمای اسلام از مذاهب مختلف نقل کرده اند .

فلسفه فراگیری ظلم و جور ، از بیان گذشته ما که اکثر بشر در امتحان الهی در غیبت کبری رفوزه می شوند و ماده گرائی و شهوت گرائی و ضعف دینی و اخلاقی تا سرحد زیادی بر مردم چیره می شود ، در بین مسلمین کاملا چشمگیر و روشن است و در غیر مسلمین هم که این مسائل ننگ و عیبی نیست ، آنها اصل دین و اساس توحید را منکرند و موضع آنها در برابر اسلام و مسلمین در طول تاریخ موضع تخریبی بوده و مسلمین طعم سخت ترین شکنجه ها و بدبختیها را از آنها چشیده است .

وقتیکه برای دین حق رهبر بزرگی مانند امام مهدی (ع) به خاطر غیبتش رویاروی مردم نباشد تا بتواند رشته های از هم گسیخته دین را به هم پیوسته و وضع پراکنده را جمع و جور و دشمن را از دین دور سازد ، ناچار پیروزی از آن نیرومندتر و پرجمعیت تر است ، و آنها هم جز ارتش کفر از سوئی و لشکر شهوات و انحرافات از سوی دیگر نخواهد بود و در نتیجه بطور طبیعی روی زمین همه جا را جور و ستم فرا خواهد گرفت ، که

بخواست خدا در بحث غیبت کبری با توضیح بیشتری خواهد آمد .

۷- هفتمین نکته ای که امام مهدی (ع) بدان اشاره فرموده است ، حادثه سفیانی و صیحه آسمانی است که امری است حق و قبل از ظهور مهدی (ع) چاره ای از آن نیست و خواهد شد ، در روایات فراوانی که فریقین نقل کرده اند بدین موضوع تصریح شده است و اخبار سفیانی یا متواتر است و یا نزدیک به حد تواتر که ما هم کل مسئله و بررسیهای اجتماعی و اسباب و نتایج آن را در تاریخ غیبت کبری ( جلد بعد ) انشاء اله به تفصیل خواهیم آورد .

۸- هشتمین نکته ای که امام مهدی (ع) در توقیعی بدان اشاره فرموده است ، این است ، که هرکس قبل از خروج سفیانی و صیحه آسمانی ، ادعای دیدار امام کند ، دروغگو و افتراگراست .

مدلول این سخن کاملا روشن است ، زیرا مقصود بیان محجوب ماندن امام از مردم تا زمان تحقق آن دو علامت است ، از اینرو واجب است که هرکس ادعای رؤیت کرد قبل از تحقق آن دو نشانه ، او را تکذیب نمائیم ، بلی پس از تحقق آن دو علامت می توان احتمال صدق و درستی مدعی رویت را داد زیرا آن روز دیگر موعد ظهور است .

بنظر عده ای از علما این توقیع با روایات متواتره ای که به دست ما رسیده و حاکی از آن است که عده زیادی در طول غیبت کبری و بعد از صدور این بیان ، با حضرتش ملاقات کرده اند ، و آن روایات آنچنان است که نه می توان طعنی بر آنها وارد و یا احتمال خلافی در آنها داد ، و مضمون آنها طوری است که باید مخبرین را فی الجمله تصدیق کرد با اینکه توقیع مهدوی به ما می گوید که باید آنها را تکذب کنیم منافات دارد ، جمع بین توقیع و روایات چگونه است ؟

چیزی که می توان در توجیه و جمع بین روایات و توقیع گفت چند چیز است .

۱- در سند و روات توقیع خدشه وارد کنیم که گفته شود این توقیع خبر واحد و مرسل وضعیف است ، بطوریکه ناقل آن توقیع یعنی شیخ طوسی هم به مضمون آن عمل نکرده است و اصحاب هم از آن اعراض فرموده اند . در اینصورت معارضه ای بین توقیع و آنهمه وقایع و قصصی که از مجموع آنها قطع پیدا می شود که ممکن نیست صدور آنها مگر از امام (ع) پیش نمی آید که نیازی به جمع بین روایات و توجیه داشته باشیم<sup>۱</sup>

ولی این توجیه قابل پذیرش نیست، زیرا خبر واحد بودن آن که عیبی و نقصی نیست، چون در علم اصول حجیت خبر واحد موثق تثبیت شده و مورد پذیرش علما واقع شده است، و کسانی که قائل به عدم حجیت آن هستند بسیار اندک و نادرند، و اما اینکه گفته شود خبر مرسل است، اینهم صحیح نیست، زیرا شیخ در (الغیبه) <sup>۲</sup> که نقل می کند چنین می گوید (جماعتی به ما خبر دادند از ابی جعفر محمد بن علی بن حسین بن بابویه که گفت خبر داد مرا ابو محمد احمد بن حسن مکتب که که وی گفت من در سال وفات ابوالحسن علی بن محمد سمی قدس سره در مدینه السلام بودم و تا آخر... همانطور که شیخ صدوق هم در اکمال الدین از خود ابو محمد مکتب نقل می کند. پس کجای این خبر مرسل است؟ و زمان هم بحسب عادت باوجود یک واسطه مناسب به نظر می رسد.

و اما ضعف روایت. بر فرض که بپذیریم، برای اثبات تاریخی کافی است گرچه برای اثبات حکم شرعی کافی نباشد. چنانکه در مقدمه همین تاریخ گفتیم.

و اما اینکه گفته شد شیخ طوسی و اصحاب از عمل به این توقیع سرباز زده اند، اینهم جز پنداری از اشکال کننده چیز دیگری نیست، و این پندار ناشی از این است که دیده است شیخ و غیره همگی رؤیت امام مهدی (ع) را در غیبت کبری اثبات کرده اند و شکی در آن نیست، بلی اگر معارضه و منافاتی بین توقیع و اثبات رویه باشد می تواند اثبات رؤیت (ارشیح) دلیل اعراض وی از توقیع باشد و اما در صورت عدم معارضه ممکن است شیخ و دیگران ملتزم به هر دو جهت باشند بدون اینکه بخواهند یکی از دو طرف قضیه را تکذیب کنند و در این صورت دلیلی بر اعراض آن بزرگواران از توقیع نیست.

علاوه بر اینکه بر فرض ثبوت اعراض، کوچکترین لطمه ای به حجیت حدیث وارد نمی شود زیرا در علم اصول محقق و ثابت است که اعراض علما از یک روایت موجب وهن و سستی نه در سند روایت می شود و نه در دلالت آن.

۲- توجیه دوم. در سند اخباریکه مشاهده امام مهدی (ع) را در زمان غیبت کبری نقل می کنند، خدشه کنیم، یعنی از ناحیه راویان آن روایات مورد خدشه قرار داده و فی الجمله و یا بطور کلی خط بطلان روی آنها بکشیم، همانطوریکه متفکرین از محدثین به آن تمایل نشان داده اند. الا اینکه راهی برای تصدیق و باور کردن این

اندیشه هم وجود ندارد، زیرا دسته ای از روایات را تشکیل می دهند که شاید تعداد آنها به صدها بالغ می شود، و به علاوه تعدادی از آنها از طرق معتبره و قریب الاسنادی نقل شده است که طرد آنها به هیچ وجه ممکن نیست، بطوریکه هرکس این اخبار را استقرا کند و در جو اخبار زندگی کند و با اخبار سروکار داشته باشد به روشنی گفته ما برایش روشن می شود، و به توفیق الهی در تاریخ آینده (غیبت کبری) به تفصیل از آن روایات سخن خواهد آمد.

۳- توجیه سوم. در دلالت و مضمون روایاتی که مشاهده را نقل می کنند به یکی از دو بیان زیر خدشه کنیم.

اول. این است که این اخبار را حمل بر وهم و خیابالبافی کنیم و بگوئیم که آنهائیکه مدعی روایت امام هستند در حقیقت به وهم و خیال آنها آمده و هرگز حضرتش را ندیده اند و صدائی هم از او نشنیده اند؟ و سخن آنها یا دروغ عمد و محض است و یا خوابهای آشفته ولو از نوع خوابهای بیداری. این توجیه مورد توجه تمام کسانی است که به مبادی مادی حدیث می اندیشند و ورای مقدمات مادی چیز دیگری نمی توانند تصور نمایند.

ولی این حرف هم قابل پذیرش نیست، زیرا کثرت و فراوانی این روایات هر دو تصور را رد کرده و زمینه ای برای قبول آن دو باقی نمی گذارد. اما دروغ عمد بودن آنها تواتر روایات آنها را رد می کند علاوه بر اینکه موشق و با تقوی بودن عده ای از این ناقلین اساساً نسبت دروغ دادن به آنها را از بین می برد.

و اما از سنخ اوهام و خوابهای بیجا دانستن، آنهم فراوانی نقل آنها نفی کرده و بلکه اعتراف به آن را جزو محالات بشمار می رود. شما بخوبی می توانید اثر این حرف را در وجود خود بیابید، بدین معنی که اگر یکنفر بشما خبری بگوید احتمال موهوم بودن آنها می دهید ولی اگر سه یا چهار نفر حادثه معینی را بشما گفتند، برای شما اطمینان و یا علم به درستی آن پیدا می شود تا چه رسد که دهها و یا صدها نفر به شما خبری را بگویند. آیا می توانید شما همه آنها را حمل بر توهم و خیابالبافی و یا از نسوع خوابهای در بیداری بدانید؟

دوم. بیان دوم قائلی بگوید گرچه ناقلین مشاهده همگی راستگوبوده و خیالباف نیستند الا اینکه در یک حادثه معینی جوری در صحنه قرار گرفته اند که در حقیقت امام را ندیده و دیگری را دیده اند و خیال کرده اند که او امام است.

ولی این بیان هم درست نیست، زیرا اولاً از تواتر روایات و نقلها برای انسان قطع حاصل می شود که همه آنها به این صورت غافل نبوده و دچار نوعی چشم بندگی نشده اند بلکه بعضی از آنها اگر نگوئیم همه آنها شخص امام مهدی (ع) را دیده اند. و ثانیاً دلائل روشن و براهین خیره کننده ای که امام مهدی (ع) در اثنا دیدارها عرضه فرموده و ناقلین هم آنها را نقل کرده اند، از نوع براهین و دلائلی است که صدور آن از غیر امام ممکن نیست، پس باید وی خود او باشد و لا غیر. این دلایل در تاریخ آینده (غیبت کبری) بیان خواهد شد.

۴- توجیه چهارم. این است که به درستی و صحت این روایات و مطابق واقع بودن آنها اعتراف کنیم ولی تعبداً بخاطر اطاعت از فرمان امام در توقیع معروفشان ملزم به تکذیب آنها باشیم. اینهم بعضی احتمال داده اند. ولی این توجیه هم نمی تواند درست باشد، زیرا خلاف ظاهر بلکه صریح حدیث است که میفرماید [ *فَهُوَ كَذَابٌ مُّفْتَرٍ* ] این جمله حاکی از آن است که هر کس ادعای مشاهده کند دروغگو است و افترا بسته است، یعنی آنچه می گوید خلاف واقع است و حضرت نگفته است و علاوه ممکن نیست امام مهدی (ع) ما را امر به تکذیب قضیه ای کند در حالی که علم دارد که قضیه در واقع به تواتر برای ما ثابت می شود!!

۵- توجیه پنجم. توقیع شریف را حمل کنیم بر اینکه اگر کسی ادعا کرد که من امام را دیده و از طرف آنحضرت وکیلیم و یا سفیر، همانطور که سفرای وکلای دوران غیبت صغری بوده اند و اخبار را از حضرتش به شیعیانش می رسانم، او را تکذیب کنید. این توجیه به نظر خوب می رسد و از صاحب بحار و دیگران هم نقل شده است.<sup>۱</sup> ولی در عین حال بعید است، یعنی خلاف ظاهر عبارت امام است، زیرا احتیاج به ضمیمه کردن لفظی و یا قیدی در عبارت امام پیدا می شود که قرینه ای برای چنین ضمیمه ای وجود ندارد، مثلاً اگر فرموده بود [ *إِلَّا لِمَنْ أَدْعَى الْمَشَاهِدَةَ مَعَ الْوَكَالَةِ فَهُوَ كَذَابٌ مُّفْتَرٍ* ] مطلب درست بود ولی پرواضح است که چنین فرموده و مقتضای عبارت عموم تکذیب است برای کسیکه ادعای سفارت بکند و کسی که نکند.

بلی کسیکه ادعای سفارت یا وکالت کند واجب است، تکذیب او، ولی این غیر از ادعای رؤیت و مشاهده است، چون ممکن است فردی را در ادعای مشاهده تصدیق کرد



و در ادعای وکالتش تکذیب ، ولی دلیل بر تکذیب وکالتش جمله [ فهو کذاب مفتر ] نیست و بلکه جمله [ وَلَا تُؤْمِنُ إِلَيَّ أَحَدٌ فَيَقُومُ مَقَامَكَ بَعْدَ وَفَاتِكَ ] کسی را به عنوان جانشین خود وصیت مکن دلیل تکذیب ادعای وکالت است . زیرا این جمله حاکی از آن است که بعد از سمری مسئله سفارت سفره اش برچیده شد ، پس هرکس در جریان تاریخ چنین ادعائی بکند ناچار دروغگو خواهد بود و به همین مناسبت است که روشنگران و علمای دوران غیبت صفری فرموده اند ( در نزد ما شیعه هرکس بعد از سمری ادعای سفارت کند کافر و فاسد و گمراه و گمراه کننده است )<sup>۱</sup>

و اما خبر رساندن از جانب وی به شیعیان اگر با قرائنی همراه باشد که موجب اطمینان و علم شود که مطابق با واقع است ، سزاوار تکذیب نیست . بلی اگر احتمال خطا و عدم وجود دلیلی بر درستی درکار باشد آنوقت موجب تکذیب خواهد شد .

با این بیانات ، هیچیک از وجوه پنجگانه ( در صورتی که تعارض بین توقیع و روایات مسلم باشد ) صلاحیت جمع بین آنها را نخواهند داشت .

ولی درست مطلب آن است که به نظر ما به مقداری که بتوان حق را ثابت و نتیجه مطلوب اسلامی بدست آورد ، تعارضی وجود ندارد .

مقابل و رویارویی امام مهدی (ع) از نظر اینکه مطابق با واقع هست یا نیست و همچنین از نظر بنای آنحضرت از مقابل با مردم یا سکوت و . . . در هفت نوع سخن خواهیم گفت .

۱- نوع اول . ما قبلا فهمیدیم که امام مهدی (ع) شخصا از مردم مخفی نیست و بلکه مردم او را می بینند و او هم مردم ، ولی او مردم را می شناسد و مردم او را نمی شناسند ، پس آنچه در واقع واقعیت خارجی دارد ، جهل مردم به حضرت به عنوان ( امام مهدی ) ع است ، نه اینکه جثه و هیکل حضرت مخفی باشد چنانکه بعضی خرافه اندیشان می اندیشند .

وباز فهمیدیم که صرف عدم آگاهی و شناخت مردم به عنوان امام مهدی (ع) برای نجات آنحضرت از دست هیئت های حاکمه کافی است ، پس در این صورت مهدی (ع) می تواند مانند فردی دیگر از افراد که توجهی را جلب نمی کند ، به صورت تاجر یا رجل دینی و یا در هر مدتی به گونه ای و شغلی زندگی کند ، بنابراین دیدن امام مهدی در هر روز و علی الدوام در راه ها ، یا بازارها یا حج ، و یا زیارت اجداد طاهرینش کاملاً

ممکن است و میسور، غایت الامر این است که مردم شخصی عادی می بینند که کاملاً برای آنها مجهول است که وی امام مهدی (ع) است و حتی توجه و احتمال این مطلب را هم نمی دهند. این نوع دیدن و مقابله با امام، توقیع شریف رد نمی کند زیرا همسراه با ادعای مشاهده نیست تا نیازی به تکذیب داشته باشد و در حقیقت اگر بخواهیم مطلب را بشکافیم جریان از اینقرار است، که ناقل می گوید من فلانی را... مثلاً دیدم و عنوان ظاهری که امام مهدی (ع) در آن اجتماع به خود گرفته بوده است بیان می کند، نه عنوان واقعی مهدی (ع) و ظاهر بیان توقیع این است که اگر کسی ادعای مشاهده کرد به عنوان امامت امام مهدی (ع) یا توجه به آن عنوان داشت ولو بعد از تمام شدن رویا-روئی و دیدار، آنوقت باید او را تکذیب کرد و این نوع شناخت و توجه معمولاً در ملاقات های معمولی ممکن نیست.

پس بعید است که خبر تکذیب ناظر به این نوع مشاهده و ملاقات باشد، همچنانکه اخبار ناقل ملاقات هم ناظر به اینگونه ملاقات نیست، زیرا دانستیم که افشای مشاهده مهدی (ع) در این نوع مشاهدات ممکن نیست.

پس این سطح از مشاهده خارج از بحث طرفین مدعی تعارض است، نه توقیع آنرا نفی می کند و نه اخبار ملاقات در صدد تثبیت آن هستند، و در اینصورت معارضه های درکار نیست، چون معارضه وقتی است که نفی و اثبات روی یک مورد باشد، و در اینجا چنین نیست.

۳- نوع دوم، شخص مهدی (ع) را به عنوان (مهدی) ببیند ولی تا آخر هم افشا نکند، در این سطح از ملاقات هم استدلال بر بطلان و یا نفی آن ممکن نیست، اگر ادعا نکنیم که اغلب ملاقاتها از این نوع بوده است، و ملاقاتهایی هم که بر مردم ملاقاتگر او را افشا کرده اند و خبرش بما رسیده است با همه فراوانیش نسبت به کل ملاقاتهایی که انشاء نشده و خبرش به ما نرسیده بسیار اندک می باشد، بویژه از آن زمانی که علمای پاک و سلف صالح ما به دلائل مختلفی گفته اند که پرده برداشتن و افشا کردن ملاقاتها برای احدی جائز نیست، یا بخاطر آنکه خیال کرده اند که توقیع شریفه مورد بحث دال بر عدم جواز است؟ و یا اینکه پنداشته اند که افشای ملاقات ممکن است خطری متوجه شخص مهدی (ع) کند؟ و یا اینکه مقتضای اخلاق و تواضع ایجاب می کند که انسان سکوت کند؟ و یا اینکه در ملاقاتهای خود از امام مهدی فرمانی در این زمینه دریافت کرده اند؟ و یا غیر اینها از دلائل دیگر، و به همین جهت اکثر ملاقاتها و دیدارهای

امام مهدی (ع) با افراد در طول تاریخ غیبت کبری از بین رفته و تاریخ ضبط نگاشته است. این نوع برخوردها هم نمی توان بر بطلان آن استدلال کرد مگر اینکه آن، تصویری که امامیه از مهدی (ع) و غیبت او دارند، رها کرده و کنار بگذاریم که آنهم خلاف مفروض این تاریخ است، زیرا بنا بر تسلیم صحت این تصور گذاشته و دلائل آنرا موکول به بحث دیگر نموده ایم، همانطور که در مقدمه این تاریخ گفتیم، با اعتراف به این تصور برخورد و ملاقات آنحضرت محتمل است، بنا بر اقل تقدیر. و نه توقیع شریف آنرا رد می کند بخاطر اینکه همراه با ادعای مشاهده نیست، و نه تکذیب آن پس از سکوت ملاقات کنندگان معنی و مفهومی دارد، همانطور که عدم نقل، دلیل بر عدم تحقق ملاقات هم نمی تواند باشد، چونکه اصحاب تعدد داشته اند که سکوت کرده و مخفی نگه دارند.

این نوع ملاقات هم جزو اخبار مشاهده نیست، زیرا همه سخن از مشاهدات منقوله دارند. در اینصورت این نوع ملاقات هم خارج از دو طرف اثبات و نفی اخبار مدعی تعارض است پس در این نوع ملاقات هم تعارضی وجود ندارد.

۳- نوع سوم. این است که شخصی امام مهدی (ع) را به عنوان و صفت مهدی (ع) ببیند ولی به روشنی خبر ندهد که وی مهدی (ع) را دیده بلکه حادثه ای که برایش پیش آمده نقل می کند بطوریکه هم برای خود او وهم دیگران از مجموع حوادث و دلائل به دست می آید که او همان مهدی عزیز بوده است که با وی ملاقات کرده است. ولی ناقل زمینه اندیشیدن و نتیجه گیری را برای شنونده باز می گذارد گرچه خود معتقد است که کسی را که دیده است حتما همان امام مهدی (ع) بوده است.

این نوع ملاقات هم، وقتی که به توقیع شریف مراجعه کنیم می بینیم که آنچه را که نفی فرموده و تکذیبش لازم دانسته آن است که ناقل راسا مدعی مشاهده و ملاقات گردد ولی اگر بالصراحه این ادعای نکند و جزم بر قضیه را موکول به وجدان و احساس شنونده نماید، توقیع شریف آنرا رد نمی کند. و برای کسیکه مراجعه کند به اخبار مشاهده که ادعای معارضه آنها را با توقیع شنیده است معلوم است که اکثر آنها متضمن نقل حادثه ای هستند و جزم و یقین پیدا کردن به اینکه شخصی که دیده شده همان امام مهدی (ع) است، واگذار به وجدان شنونده شده است بدون اینکه متکلم کوچکترین تعهدی را عهده دار باشد اگرچه خود معتقد است که او همان امام مهدی (ع) بوده است. پس مدلول اینگونه اخبار هم بجای خود صحیح و ثابت است بدون اینکه توقیع آنرا رد نماید بلی، اگر کسی پیدا شود که بالصراحه بگوید امام مهدی (ع) را دیدم، آنوقت از این نوع

سوم دیدارها خارج است، ولی آیا طرف معارضه با توقیع واقع می شود یا نه؟ آنهم موکول به سطوح آینده است که در آنجا روشن می شود.

۴- نوع چهارم. فردی امام مهدی (ع) را می بیند و بالصراحه خبر می دهد که وی امام را دیده است و اثبات ادعای خود را به عهده گرفته و دلائل و براهینی ذکر می کند که برای شنونده قطع حاصل می شود. زیرا محال است غیر از امام چنین کارهایی را که ذکر می کند، انجام دهد و از غیر او سرزند. در اینصورت هم گرچه بدواً به نظر می رسد که توقیع آنرا رد کرده است ولی با دقت بیشتر متوجه می شویم که محال است توقیع شریف ناظر به چنین موردی باشد که شنونده قطع دارد که شخصی که دیده شده همان امام مهدی (ع) بوده است، و قاطع عقلاً محال است که احتمال خلاف بدهد و یا مکلف به تذکیب گردد، و حکم امام که مدعی مشاهده کذب است و افترا بسته است، مخصوص بصورت شک خواهد بود و صورت علم را شامل نمی شود گویا امام چنین فرموده است ( هر وقت کسی گفت که مهدی (ع) را دیده ام و مشکوک شدی که آیا راست می گوید یا دروغ، حمل بر دروغ کن) یعنی قاعده عمومی در ادعای مشاهده و روایت دروغ و عدم مطابقت با واقع است مگر جائیکه قطع به واقعیت و درستی آن پیدا شود.

و فرض این است که در این نوع ملاقات قطع حاصل می شود، پس توقیع این فرض را هم رد نمی کند. وقتی ما اخبار مشاهده را بررسی می کنیم می بینیم همگی با شواهد قطعی ای همراه است که دال بر آن است که شخص دیده شده همان امام مهدی (ع) است، و تنها راه برای پیدا شدن قطع همان شواهد است و بس، ولی چیزی که هست اکنون مادر زمانی زندگی می کنیم که آن شواهد در دست ما نیست و هر خبری برای ما ظنی بیشتر حاصل نمی کند، و علمی که ما داریم ناشی از تواتر اخبار است همانطور که گفتیم که حتی این اخبار از تواتر هم بالاتر رفته اند. پس ما علم داریم که اشخاصی از مشاهده مهدی (ع) خبر داده و در جوی خبر داده اند که توام با شواهد قطعی ای بوده است، و در اینصورت نمی شود گفت که این گونه اخبار مشمول توقیع شریف می باشند!

پس بنا بر این چهار فرضیه ای که سائر اخبار هم معمولاً جز اندکی از آنها بر همین روال است، تعارضی که بین اخبار مشاهده و توقیع شریف تصور می شود بر طرف شده و به هیچ وجه توقیع در صدد نفی این چهار نوع مشاهده و روایت نیست.

۵- نوع پنجم . این است که فردی خبر از مشاهده و رؤیت مهدی (ع) می دهد بدون اینکه خبر او توأم با دلیل باورزائی و یا اطمینان آوری همراه باشد ، این نوع کمتر در اخبار مشاهده بچشم می خورد ، زیرا اعم و اغلب آن روایات همراه با دلائل قطع آور است که به تفصیل در تاریخ آینده ( تاریخ غیبت کبری ) خواهد آمد .

بلی ، اگر فرض وجود چنین خبری را کردیم و یا از کسی شنیدیم ، مسلم خواهیم دانست که او افترا بسته و دروغگو است . و مشمول حدیث توقیع است ، آنهم اگر به یک بخش معین حدیث توجه داشته باشیم ، و اینهم ضرری بجائی نمی زند ، زیرا آنچه نفی شده است بسیار اندک است ، و اگر توجه به جمله فرمایش حضرت ( که برای شیعیان ما خواهد آمد روزی که کسانی ادعای مشاهده و رؤیت کنند . . . ) و از این جمله فهمیدیم که حضرت توجه به ادعاهای منحرفه فقط دارد و بس ( که در نوع بعدی خواهد آمد ) آن وقت این خود قرینه است بر اینکه ادعای مشاهده مقرون به ادعای انحرافی فقط دروغ است و ادعاهائیکه مجرد از ادعای انحرافی باشد ، در توقیع تصریح به کذب آنها نشده است ، گرچه بدون دلیل واضح باشد ، در اینصورت حداقل ، احتمال صدق اینگونه اخبار باقی خواهد ماند .

۶- نوع ششم . این است که شخصی ادعای رؤیت امام مهدی (ع) کند بدون همراه داشتن دلیل روشنی . مثل فرض سابق ، ولی ادعا کند که امام وی را مامور تبلیغ چیزهائی کرده است که ما می دانیم آنها باطل و انحرافی است ، این شخص می خواهد بنام امام مهدی خطی انحرافی و یا حرکتی گمراه کننده در دل توده های مردمی مومن بسه مهدی (ع) ایجاد کند . از هر نوع انحرافی که باشد ! مدعی در این سطح قطعا کاذب است و مزور ، زیرا قطعا امام حق که ذخیره دولت حق است هرگز فرمان باطلی را صادر نخواهد فرمود .

قطعا دستور تکذیب در توقیع شریف ناظر به این نوع ادعا است ، زیرا از جمله ای که حضرت میفرماید روزی برای شیعیان من خواهد آمد که افرادی ادعای مشاهده و رویت می کنند . اشاره به پیش آمدن ادعاهای انحرافی و حرکت های ناپسند در داخل توده های مردمی فرقه امامیه است که در دوران غیبت کبری بدان دچار خواهند شد و امام می خواهد مومنین را بدان توجه داده و بر حذر داشته و خطر اینگونه حوادث را برای اسلام و جامعه اسلامی گوشزد می فرماید .

پس مدعی مشاهده در خصوص اینمورد که امور باطل و منحرفی را از امام مهدی

نقل کند کاذب است و مزور و غیر از اینمورد توقیع شریف دال بر بطلان آن نیست، خواه فرد از امام امور صحیحه ای و مطابق با قواعد اسلامی نقل بکند و یا اصلاً چیزی نقل نکند.

۷- نوع هفتم، این است که شخصی معتقد به امامت انسان معینی باشد و معتقد باشد که او امام مهدی منتظر است، همانطور که در طول تاریخ ادعای مهدویت فراوان پیش آمده است. پس هر وقت او را دید بگوید من مهدی را دیدم، اینهم مسلم کاذب است زیرا او مدعی مهدویت را دیده نه مهدی واقعی که از سوی خدای بزرگ مامور نجات جهان از ظلم و ستم در روز معین است، پس اخبار چنین شخصی به رؤیت امام مطابق با واقع نیست گرچه خود معتقد به صدق و درستی آن است، و مقصود از توقیع شریف هم اخطار و تحذیر از اینگونه ادعاهای مهدویت باطل است.

در اینصورت هم معارضه ای بین اخبار مشاهده و توقیع شریف نیست، زیرا توقیع گرچه اینگونه مشاهده را رد می کند ولی اخبار مشاهده شامل این نوع خبر نمی شود چون همه آنها به اطراف مشاهده مهدی غائب (محمد بن الحسن العسکری) علیهما السلام دور می زند و نه غیر او، و او است مهدی واقعی در بینش امامیه و کسانی که معتقد به صحت این توقیع شریف و نفوذ آن هستند. پس معارضه ادعا شده معنائی ندارد.

مگر اینکه مناقشه شود و گفته شود که توقیع متعرض این فرض هفتم هست، با این بیان که گرچه ما به دروغ ناقل رؤیت مهدی وقتی که او مدعی مهدویت را دیده باشد قطع داریم ولی این اعتقاد ما از دلیل خاصی که حاکی از انحصار مهدی و انطباق او بر (محمد بن الحسن العسکری (ع) و لا غیر همانطور که بینش امامیه که در این تاریخ فرض صحت این بینش و اندیشه است، ناشی می شود، ولی استفاده این مطلب از توقیع شریف ممکن نیست، چه اینکه آنچه از فرمایش امام که (برای شیعه من خواهد آمد کسی که ادعای مشاهده کند) استفاده می شود این است که حضرت خواسته است گروندگان را از ادعای انحرافی که در داخله جامعه اسلامی و شیعه مهدی پیش می آید بر حذر سازد، و در اینصورت ادعاهای مهدویت که خارج از این زمینه است شامل نمی شود، چه آنکه آنها شیعه مهدی نیستند و با این بیان، توقیع از تعرض به تکذیب این نوع ادعاها ساکت است، گرچه ما به دلیل دیگری کذب این ادعا را دانسته ایم.

از مجموع بیانات گذشته استفاده می شود که اشکالی که بر توقیع و اخبار مشاهده

وارد ساخته اند وارد نیست و می توان هم اخبار مشاهده را گرفت و هم توقیع ، و تکذیب واجب نیست مگر جائیکه منکی برانحراف و خروج از حق باشد .

در اینجا بخش هفتم ( در موضوع اعلام امام مهدی (ع) پایان سفارت و آغاز غیبت کبری) به پایان رسید و با پایان آن اهم حرکت ها و سیاستهای عمومی و خصوصی امام مهدی (ع) هم در دوران غیبت صغری به پایان می رسد ، و تفصیل مختصری باقی می ماند که بهتر است آنرا محول به تاریخ آینده ( تاریخ غیبت کبری) نمود .

و ستایش خدایرا که منت گذاشت و توفیق عنایت فرمود و درود خدا بر سرور انبیاء و خاتم رسل رسول اسلام و برآل طیب و طاهرش باد ، از خدا ملتسمانه می خواهم تا بر بشریت ستمدیده منت گذارده و فرج وجود شریف و روز موعود را نزدیک و عدل مطلق را به دست مهدی رهبر بزرگ برپا دارد .

این نوشتار در تاریخ جمعه هشتم ربیع الثانی ۱۳۹۰ هجری مطابق ۱۲ حزیران ۱۹۷۰ میلادی به دست بنده محتاج به رحمت پروردگار کریمش محمد بن محمد صادق صدر به پایان رسید و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین .

پایان ترجمه به دست بنده ضعیف و عاشق کوی امام مهدی محمد بن علی امامی دارابی در تاریخ ۱۳۶۰/۳/۲۱ مطابق با شعبان المعظم ۱۴۰۱ هجری قمری .

فهرست اعلام



فهرست بخشی از اسامی اشخاص  
و اماکن و اشیائی که در این کتاب آمده است

### الف

— آبه : ص ۹۵ سطر ۲۶

اباسهل اسماعیل بن علی نوبختی : ص ۸۵ سطر ۱۹ و ص ۱۴۳ سطر ۹ و ۱۴۷ سطر ۳  
و ۵۵ سطر ۲ و ۲۶ سطر ۱۹ و ۱۱۹ سطر ۲۳

ابراهیم بن مهزیار : ص ۱۸۳ سطر ۸ و ۱۰ و ص ۱۸۱ سطر ۲ و ۲۱۵ سطر ۱۴ و ۲۱۶ سطر ۱  
ابراهیم بن محمد همدانی : ص ۲۱۷ سطر ۱۸

اباطاهر بن بلال : ص ۹۹ سطر ۳

ابن اثیر : ص ۱۶ سطر ۲۸

ابن ابی عون : ص ۹۷ سطر ۹

ابن ابی عزافر : ص ۸۷ سطر ۱۸ و ۱۳۷ سطر ۲ و ۱۳۸ سطر ۳

ابن بابا قمی : ص ۱۲۰ سطر ۱۶

ابن عبدوس : ص ۱۴۳ سطر ۱

ابن مقله : ص ۱۳۷ سطر ۱۸ و ص ۱۴۲ سطر ۸ و ۱۰

ابوبکر محمد بن احمد بن عثمان : ص ۱۱۹ سطر ۶

ابوجعفر عمری : ص ۶۸ سطر ۱۷ و ۹۶ سطر ۸ و ۱۳ و ۹۹ سطر ۳ و ۵ و ۱۰۰ و ۱۰۰ سطر ۷ و ۹ و

۱۲ و ۱۴ و ۱۶ و ص ۱۰۸ سطر ۱۲ و ۱۲۴ سطر ۱۷ و ۱۲۶ سطر ۲ و ۱۲۵ سطر ۸ و ۱۲ و ۱۴ و ۲۶ و

ص ۱۲۷ سطر ۱ و ۱۷ و ۱۳۴ سطر ۲۳ و ۱۳۴ سطر ۱۹ و ۱۲۹ سطر ۱۸ و ۱۳۰ سطر ۷

ابوذلف کاتب : ص ۱۱۹ سطر ۱۸ و ۱۲۸ سطر ۲ و ۱۲۹ سطر ۸ و ۹ و ۱۴۷ سطر ۱۱

ابوسعید جنایی : ص ۱۷ سطر ۱۲

ابوظاهر سلیمان بن ابی سعید فخری قرمطی : ص ۱۸ سطر ۳

- ابوطاهر محمد بن علی بن بلال بلالی ص ۱۱۹ سطر ۶  
 ابو عبدالله باقاطی: ص ۵۵ سطر ۱  
 ابو عبدالله بن وجناء: ص ۵۵ سطر ۲  
 ابو عبدالله محمد کاتب: ص ۱۵۵ سطر ۱  
 ابوعلی بن همام ص ۵۵ سطر ۱ و ۱۳۳ سطر ۱۵ و ۱۳۶ سطر ۵  
 ابوعلی اسدی: ص ۲۰۶ سطر ۹  
 ابوالرجاء مصری: ص ۹۲ سطر ۲  
 ابوالحسین محمد بن جعفر ص ۱۰۵ سطر ۴  
 ابومنصور محمد بن فرج: ص ۴۷ سطر ۱۱  
 ابو محمد شریعتی: ص ۱۱۹ سطر ۲  
 ابونصر هبت الله بن محمد ص ۴۷ سطر ۳  
 ابی جعفر ابن بابویه: ص ۱۰۳ سطر ۱۳ و ۱۳۱ سطر ۱۷ و ۱۴۵ سطر ۲ و ۱۴۷ سطر ۳  
 ابی جعفر محمد بن جریر طبری: ص ۱۲۹ سطر ۱۳  
 ابی جعفر محمد بن علی اسود: ص ۱۰۲ سطر ۹  
 ابی سوره: ص ۱۷۹ سطر ۲  
 احمد بن ابوالحسین بن بشر بن یزید: ص ۱۲۱ سطر ۲۲  
 احمد بن اسحاق الشعری: ص ۹۷ سطر ۱۶ و ۱۸۰ سطر ۸ و ۲۱۰ سطر ۱۰ و ۲۰۶ سطر ۱۲  
 و ۲۱۱ سطر ۱  
 احمد بن بلال: ص ۱۳۶ سطر ۱۷  
 احمد بن حسن مکتب: ص ۲۲۹ سطر ۶  
 احمد بن طولون: ص ۱۱ سطر ۱  
 احمد بن متیل: ص ۵۵ سطر ۷  
 احمد بن محمد بن موسی بن فرات: ص ۱۲۱ سطر ۲۱  
 احمد بن محمد دینوری: ص ۹۱ سطر ۲۲ و ۱۰۷ سطر ۲۲ و ۱۲۹ سطر ۱۳  
 احمد بن محمد صفوانی: ص ۱۱۲ سطر ۷  
 احمد بن الیسع: ص ۲۱۸ سطر ۱۴  
 احمد بن هلال کرخی: ص ۱۲۲ سطر ۱ و ۱۱۹ سطر ۵  
 ازری شامی: ص ۲۰۶ سطر ۱۳

- اسدی: ص ۱۹۳ سطر ۱۱ و ۲۱۲ سطر ۱۲  
 اسحاق بن اسماعیل: ص ۲۱۲ سطر ۱۸  
 اسماعیلیه: ص ۲۱ سطر ۴ و پاورقی ص ۲۰۰  
 آل بویه: ص ۱۹ سطر ۱۷  
 الران: ص ۲۱۴ سطر ۸  
 آودی: ص ۱۸۰ سطر ۲۲ و ۱۸۴ سطر ۲ و ۱۲ و ۱۸۵ سطر ۱۴ و ۱۷۸ سطر ۲  
 ایوب بن نوح: ص ۲۱۸ و ص ۲۱۹ سطر ۲

## ب

- باقطنی: ص ۱۱۹ سطر ۷ و ۱۷ و ۱۳۰ سطر ۲ و ۵  
 بروکلیمان: ص ۱۶ سطر ۱۵  
 بغداد: ص ۶۸ سطر ۱۲  
 بلالی: ص ۲۰۶ سطر ۱۱ و ۲۰۷ سطر ۱۴  
 بنی بسطام: ص ۱۳۴ سطر ۵ و ۷ و ۱۴  
 بنی حنظله: ص ۱۳۴ سطر ۱۱  
 بنی فضال: ص ۱۳۷ سطر ۵  
 بنی نوبخت: ص ۱۳۵ سطر ۱۱  
 بیت المقدس: ص ۱۶ سطر ۲۳

## ت

- ترک هروی: ص ۱۱۱ سطر ۱۶

## ج

- جعفر بن علی: ص ۸۲ سطر ۲۲  
 جعفر کذاب: ص ۱۳۱ سطر ۳ و ۱۴۹ سطر ۳ و ۱۶۱ سطر ۱۸

## ح

حاجز: ص ۱۹۳ سطر ۷ و ص ۲۰۶ سطر ۱۱ و ۲۱ و ص ۲۰۷ سطر ۱ و ۵ و ۷ و ۹ و ۱۰ و ۱۱ و

حجرالاسود: ص ۲۰۱ سطر ۱۳

حسن بن فضل همانی: ص ۷۷ سطر ۱۳

حسن بن وجناء: ص ۱۷۶ سطر ۲۲ و ص ۱۷۷ سطر ۱۱ و ۱۵

حسین بن روح: ص ۷ سطر ۹ و ص ۲۶ سطر ۶ و ص ۳۴ سطر ۴ و ص ۵۵ سطر ۱۱ و ص ۵۷

سطر ۸ و ص ۶۸ سطر ۱۸ و ص ۷۱ سطر ۱۱ و ص ۷۷ سطر ۸ و ص ۸۵ سطر ۱۹ و ص ۸۶ سطر

۳ و ۴ و ۷ و ص ۹۰ سطر ۱۱ و ۲۱ و ۲۵ و ص ۹۱ سطر ۱ و ۴ و ص ۹۵ سطر ۱۲ و ص ۹۷ سطر ۴

و ص ۱۰۰ سطر ۱۲ و ۱۴ و ۱۵ و ص ۱۰۲ سطر ۱۰ و ۱۷ و ۲۰ و ص ۱۰۳ سطر ۱۰ و ۱۲ و

ص ۱۲۸ سطر ۱۸ و ص ۱۲۹ سطر ۸ و ص ۱۳۱ سطر ۱۲

حسین بن علی بن سفیان: ص ۱۱۶ سطر ۱۰

حسین بن منصور حلاج: ص ۸۷ سطر ۱۸ و ص ۱۱۹ سطر ۲۲ و ص ۱۴۳ سطر ۱۳ و ص ۱۴۴

سطر ۶ و ص ۱۴۶ سطر ۲

حسین بن همدان: ص ۹ سطر ۲۵

## ر

الراضی: ص ۷ سطر ۱۲ و ص ۶۳ سطر ۱ و ص ۸۳ سطر ۱۵ و ۱۹ و ۲۴ و ۲۵ و ص ۸۵ سطر ۲۳

و ص ۸۶ سطر ۲ و ۵ و ص ۸۷ سطر ۱۱ و ۱۹

رافع بن هرثمه: ص ۹ سطر ۲۳

راوندی: ص ۶۱ سطر ۱۳

رشید صاحب المادرای: ص ۱۶۲ سطر ۶ و ص ۱۶۳ سطر ۱۵ و ۱۸ و ۲۶ و ص ۱۶۴ سطر ۲۰

و ۲۷ و ص ۱۶۵ سطر ۲۰

## ز

زکرویه ابن مهرویه ص ۱۷ سطر ۲۲

## س

سلجماسه: ص ۱۳ سطر ۱۵ و ۱۶

سمری: ص ۶۲ سطر ۲ و ۳ و ۲۰ و ص ۹۶ سطر ۵ و ص ۱۱۹ سطر ۲۰

## ش

شلمغانی : ص ۳۵ سطر ۵ و ص ۸۳ سطر ۱۹ و ص ۹۱ سطر ۱ و ص ۹۷ سطر ۴ و ۸ و ص ۱۳۱ سطر ۹ و ص ۱۳۲ سطر ۳ و ۷ و ۱۷ و ۲۱ و ص ۱۳۳ سطر ۱۵ و ص ۱۳۵ سطر ۱۲ و ۱۳ و ۱۶ و ص ۱۳۷ سطر ۱۵ و ۱۷ و ۱۸ و ص ۱۳۸ سطر ۱۰ و ۱۴ و ص ۱۳۹ سطر ۱ و ۴ و ۵ و ص ۱۴۱ سطر ۱ و ص ۱۴۲ سطر ۴ و ۱۵ و ۲۲

شیخ طوسی : ص ۹۰ سطر ۱۰ و ص ۳۰۷ سطر ۲۲ و ص ۲۱۰ سطر ۱۷  
شیخ صدوق ص ۸۲ سطر ۲۰ و ص ۲۰۶ سطر ۸

## ص

صاحب زنج : ص ۱۰ سطر ۱۷ و ۱۸ و ص ۱۷ سطر ۱۳ و ۱۴ و ص ۸۸ سطر ۱۴ و ص ۱۶۱ سطر ۱۹

صاحب الشامه : ص ۱۷ سطر ۲۲  
صریا ص ۲۱۹ سطر ۱

## ط

طلحه بن متوکل : ص ۱۰ سطر ۲۲  
طولونیه : ص ۱۳ سطر ۳

## ع

عاصمی : ص ۲۰۶ سطر ۱۲  
عبدالله بن جعفر حمیری : ص ۹۷ سطر ۱۶  
عبدالله بن سلیمان وزیر : ص ۱۰۶ سطر ۲  
عثمان بن سعید : ص ۷ سطر ۹ و ص ۳۳ سطر ۲ و ص ۶۳ سطر ۳ و ص ۹۷ سطر ۱۸ و ص ۱۲۴ سطر ۱۲ و ص ۲۰۶ سطر ۱۸  
عکسری و عسکریین : ص ۷ سطر ۲۳ و ۲۴ و ص ۱۸۰ سطر ۶  
عطار : ص ۲۰۶ سطر ۱۲ و ص ۲۰۷ سطر ۱ و ۲  
علی بن احمد نوبختی : ص ۵۸ سطر ۱۰  
علی بن ابراهیم مهزیار : ص ۷۹ سطر ۴ و ص ۸۱ سطر ۵ و ص ۱۵۷ سطر ۷ و ص ۱۸۳ سطر

علی بن حسین بن موسیٰ بن بابویہ: ص ۷۱ سطر ۱۴ و ص ۱۴۵ سطر ۲

علی بن علی: ص ۱۴۴ سطر ۵

علی بن محمد سمری: ص ۷ سطر ۳ و ۱۰ و ص ۶۰ سطر ۲ و ص ۱۶۳ سطر ۱۱ و ص ۷۱ سطر ۱۴

علی بن سعید مدائنی: ص ۲۱۹ سطر ۲

عنقاء: ص ۱۶۹ سطر ۳

عیسیٰ بن مہدی: ص ۱۷۶ سطر ۲

## غ

غول: ص ۱۶۹ سطر ۳

## ف

فرجیذہ: ص ۲۱۴ سطر ۱۷

## ق

قاسم بن علاء: ص ۱۰۳ سطر ۱۷ و ص ۱۲۲ سطر ۱۲ و ص ۱۲۳ سطر ۲۰ و ص ۱۲۵ سطر ۴

و ص ۲۰۶ سطر ۱۳ و ص ۲۱۴ سطر ۱

قاهر: ص ۷ سطر ۱۲

قرامطہ: ص ۱۵ سطر ۴ و ص ۲۰ سطر ۷ و ص ۷۷ سطر ۱۶ و ص ۲۰۱ سطر ۳ و ۵ و ۸ و ۱۶

قنطار: ص ۱۴ پاورقی

## ک

کاظمین: ص ۲۰۳ سطر ۱۲

کتابہ: ص ۱۴ سطر ۱

کلینی: ص ۲۰۷ سطر ۲۲

کنجی: ص ۱۶۹ سطر ۵

## ل

لؤلؤ: ص ۱۱ سطر ۱

## (( ۳ ))

- مجلسی : ص ۱۲۹ سطر ۱۳  
 محمد بن ابراهیم . ص ۹۱ سطر ۱۹ - ص ۱۰۷ سطر ۲۱ و ص ۱۱۳ سطر ۱ و ص ۲۰۶ سطر ۱۲  
 محمد بن احمد : ص ۲۰۰ سطر ۸  
 محمد بن ابی عبدالله کوفی : ص ۲۰۶ سطر ۱۰  
 محمد بن حریر طبری : ص ۱۲۹ سطر ۱۳  
 محمد بن جعفر : ص ۱۱۲ سطر ۲۳  
 ۷ - محمد بن حسن کاتب مروزی : ص ۱۹۳ سطر ۶ و ص ۲۰۶ سطر ۲۵  
 محمد بن حفص : ص ۲۱۶ سطر ۶  
 محمد بن زیاد صیمری : ص ۱۰۵ سطر ۷  
 محمد بن شاذان نعیمی : ص ۲۰۶ سطر ۱۴ و ص ۲۱۳ سطر ۲۱ و ص ۲۱۵ سطر ۴ و ۱۱  
 محمد بن صالح : ص ۲۰۶ سطر ۱۳ و ص ۲۱۱ سطر ۱۱  
 محمد بن عباس : ص ۱۰۴ سطر ۱۸  
 محمد بن عبدالله حائری : ص ۹۶ سطر ۱۱  
 محمد بن علی اسود : ص ۱۰۳ سطر ۹  
 محمد بن علی بن بلال : ص ۱۲۵ سطر ۱۵ و ص ۱۵۶ سطر ۱۶  
 محمد بن عثمان : ص ۵۲ سطر ۱ و ۴ - ص ۵۴ سطر ۵ و ۹ و ۱۳ و ۱۴ و ۱۶ و ص ۵۵ سطر ۷ -  
 ص ۶۳ سطر ۵ - ص ۷۱ سطر ۱۳ - ص ۷۹ سطر ۶ - ص ۸۸ سطر ۲ - ص ۱۵۳ سطر ۱۹ -  
 ص ۱۵۶ سطر ۶ و ۱۷ - ص ۱۸۹ سطر ۱۷ - ص ۲۱۴ سطر ۱۹  
 محمد بن قاسم عنوی . ص ۱۸۵ سطر ۱۵ - ص ۱۸۶ سطر ۱۴  
 محمد بن موسی بن حسن بن فرات : ص ۱۲۱ سطر ۱۲  
 محمد بن محمد خزاعی : ص ۲۰۶ سطر ۹  
 محمد بن منیل : ص ۹۶ سطر ۱۰  
 محمد بن نصیر نمیری : ص ۱۲۱ سطر ۱۸  
 محمد : ص ۱۲۸ سطر ۲  
 معاویه بن ابی سفیان : ص ۱۱ سطر ۱۲ و ص ۱۰۰ سطر ۲۳  
 معتضد : ص ۷ سطر ۱۲ و ص ۸ سطر ۳ و ص ۱۱ سطر ۳ و ص ۶۳ سطر ۷ و ص ۸۸ سطر ۱۷  
 و ص ۱۵۵ سطر ۹ و ۱۱ و ص ۱۶۱ سطر ۱۵ و ص ۱۶۲ سطر ۴ و ۲۳ و ص ۱۶۳ سطر ۵ و ۷ و

۱۲ و ص ۱۶۴ سطر ۲۴ و ۲۸ و ص ۱۶۵ سطر ۱ و ۶ و ۱۴ و ص ۱۶۶ سطر ۱ و ۱۳ و ص ۱۷۰  
سطر ۱۲ و ۱۳

معتمد: ص ۷ سطر ۱۱ و ص ۸ سطر ۲ و ص ۶۳ سطر ۴ و ص ۸۳ سطر ۲۵ و ص ۸۶ سطر ۸ و  
۹ و ۱۴ و ص ۸۲ سطر ۲۲ و ص ۱۴۹ سطر ۳ و ص ۱۵۵ سطر ۹ و ص ۱۶۱ سطر ۱۴ و ۱۷ و ۱۹ و  
مقتدر: ص ۷ سطر ۱۲ و ص ۸ سطر ۴ و ص ۸۲ سطر ۲۴ و ص ۸۳ سطر ۱ و ۳ و ۵ و ۷ و ۱۴ و  
ص ۸۴ سطر ۱ و ص ۸۵ سطر ۲۳ و ص ۸۶ سطر ۷ و ص ۸۷ سطر ۱۱ و ۱۸ و ص ۱۱۰ سطر ۱۵  
و ص ۱۴۶ سطر ۱۰

مکتفی: ص ۷ سطر ۱۲ و ص ۶۳ سطر ۷

ن

نجاشی: ص ۱۳۳ سطر ۲

نضر: ص ۲۱۸ سطر ۲

نمیری: ص ۱۲۱ سطر ۱۲

نوح بن دراج: ص ۲۱۸ سطر ۲۰

ه

هجر: ص ۲۰۱ سطر ۱۳

ی

یحیی بن خالد: ص ۱۱۲ سطر ۷

۲- یوسف بن یعقوب: ص ۳۸ سطر ۱۶



فهرست مطالب

فهرست

صفحه

عنوان

بخش دوم تاریخ غیبت صغری از ۲۶۰ تا ۳۲۹  
مدت غیبت صغری

۲۱-۶	فصل اول - تاریخ عمومی این دوره
۷	شش نفر از خلفای عباسی که در این دوره می زیستند
۱۰	انتقال خلافت از سامرا به بغداد
۱۱	معتضد با سادات علویین خوشرفتاری می کند
۱۳	پایان حکومت طولونیه در مصر
۱۳	قیام شخصی در افریقا بنام مهدی و ادعای مهدویت ...
۱۵	ظهور قرامطه
۱۷	عقاید قرامطه
۱۸	جنايات قرامطه و حمله به حجاج و ...
۱۹	حمله قرامطه به مکه معظمه ...
۱۹	پیدایش دولت آل بویه
۲۱	کم شدن نهضت‌های علویین و انگیزه آن

۴۲-۲۲	فصل دوم - خط مشی های عمومی این دوره
۲۳	سیاست عمومی امام مهدی در این دوره
۲۴	راهپهائی که امام مهدی، برای اثبات وجود خود پیموده است
۲۴	چگونه امام خود را از دشمنان حفظ می کند؟
۳۳	سیاست عمومی شیعیان و سفرا در دوره غیبت صغری
۳۷	سیاست عمومی حکومتهای این دوره ...

۱۱۱-۴۲	فصل سوم - سفرای چهارگانه و زندگی و فعالیتهای آنها
۴۳	زندگی سفیر اول
۴۴	ستایش امام هادی و عسکری (ع) از او
۴۷	آرامگاه سفیر اول
۴۸	تسلیم امام مهدی به فرزندش (محمد بن عثمان)
۴۹	بیوگرافی سفیر دوم (محمد بن عثمان)
۵۳	بیوگرافی سفیر سوم (حسین بن روح نوبختی)
۵۶	چرا سفارت به حسین بن روح واگذار می شود؟
۵۹	بیوگرافی سفیر چهارم (علی بن محمد سمري)
۶۲	آخرین توفیق امام به دست (علی بن محمد سمري)
۶۳	جمع بندی و فشرده ای از مسائل و مباحث
۶۳ و ۴	مدت غیبت صغری

۶۵	بخش دوم از فصل سوم - فعالیت سفرا
۶۶	خصوصیات و ویژگیهای عمومی سفرا
۶۷	سفارت از علویین بریده می شود
۶۸	تمام سفرا محدوده تلاش خود را در بغداد قرار می دهند
۷۰	اهداف اساسی از سفارت
۷۱	سفرا هم علم غیبت می دانستند
۷۳	خط امام مهدی (ع) و امام عسکری در توفیق یکی بود
۷۴	توجیه چگونگی اتحاد خط امام مهدی و امام عسکر (ع)

- توقیع یعنی چه؟ ۷۶
- توقیعات، همه جنبه پاسخ نداشت بلکه احیانا ابتدائی بود ۷۶
- در چه فاصله زمانی توقیع می رسید؟ ۷۷
- گرفتن توقیع از امام وسیله سفر ا به چه نحو بود، با معجزه یا ملاقات؟ ۷۹
- مخفی بودن سفر برای هیئت های حاکمه ۸۲
- سه نفر از خلفا تا اندازه ای از سفر آگاهی و شناختی داشتند ۸۳
- رابطه بین امام و مردم به صورت (هرمی) انجام می گرفت که راس هرم، سفیر، وسط آن وکلای خواص، و قاعده آن پایگاههای مردمی ۹۱
- محمد بن ابراهیم بن مهزیار اهوازی، و احمد بن محمد دینوری، چگونه به جستجوی سفیر می پردازند؟ ۹۱

## تفصیل فعالیت‌های سفر

- سفر برحقانیت و صداقت خود، اقامهٔ دلیل می کنند ۹۴
- معجزات سفر ۹۵
- نقش سفر در مخفی نگهداشتن امام مهدی (ع) ۹۷
- سفر بطور ناشناس زندگی می کنند ۱۰۰
- حسین بن روح علاوه بر خلفا از معاویه هم ستایش می کند ۱۰۱
- توقیعات و رفع مشکلات شیعیان در هشت نمونه ۱۰۲
- سفر اموال را گرفته و باهش می رساندند ۱۰۷
- تلاشهای علمی سفر ۱۱۱

## فصل چهارم - سفرای دروغین ۱۱۴ - ۱۵۰

- انگیزه سفرای دروغین چه می تواند باشد؟ ۱۱۵
- تاریخ پیدایش سفرای دروغین ۱۱۸
- اولین سفیر دروغین (ابو محمد شریعی) ۱۱۹ و ۲۰
- دومین سفیر دروغین (محمد بن نصیر نمیری یافهری) ۱۲۰

۱۲۲	سومین سفیر دروغین ( احمد بن هلال کرخی عبرتائی )
۱۲۵	چهارمین سفیر دروغین ( محمد بن علی بن بلال )
۱۲۷	پنجمین سفیر دروغین ( محمد بن احمد بن عثمان )
۱۲۹	ششمین و هفتمین سفیر دروغین ( اسحاق احمر و باقطنی )
۱۳۱	هشتمین سفیر دروغین ( محمد بن علی شلمغانی )
۱۴۳	نهمین سفیر دروغین ( حسین بن منصور حلاج )
۱۴۷	دهمین سفیر دروغین ( محمد بن مظفر معروف به ابودلف کاتب )
۱۵۱	فصل پنجم - زندگی و فعالیت‌های امام مهدی (ع) در خلال غیبت صغری
۱۵۵	شمایل و جا و عمر حضرت
۱۶۰	نقشه های هیئت های حاکمه برای دستگیری امام مهدی (ع)
	دیدارهای حضرت با افراد گوناگون و هدفهای آنحضرت از این ملاقاتها
۱۷۱	
۱۸۸	تصرفات حضرت در امور مالی

### پنجمین رشته از فعالیت‌های امام علیه السلام در زمینه حل مشکلات

۱۹۵-۲۳۸	عمومی و یا خصوصی
۲۰۴	وکلائی حضرت
۲۰۴	۱- عثمان بن سعید
۲۰۴	۲- حاجز بن یزید
۲۰۷	۳- بلالی
۲۰۷	۴- عطار
۲۰۸	۵- عاصمی
۲۰۸	۶- محمد بن ابراهیم بن مهزیار
۲۱۰	۷- احمد بن اسحاق
۲۱۱	۸- محمد بن صالح همدانی
۲۱۲	۹- شامی
۲۱۲	۱۰- اسدی
۲۱۴	۱۱- قاسم بن علاء

۲۱۵	۱۲- محمد بن شاذان
۲۱۵	۱۳- ابراهیم بن مهزیار
۲۱۶	۱۴- محمد بن حفص
۲۱۶	۱۵- حسین بن علی بن سفیان
۲۱۷	۱۶- حسین بن روح
۲۱۷	۱۷- ابراهیم بن محمد همدانی
۲۱۸	۱۸- احمد بن الیسع
۲۱۸	۱۹- ایوب بن نوح
۲۲۱	اعلان پایان سفارت
۲۲۲	علل پایان سفارت
۲۲۴ تا ۲۳۸	توقیع امام به سفیر چهارم و نکات جالب آن